



مرکز تحقیقات اسلامی

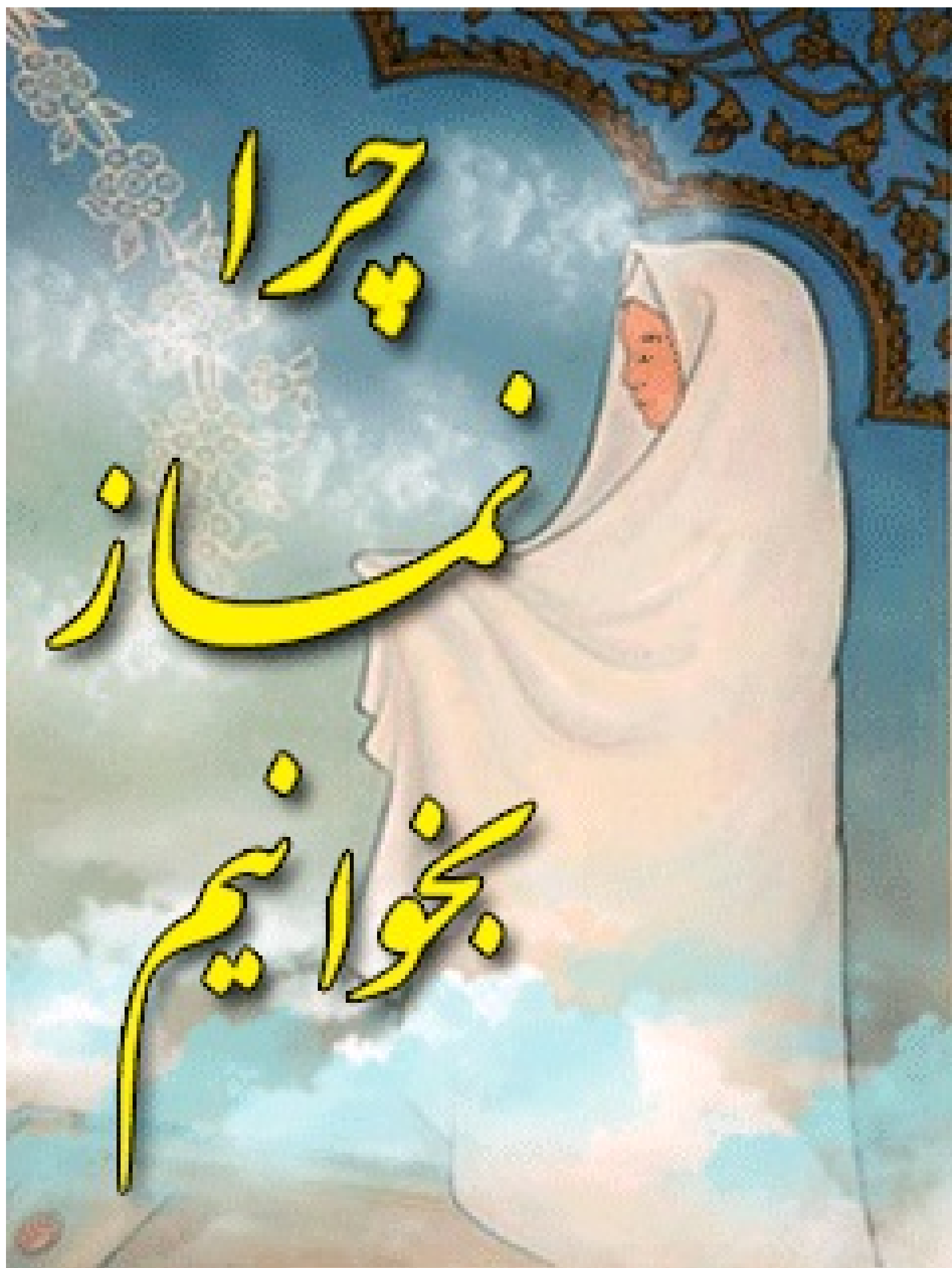
اصفهان

گامی



الحق
علیه
صاحب
الرحمة

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چرا نماز بخوانیم؟

نویسنده:

امیر رجبی

ناشر چاپی:

ستاد اقامه نماز

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	چرا نماز بخوانیم
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه ناشر
۱۰	مقدمه
۱۴	بخش اول : چرا دین ؟!
۱۴	سرآغاز
۱۶	دین گریزی در نگرش تاریخی
۲۱	دین یا کلیسا ؟!
۲۲	خود گریزی
۲۴	به دنبال پاسخ!
۲۶	چرا باید رفت ؟!
۳۱	ورشکستگی عقل
۳۳	کابوس
۳۶	در جست و جوی راهی نو
۳۸	نیاز اساسی
۳۹	سرانجام . . . دین . . .
۴۱	حسن ختام
۴۱	بخش دوم : چرا اسلام ؟!
۴۱	سرآغاز
۴۳	طلوع اسلام
۴۶	بنای تمدن
۴۹	اسلام مروج دانش
۵۴	موج رو به گسترش

- ۵۶ جهان اسلام و انتقال دانش به غرب
- ۶۲ آیا اسلام ، افیون ملت ها بود ؟ !
- ۶۴ در جست و جوی علل رکود
- ۶۵ عوامل درونی
- ۷۰ عوامل بیرونی (تقابل تمدن های اسلامی و غربی)
- ۷۳ تقابل دین اسلام و غرب
- ۷۹ احیاگران و اسلام ناب
- ۸۲ نگاهی دوباره . . .
- ۸۴ معجزه پیامبر
- ۹۲ بخش سوم : چرا نماز می خوانیم ؟ !
- ۹۲ سر آغاز (قیر شب)
- ۹۴ فرار از یاد مرگ ، گریز از خود
- ۹۹ صالحان وارسته
- ۱۰۰ عبور باید کرد
- ۱۰۴ شرط اول قدم
- ۱۰۶ تن مادی و روح الهی
- ۱۱۱ غذای روح
- ۱۱۴ جمع بندی
- ۱۱۶ نماز ، ستون دین است
- ۱۲۳ نغمه های عاشقانه
- ۱۲۶ از نگاهی دیگر
- ۱۳۰ در حدیث دیگران
- ۱۳۴ درباره مرکز

سرشناسه: رجیبی، امیر، ۱۳۵۹ - عنوان و نام پدیدآور: چرا نماز بخوانیم / امیر رجیبی مشخصات نشر: تهران ستاد اقامه نماز ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری: [۹۳۱] ص فروست: ستاد اقامه نماز؛ ۸۱۱.

آثار برگزیده دومین مسابقه جوانان نویسنده و نویسندگان جوان ۴. شابک: ۳۰۰۰ ریال ۹۶۴-۶۲۶۸-۹۱-۹؛ ۰۰۰۳ ریال چاپ دوم)؛ ۰۰۵۴ ریال چاپ چهارم) یادداشت: چاپ دوم ۰۸۳۱ (فیبا). یادداشت: چاپ چهارم: ۵۸۳۱ (فیبا). یادداشت: کتابنامه ص [۸۳۱ - ۹۳۱]؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع: نماز-- فلسفه موضوع: اسلام -- بررسی و شناخت شناسه افزوده: ستاد اقامه نماز رده بندی کنگره: PB ۲/۶۸۱ / ۳ چ ۴ ۹۷۳۱ رده بندی دیویی: ۳۵۳/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۹۷-۸۴۴۵۲

مقدمه ناشر

خداوند متعال در زندگی انسان، لحظاتی را قرار می دهد که در آن ها می بالد و به آنها نیز می بالد. نفعه های رحمانی چون خنکای نسیم بهاری تن و جان آدمی را شاداب می سازد و به او حیات مجدد می بخشد تا مغناطیس وجود خود را از حوزه جاذبه های دروغین برهاند و تعلقات را از خود دور کند و در میان آسمان و زمین معلق نماند. در این لحظه ها و با این نفعه ها می توان در مدار جاذبه الهی قرار گرفت و به سوی او شتافت و با کوششی به اندازه یک انتخاب و یک اراده در میدان کشش او بالا رفت و اوج گرفت.

مهر خوبان دل از همه بی پروا برد

رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه

ذره ای بی سرو پا بودم و او همراه خود بالا برد

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون شد

از سمک تا به سماکش کشش لیلا برد

این لحظه ها برای آدمی در دوره جوانی که پای عقل و دل او به خاک و گل تمنیات دنیا آلوده نشده و فرو نرفته است ، زیاد روی می کند ، او را می طلبد تا اراده ای کند . و اگر فرصت برای جوان فراهم شود تا به قله قاف ، عنقای وجودش پر می کشد . از جلال و جمال می گوید و می سراید و روایت می کند . یک چشم او به جلوه های متعالی جمال می خندد و یک چشم از مهابت و بزرگی جلال می گیرد .

خوف این نیز همچون امیدش طرب انگیز است . امید به وصال است و خوف از جدایی و هر چه ترس از جدایی بیشتر باشد ، امید وصل بیشتر آید و دست ازدامن بر ندارد .

نامه های دل ، که نا نوشته و نا نموده به بر دوست می رود با ندای اجابت خواننده می شود و به پرتو هدایت پاسخ داده می شود و در آینه دل قلم به دست جوان می تابد تا آنجایی که از تلالو و درخشش آن ، ظلمت نشینان چاه نفس نیز می یابند که اتاقی افتاده است .

((... از مدرسه بر گشتم . بعد از کمی استراحت ساعتهای متوالی تا آخر شب به فکر کردن و نوشتن مشغول بودم ، من هرگز پاکنویس نکردم ، همان طور که که به

ذهنم خطور می کرد ، می نوشتم . خودم هرگز داستانم را نخواندم و هیچ کس دیگر نیز نفهمید که من چه نوشته ام و چگونه نوشته ام و در این مدت فقط نوشتم و نوشتم بدون اینکه با کسی حرفی بزنم بالاخره کتابم به پایان رسید . . .

در این ماجرا چیزی که برایم جالب بود این بود که من اختیارم دست خودم نبود ، گویی اداره بدنم به دست قلبم بود و او دستور می داد و تمام بدن حتی مغز بدون چون و چرا در اختیارش بودند؛ چرا که اگر عقل زمامدار بود برایم تحلیل می کرد که چگونه در این مدت کم کسی که تا کنون دفتری را نوشته ، می خواهد کتابی بنویسد آنهم برای یک مسابقه سراسری ، این کاری عبث و غیر ممکن است . . . ولی نوشتم چون عشق به نماز ، عشق به گفت و گوی بی تکلیف با او به سراغم آمده بود؛ حال که همای سعادت بر دریچه دلم نشسته چرا آن را سراچه یاد او نکنم .))

(۱) این خط و رسم جوان نویسنده و یا نویسنده ای جوان است که در محراب اندیشه ایستاده است . با قلم عاطفه پاک خویش قامت دلدار را بر لوح دل خویش می کشد ، هر کس به نقش و نگاری . اما همه نگاهها از جنس نور است و نگارها از جنس بلور ، از تابش این نورها بر آن بلورها ، مانا نامه ای ولادت می یابد که صد قلم ارژنگی نیز از ترسیم آن عاجزند؛ هر چند که مانی نقاشی آن باشد

آثار رسیده به مسابقه بزرگ تالیف کتاب نماز ، گاه در جامه شعر بود و ادب و گاه لباس تحقیق بر اندام داشت و یا پژوهش و تحلیل ، برخی نیز داستان و خاطره بودند گاه به روایتی بلند و گاه به حکایتی کوتاه . اما هر چه بود در آنها شوق و صفا و پاکی موج می زد و حتی داوران را نیز به کرانه خویش به تماشا وا می داشت . آنهایی که باید برای دیدن و سنجیدن متجاوز از دو هزار آبگینه نور به شتاب رد می شدند .

مجاللی بود از جانب خداوند متعال برای دست اندرکاران ستاد اقامه نماز که جوانان را برای مسابقه ای بزرگ فرا بخوانند و آنان نیز موفق بودند گوی و چوگان خود را در دست بگیرند و در این میدان بشتابند .

در نخستین مسابقه نویسندگان جوان ، برخی از آثار برگزیده را توانستیم منتشر کنیم و همچنین چهار جلد از جوانه های جوان را که گزارش نا تمام از آثار رسیده به مسابقه اول بود در دسترس همگان قرار دهیم . اما آنچه امروز در دست شما و پیش روی شماست برگزیده های مسابقه دوم نویسندگان جوان است که به اشاره داوران در اولویت انتشار قرار گرفته اند . امید است همچون مسابقه اول با ارایه گزارشی از آثار رسیده ((در باغ سبز)) جوانان نویسنده را به روی همگان باز کنیم .

من الله التوفیق و علیه التکلان

معاونت تحقیق و تالیف ستاد اقامه نماز

مقدمه

از هنگامی که قصد آغاز این نوشتار را داشتم و تصمیم به تحریر آن گرفته بودم ، سؤالی ذهن مرا سخت به خود

مشغول ساخته بود که آیا این نوشته نیز چون نوشته های بسیار دیگری که در این حوزه تالیف گردیده در انزوای فراموشی ، گرد و غبار خاموشی را بر خود نخواهد دید ؟ به راستی چه عاملی سبب گردیده که کتابهای عقیدتی و مذهبی این گونه منزوی گشته و به فراموشی سپرده شده است ؟

جست و جوی پاسخ این سؤالات مرا به واقعیتی ساده و مشهود ، رهنمون ساخت که درک آن ، طرز اندیشه و سبک نگارش مرا سخت تحت تاءثیر قرار داد . واقعیت آن است که متأسفانه در حوزه کارهای مذهبی ، سال های متمادی به یک روش تکراری - چه در نوشتار و چه در گفتار - اکتفا گردیده و تبلیغ دینی در طول زمان ها به جز مواردی نادر ، رنگ تنوع به خود ندیده است . روشی که همواره مبلغان دینی پیش گرفته اند استفاده از تکلم و گفتار یک جانبه و نصیحت و پند و اندرز مستقیم بوده که در گذشته ها ، کار آیی خود را نشان داده و بر همان مبنا و قیاس ، امروزه هم به استفاده از آن مبادرت شده است ؛ در حالی که در هر عصری و نسلی ، روش های مختلف و متفاوتی در ارائه مطالب و مفاهیم ، کار آمدتر بوده و نسبت به روش های قبل ، مفیدتر و پر ثمرتر نشان داده اند .

یکی از کانال هایی که در این راستا مورد بی لطفی و کم توجهی قرار گرفته ، استفاده از مصادیق متفاوت ابواب هنری است که امروزه دشمنان اسلام و مسلمانان حرف ((ناحق)) خویش را

در چارچوب آن به طور وسیعی تبلیغ می نماید و در عرصه جوامع بشری به کرسی می نشاند و مسلمانان در ارائه و تبلیغ حرف ((حق)) خویش به طریق آن کوتاهی می ورزیم؛ سینما، نمایش، نقاشی، شعر، داستان و موارد بسیار دیگری وجود دارد که باید جایگزین روشهای سنتی و کلاسیک تبلیغ دینی و مذهبی گردد، که نحوه استفاده از این ابزارها در این راه و چگونگی قالب بندی و عرضه مفاهیم و مطالب مطلوب بر عهده ارباب نظر و متخصصان این حوزه خواهد بود. در این نوشتار سعی حقیر بر آن بوده است تا به زعم خود، طراحی نو در راستای بیان مباحث در انداخته و گامی بسیار کوچک در راهی پر مخاطره بردارد. قطعاً قلت مزجات نویسنده و عدم قوت قلم حقیر از واقعیات مشهود و ملموس در طی این نوشتار خواهد بود؛ اما خدا را شاکرم که توفیقی نصیب نمود تا به برداشتن این گام کوچک، توانایی یابم.

روش بنده در طول مباحث، بدین ترتیب است که خود، گام به گام با خواننده همراه شده و با او نیز طی طریق می کنیم. ادعایی ندارم تا به کرسی نشینم و قیافه ای فاضلانه به خود بگیرم و آن گاه به نصیحت پردازم. با توجه به همین امر در بسیاری از موارد که می توانستیم مفاهیم و مطالبی را خود با خامه ناتوان خویش به رشته تحریر درآورم، مستقیم نقل قول کرده ام که کثرت این موارد با روش های متداول، هم خوانی ندارد، اما روش بنده

چنان اقتضا می نماید که خود در عین نوشتن ، خواننده امین همان مطالب و مفاهیم باشد و ذهن خواننده را همواره به این نکته ، معطوف دارم که من خود همراه با او این مطالب و مفاهیم را می خوانم و مرور می نمایم . بنده عقیده دارم که این نحوه و شیوه در نوشتن ، تاءثیری بهتر و بیش تر در خواننده خواهد داشت و او را از مطالب و مباحث یک طرفه خسته نخواهد ساخت . مطلب دیگری که توضیح آن را در این مقدمه ، خالی از لطف نمی بینم اشاره ای کلی به چار چوب این نوشتار است که در روشن شدن شیوه به کار گرفته شده ، مؤثر خواهد بود .

شیوه بنده در طول این نوشتار ، آن است که ابتدا به ترسیم دین و ایمان مذهبی پرداخته ، لزوم وجود آن را بررسی نموده و عظمت وجودی اش را به تصویر کشم ؛ و آن گاه در ادامه ، دین اسلام را مطرح سازم و به تحلیل مختصر آن بپردازم و در نهایت ، که تصویری روشن از خیمه و چادر عظیم دین ، ارائه دادم ، با ذکر این که نماز ، ستون این خیمه بزرگ و با عظمت است ، به صورتی منطقی ، لزوم نماز و جایگاه آن را مشخص گردانم ؛ از همین رو ، لزوم بحث دین و اسلام ، خارج از محدوده نماز نبوده ، بلکه نماز تنها در محدوده دین و ایمان ، قابل طرح و بحث می باشد .

در این جا لازم می دانم از نماینده مقام معظم رهبری

در ((دانشگاه محقق اردبیلی)) حجت الاسلام و المسلمین ((اکبر جدی)) و نیز از دوست بزرگوار آقای فرشید فریادی و همه دوستان و عزیزانی که در این زمینه یاری ام نموده اند، تقدیر و تشکر نمایم.

در پایان، اعتراف می‌نمایم جای طرح بسیاری از مباحث در این سه حوزه، خالی مانده یا آنکه حق بسیاری از مطالب، ادا نشده است. اما امیدوارم خواننده، عذر حقیر را درباره عمیق و دامنه دار بودن مباحث و از طرفی مجال اندک و فرصت کوتاه بپذیرد و به حساب ناتوانی و عجز نویسنده نگذارد. ۲۷ رجب سال ۱۴۰۲ هجری قمری مصادف با سالروز بعثت پیامبر اکرم (ص).

بخش اول: چرا دین؟!!

سرآغاز

سؤال‌هایی که امروزه اذهان بسیاری از مردم را به خود مشغول کرده است و بحث‌های زیادی را در حوزه‌های مختلف فکری، ایجاد نموده این است که آیا با پیشرفت جوامع بشری در عصر تکنولوژی که منجر به شکوفایی غیر قابل تصور علم و دانش شده است باز هم نیازی به دین در زندگی وجود دارد؟ اصولاً دین به کدام بخش از نیازهای آدمی پاسخ می‌گوید و چه مشکلاتی را در زندگی انسان، مرتفع می‌سازد؟

و در نهایت اینکه آیا جوامع غربی، نمونه‌ی انسانها و جوامع رشد یافته نیستند که اکنون دیگر نیازی به دین در زندگی خود احساس نمی‌کنند و نقش آن را عملاً از زندگانی خود حذف کرده، در قالبهای خشک و کم رنگ طردش ساخته اند؟

این قبیل شبهات سؤال گونه غالباً از طرف کسانی که در

عصر ماشین و تکنولوژی دین را به عنوان عنصری ناهماهنگ در زندگی می‌انگارند مطرح می‌شود، که تجربه غرب در این باره و گریز این تمدن از دامان مسیحیت به آغوش طبیعت در قالب رنسانس، همواره شاهد مدعای آنان می‌باشد و به عنوان نمونه مطرح می‌گردد.

آنان زندگانی غربی را به عنوان مطلوب‌ترین نوع زندگی بشری که بدون دغدغه‌های مذهبی به سیرر تکاملی خویش ادامه می‌دهد معرفی می‌نماید و با تمام قوا، نسبت به تبلیغ آن اهتمام می‌ورزند، که متأسفانه در بین جوامع مسلمان کم نیستند کسانی که تحت تأثیر این تبلیغات وسیع، شیفته‌ی غرب و تمدن غربی گشته‌اند و همسو و همصدا با مبلغان غربی به هجمه‌ای وسیع، علیه دین پرداخته‌اند. این قبیل افراد که ظاهر قضیه را می‌نگرند با یک قیاس سطحی و نادرست - مقایسه اسلام و مسیحیت و نیز جهان اسلام و غرب - خواه ناخواه دچار نوعی دین‌گریزی می‌شوند که یکی از اصلی‌ترین عوامل کم‌رنگ شدن باورهای مذهبی در بین مردم چنین دیدگاهی می‌باشد.

بنده بر این باورم تا زمانی که این پندار موهوم و این ذهنیت غلط از بین نرفته باشد، هر سخنی در باب مذهب و دین و تعالیم مذهبی، کم‌اثر خواهد بود؛ از همین رو در بخش نخست با بررسی سیر تاریخی تمدن غربی و نیز تحلیل جایگاه کنونی آن در تمدن بشری، به رد ادعاهای واهی طرفداران انزوای دین خواهیم پرداخت و با استناد به سخنان اندیشه

مندان غربی، وضعیت حال حاضر این جوامع را ارزیابی خواهیم نمود.

فرصت اندک و توانایی ناچیز حقیر در شرح و بسط موضوع از مواردی است که خود، به آن معترف بوده و از باب ناریایی های قلم از ارباب نظر، پوزش می خواهم.

به هر حال:

متحد نقشی ندارد، این سرا

تا که مثلی وانمایم، مر تو را

هم مثال ناقصی، می آورم

تا زحیرانی، خرد را، وارهما

دین گریزی در نگرش تاریخی

با سپری شدن دوران مخوف قرون وسطی (۲) و آغاز رونسانس، غرب که روزگاری تلخ و دورانی سیاه را با سلطه کلیسا تحت عنوان دین، تجربه کرده بود و تنفر شدیدی نسبت به کلیسا و زمامداران آن در دل داشت شروع به پی ریزی تمدنی جدا از مسیحیت و اندیشه دینی کرد که به نحوه ملایمی از حرکت های آزیخواهانه نهضت اصلاح دین، آغاز شده، با استمداد و یاری گرفتن از توفیقات پروتستانیزم، قوت یافته، در اومانیزم غرب، متبلور شد و در عصر روشنگری یعنی قرن هیجدهم و استیلای قطعی عقل بر هستی شناسی غربی به اوج خود رسید.

وقوع انقلاب بزرگ علمی - صنعتی در این قرن که اساسا مولود ضروری همان گسستگی از دین، وانمود می شد، غربی را که این گونه از دین گسسته بود به نیرومندترین تمدن غیر دینی تاریخ، بدل کرد.

ترویج علم به معنی مادی و جهان آگاهی آن توسط افرادی چون ((فرانسیس بیکن)) در برابر دین و خود آگاهی، اصالت بخشیدن به حس و تبلیغ و تشریح جهان محسوس و مادی و پرهیز دادن از تاءمل

در باب هر آنچه علم و تجربه را ساحت آن راهی نیست ، رودرروی هم قرار دادن علم و دین ، محدود نمودن زندگی و حیات به همین چار چوب مادی و طبیعی در قالب مکاتب مختلف فلسفی و طغیان علیه مفاهیم و ارزشهای معنوی که دین ، مدعی تبلیغ و بسط آن بود ، از عمده فعالیت های صورت گرفته در غرب برای انزوای دین و طرد آن از زندگی افراد و نهایتاً غرق ساختن آنان در دریای متلاطم زندگانی مادی و طبیعی بود .

همان گونه که ذکر شد این گریز از دین و گرایش به دنیا ، با رنسانس و انقلاب علمی - صنعتی ، توأم گردید که همین عمر موجب پیشرفت روز افزون این جوامع در زمینه مختلف صنعتی و علمی شد و این همان وعده ای است که خداوند در این باره مطرح می فرماید : ((کسانی که طالب زندگی پر عیش و رفاه مادی هستند و نیز جویای زینت و شهوات دنیوی ، ما مزد سعی آن ها را در کار دنیا کامل می دهیم و هیچ از اجر عملشان کم نخواهد شد؛ ولی هم اینان هستند که دیگر در آخرت نصیبی جز آتش دوزخ ندارند و همه افکار عملشان در راه دنیا پس از مرگ ضایع و باطل می گردد .)) (هود- ۱۵ - ۱۶)

((نیچه)) که اندیشه مندی در همین عصر و متفکری قد علم کرده در برابر مسیحیت است ، تمامی ارزش ها و مفاهیم بدیهی اخلاقی و معنوی را زیر سؤال برده ، می گوید : ((باید رءفت و رقت قلب را دور انداخت ؛ رءفت

از عجز است ، فروتنی و فرمانبرداری فرومایگی است ، حلم و حصوله و عفو و اغماض از بی همتی و سستی است . . . نفس کشتن چرا ؟ ! باید نفس را پرورد ، غیر پرستی چیست ؟ خود را باید خواست و خود را باید پرستید و ضعیف و ناتوان را باید رها کرد تا بمیرد .))

(۳) و بدین ترتیب در این دوره ، امانیسم غربی به عنوان عکس العملی تند در قبال حقارت تحمیل شده بر انسان ها در قرون وسطی تولد یافت .

نگاهی گذرا به تاریخ قرون وسطی ، علت تنفر شدید غرب از کلیسارا روشن می سازد . کشیشان مسیحی به عنوان متصدیان کلیسا و روحانیان دین مسیحیت به اسم دین و مذهب ، به چنان اعمال شرم آوری دست یازیدند که خود به خود موجبات انزجار و نفرت مردم را فراهم آورد .

ویل دورانت در این باره می نویسد : ((پاپ ها از قرن نهم به بعد چنان اسیر اشرافیت حسود بودند که هیچ گونه قدرتی در مناصب و آیین خود نمی توانستند نشان دهند . . . پس از این حوادث ، مسند پاپی چندین سال ملعبه دست مردانی شد رشوه گیر ، جنایتکار ، یا افرادی که زنان اشرافی و بی بند و بار به آن ها دلباخته بودند . در این دوران ، اشراف اسقف ها را می خریدند و مقام پاپی را می فروختند . (۴)

از قرن یازده میلادی به بعد که کلیسا با انجام اصلاحاتی در درون خود توانست به اوضاع آشفته ی خویش سر و سامان بدهد ، کشیشان مسیحی شروع به

کسب قدرت کرده در دوران اینوسان سوم دیگر قدرت روحانیت کلیسا، حد و مرزی نداشت در این دوران فروش آموزش گناهان توسط، کلیسا که نه تنها شامل گناهان گذشته می شد، بلکه گناهان آینده را نیز با پول می آموزدند از جمله منابع درآمد کلیسا بود که به اسم دین صورت می پذیرفت.

اما وقیحانه ترین عمل کلیسا در قرون وسطی تشکیل محکمه ی تفتیش عقاید یا انگیز سیون برای حفظ منافع خود و جلوگیری از پیشرفت و بیداری مردم و ممانعت از بسط و توسعه ی علوم جدید توسط، دانشمندان اروپا که اکثر آنها را از دانشمندان اسلامی به عاریت گرفته بودند به وسیله ای گریگوری نهم در سال ۱۲۳۱ میلادی بود که بر خلاف هر عقل سلیم و منطق انسانی است در این دوره مردمان زیادی به جرم فکر کردن و تخطی از فرمان پاپ به دار آویخته شدند و یا در سیاهچال زندانی گردیدند که به قول یکی از مورخان تعداد آن افراد در این دوره به پنج میلیون نفر می رسید و یا به عبارتی دیگر از سال ۱۴۸۱ تا ۱۴۹۹ میلادی، یعنی در طول هیجده سال بنا به دستور آن دیوان ۱۰۲۲۰ نفر را زنده سوزاندند، ۶۸۶۰ نفر را تکه تکه کردند و ۶۷۰۲۳ نفر را به قدری شکنجه دادند که نابود شدند. (۵)

واقعیت آن است که مبنای جنایات ارباب کلیسا در قرون وسطی برای مقابله با علم و دانش قسمت هایی تحریفی عهد عتیق (تورات) می باشد که ریشه های اصلی حرکت ها و عکس العمل های این گونه همان است

که در عهد عتیق (سفر پیدایش) آمده است: در باب دوم آیه ی ۱۶ و ۱۷ سفر پیدایش درباره ی آدم و بهشت و شجره ی ممنوعه چنین آمده است: خداوند، آدم را امر فرموده گفت: از همه ی درختان باغ، بی ممانعت، بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار مخوری، زیرا روزی که از آن بخوری هر آینه خواهی مرد. سپس در آیات ۱-۸ از باب سوم، سخن از فریب مار به میان می آید که هوا را وامی دارد تا از میوه آن درخت تناول نماید؛ آن گاه در آیه ۲۳ از همین باب می گوید: ((و خداوند خدا گفت: همان انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته و تا به ابد زنده بماند!)) حال طبق این برداشت، امر خداوند به انسان (دین) این است که آدمی از شجره ممنوعه آگاهی نخورد و به دنبال علم و عقل (همان شیطان وسوسه گر) نباشد. این برداشت و دیدگاه - که مغایر هر عقل سلیم و منطق صحیح انسانی است - خود مبنای انزجار و تنفر انسان را فراهم می آورد.

به هر حال هدف از بیان این مطالب، اشاره ای گذرا به فجایع انجام یافته در قرون وسطی توسط ارباب کلیسا و به اسم دین و مذهب بود تا از این طریق ریشه های تنفر غرب از مسیحیت قرون وسطایی آشکار گردد

دین یا کلیسا؟!

همان گونه که اشاره شد اساس دین گریزی غرب در دوران رنسانس ، ریشه در قرون وسطی و حکومت مخوف و خشن کلیسا داشت که نهایتا این تنفر از کلیسا و مسیحیت قرون وسطایی - با تسامحی نابخشودنی - جای خود را به تنفر از دین داد . بسیاری از اندیشمندان که بعدها به عنوان چهره های ضد دینی تبلیغ و معرفی شدند در واقع مخالف و منتقد کلیسا بودند ، نه دین .

به عنوان نمونه ((ارنست کاسیرر)) از قول ((ولتر)) نقل می کند که : مبارزه اش نه با ایمان ، بلکه با خرافات ، نه با دین بلکه با کلیساست ؛ ولی نسل بعدی که ولتر را رهبر معنوی خود می شناخت دیگر به این تمایز ، توجهی نداشت . نویسندگان دایره المعارف فرانسه به دین و ادعاهای آن درباره درستی حقیقت ، اعلان جنگ می دهند . آن ها نه تنها دین را به این متهم می کنند که همواره مانعی بر سر راه پیشرفت عقلی انسان بوده است ، بلکه معتقد بودند دین از استقرار اخلاقی راستین و نظام اجتماعی و سیاسی عادلانه نیز ناتوان بوده است .

(۶) متفکرانی چون ((تایلور)) و ((اسپنسر)) ، مذهب را مولود جهل دانسته . مبنا و منشا آن را جهالت آدمی پنداشتند که با زایل شدن این جهل ، دیگر نیازی به دین نخواهد بود . و افراد دیگری هم چون ((ماکس)) و ((مولر)) ، دین را ناشی از ضعف و زبونی و ترس دانستند .

در نهایت با یک جایگزینی غلط و نادرست ، مبارزه با کلیسا و خرافات تبدیل به مبارزه با دین و مذهب گردید :

عقل و

ایمان را ، از این قول جهول

می خرد با ملک دنیا ، دیو و غول

خود گریزی

اما باید توجه داشت لازمه چنین دین گریزی در هوله اول ، گریز از خود است که برای این منظور ، سردمداران جوامع غربی - به معنای اربابان فکری این جوامع - همواره بر آنند تا با خالی ساختن افراد از هویت شان و نیز با دیگر ساختن بیش از پیش آن ها با مظاهر ماشینیزیم هر گونه مجالی برای اندیشیدن را که منجر به آشکار شدن پوچی و بی هدفی زندگی مادی می شود از آنان سلب نماید . آنان می داند فراغت از محیط پر التهاب جامعه و رجوع به خویشتن خویش در خلوت تنهایی موجب بروز سؤالات حساس بسیاری می گردد که همین امر ، فرد را به چالشی وسیع برای یافتن جوابی قانع کننده وا می دارد و حال آن که این جست و جو همه بنیان های پوچ زندگی روزمره مادی را در هم می شکند و عاقبت ، او را یا به دامان نیهیلیزم و پوچی می کشاند و یا آن که او را به ساحت دین ، رهنمون می شود .

نقش اگر خود ، نقش سلطان یا غنی ست

صورت است ، از جان بی چاشنی ست

زینت او ، از برای دیگران

باز کرده ، بیهده ، چشم و دهان

ای تو در پیکار ، خود را باخته !

دیگران را تو ، زخود ، نشناخته !

یک زمان ، تنها بمانی ، تو زخلق

در غم و اندیشه مانی ، تابه حلق !

((مهاتما گاندی)) رهبر فقید هند با اشاره به این نکته ، این جنبه از زندگی غربی

را چنین به نقد می کشد : ((غربی به کارهای بزرگی قادر است که ملل دیگر ، آن را در قدرت خدا می دانند؛ لیکن غربی از یک چیز عاجز است و آن تاءمل در باطن خویش است . تنها این موضوع برای پوچی درخشندگی کاذب تمدن غربی ، کافی است .

تمدن غربی اگر غربیان را مبتلا به خوردن مشروب و توجه شدید به اعمال جنسی نموده است به خاطر این است که غربی به جای خویشتن جویی در پی فراموشی و بیهودگی است . . . وقتی انسان روح خود را از دست بدهد فتح دنیا به چه درد او می خورد؟!))

امروزه ((سردمداران نظام سرمایه داری و تکنولوژی مدرن ، به سرکردگی آمریکا تحت تاثیر ابعاد تمدن و وجود بشر معاصر هستند و از این طریق در صدد تنزل وجود آدمی از ساحت موجودی متفکر ، خلاق و آفریننده ، که می تواند با سلطه هر امر ضد انسانی مخالف ورزد و علیه آن بشورد ، به ساحت و جایگاه موجودی ماشینی و فاقد تفکر ، اراده و ابتکار - که در واقع همانند روبات های خدمتگذار وظیفه ای جز اطاعت از صاحبان و تنظیم کنندگان زندگی و بلکه وجود خود ندارند - می باشند ، تا در نظام بشری در اردوگاه های فرا صنعتی آینده ، هم چون میلیاردها مورچه مطیع در موقع لزوم شکننده و نابود شونده به تکثیر مدرن ترین محصولات تکنولوژیک ، و خدمتگذاری به اربابان جهانی و فرامیلتی خود مجبور گردند . . . در جهان امروز و آینده سردمداران نظام سرمایه و زور ، در

صدد مسخ کامل وجود انسان ها از طریق نابود سازی قدرت اندیشه و قوه تعقل در آن ها می باشند ، تا آدمی دیگر قادر به اندیشه و هیچ گونه واکنش عاطفی و احساسی که همه ریشه در بنیاد معنوی و انسانی وجود او دارند نباشند . و البته آن ها به خوبی می دانند که لازمه این امر ، قطع ارتباط انسان ها با گذشته و سابقه اعتقادی و فرهنگی و روانی آن هاست تا در سایه آن همواره همانند روبات های خدمتگذار به موجوداتی کاملا مکانیکی و ماشینی مبدل شوند؛ که وظیفه جز اطاعت و ابراز واکنش های از پیش تعیین شده نداشته باشند .))

اما به رغم همه این تلاش ها از آن جا که خداجویی و حقیقت طلبی ، ریشه در فطرت آدمی دارد یک انسان غربی هر گاه مجالی برای اندیشیدن می یابد به جست و جوی خود می پردازد و سعی در روشن نمودن هدف زندگی خویش می نماید و از همین جاست که طغیان های فردی ، علیه افکار پوچ مادی و دهری ، شروع می شود .

به دنبال پاسخ !

انسان ((روشنفکر)) غربی که نمی خواهد در منجلاب روزمرگی و پوچی و بیهودگی غرق شود ، سعی می نماید که خود را از محیط پست و بی هدف خود خارج سازد . او نمی تواند با تمسک به دین آمیخته با خرافات مسیحیت خود را فریب دهد و با اتکا به آن خویشتن را وارهاوند .

او جوابی برای سؤ ال های سرنوشت ساز خویش از بطن دین نمی یابد؛ و لذا ماء یوسانه در دل مکاتب مدعی غربی ، دست و پا

می زند و در پی جوابی قانع کننده می گردد ، تا شاید گم شده خود را از بطن فلسفه های غربی بیابد . از طرف دیگر ، مکاتب فلسفی که ساخته ذهن ناقص بشری است به هیچ وجه نمی تواند او را قانع کرده و توجیه نماید؛ و لذا انسان خود را موجودی متحیر و سرگشته در دنیا احساس می نماید و احساس پوچی ، چون خوره ای در اندیشه او رخنه می کند و نیهیلیسم با زندگی او عجین گردیده و دنیایی سیاه و تاریک برای او ترسیم می نماید که اگر دست آویزی محکم و متین و راهی مطمئن برای خویش نیابد و جواب سؤالات اساسی خود را پیدا ننماید ، خود کشی و انتحار ، تنها راهی است که برای گریز از توهّمات خوفناک خود می یابد . آمار رو به تزاید خود کشی ها در جوامع غربی در حین رفاه مادی ، شاهدی است بر این مدعا .

هست آسان ، مرگ ، بر جان خران

که ندارد ، آب جان جاودان

چون ندارد جان جاویدان ، شقی ست

جرات او بر اجل ، از احمقی ست (۷)

((گفته)) شاعر نامدار آلمانی که خود از متفکران بزرگ غربی است در ترسیم شخصیت یکی از داستان های خود به نام ((فاووست)) در واقع او را به عنوان سمبل بشریت جدیدی که از دل رنسانس پدید آمده ، خلق نموده است که توجه به محتوی این داستان ، بیانی ظریف از اوضاع روحی افراد جوامع غربی خواهد بود .

((فاووست ، گونه تجسم بشریتی است که با فروش روح خود به شیطان در جست و جوی قدرت

و اقتدار مطلق برآمده است . در قرن شانزده بشریتی جدید در غرب ، متولد می شود که حوالت تاریخی او اسارت در نفسانیت است .

فاووست ، دانشمندی است که سال ها مطالعه و دانش آموزی و تدریس ، هیچ کدام او را شاد و خرسند نساخته است ؛ او همیشه افسرده است . شیطان بر او وارد می شود و با فاووست ، پیمان می بندد که در قبال بر آوردن آرزوها و شاد ساختن او ، روح وی را در اختیار خود بگیرد . فاووست به یاری شیطان به ارضای هواهای نفسانی خویش می پردازد و جمعی را نیز به کام مرگ می کشاند .

در بخش دوم ، فاووست می کوشد به کارهای شگفت آوری دست بزند . او به کمک شیطان می خواهد طبیعت را به خدمت انسان مگمارد ، اما این تلاش بیهوده است و هیچ کدام او را شاد نمی کند . . . فاووست ، انسانی است سرگشته که نه به شادی های این علم ، خوشدل است و نه در او چنین شهامتی هست که از دل بستگی این زندگی بگذرد و به فراسوی حیات دنیوی ، گام نهد .))

(۸) شخصیت فاووست ، نمونه بارز یک انسان غربی بعد از رنسانس است . به قول یکی از متفکران معاصر : ((غرب ، رؤیایی است که شیطان به فاووست ، القا کرده است .))

چرا باید رفت !!

حال در این قسمت بیان گوشه هایی از اوضاع نابه سامان و پریشان روحی و روانی است غربی که شاید در وحله اول ، غیر قابل باور بنماید از زبان روشنفکران و اندیشه مندان این

جوامع می تواند گویای واقعیتی نهفته در درون تمدن غیر دینی غربی باشد :

خوش بود ، گر محک تجربه ، آید به میان

تا سایه روی شود ، هر که در او ، غش باشد (۹)

دقت در اعترافات آنان و توجه و تامل در باب آن ، موجب روشن شدن نقص اساسی تمدن غربی می گردد و یک نیاز آشکار و مبرم را که زندگی فلاکت بار فعلی غرب ، حاصل فقدان آن است بیان می نماید .

دکتر آلکسیس کارل که از متفکران و اندیشه مندان برجسته غربی است در کتاب ((انسان؛ موجود ناشناخته)) خود می گوید : ((واقعات تمدن قرن بیستم ، خود را موقعیت بسیار دشواری می یابد؛ به خاطر این که با ما سازگار نیست ، با طبیعت ما آشنا نیست ؛ آن ، خود به وجود آمده ؛ در صورتی که با ما بیگانه است ، فرزند خیالات است ، فرزند اکتشافات به اصطلاح علمی و شهوات مردم شهوت ران است ، فرزند اوهام و خرافات و فرزند خواسته های مردم خود سر است . به رغم آن که با دست خود ما با تلاش و کوشش خود نا به وجود آمده با قامت ما نارساست ، با شکل و سیما و حقیقت ما سازگار نیست .))

(۱۰)((روژه دوپاسکیه)) در جایی چنین به حقایق موجود در جوامع غربی اعتراف می نماید : ((اندیشه این عصر ، انسان شناسی مشخص و قابل قبولی برای ارائه به عموم مردم ندارد و آنچه بر دوش می کشد انبانی از مفاهیم گوناگون است که این مفاهیم در گرداب شوریدگی ها و اختلافات کنونی از پیشنهاد تعریفی

هماهنگ راجع به وضع بشر ناتوان اند. آری، در هیچ تمدنی مانند تمدن جدید (غرب) این گونه کامل و نظام واره از این نکته ها غفلت نشده است که: دنیا برای چیست؟ ما از کجا آمده ایم؟ آمدنمان بهر چه بوده است؟ به کجا می رویم؟ و چرا باید رفت؟... در روزگار ما، تارو پود مفهوم انسان از هم گسسته است. کتب تطورگرایی، از آدمی، میمونی والا- و پیشرفته ساخته؛ آن گاه فلسفه پوچی و عبث گرایی، گام به میدان نهاده است، تا باقیمانده همسازی آدمی را از وی بگیرد و چنین شده است.))

(۱۱)) (ویل دورانت)) فیلسوف شهیر آمریکایی نیز این گونه زبان به شکوه می گشاید: ((فرهنگ ما امروز بسیار سطحی است و علم و دانش ما بس عمیق؛ زیرا ما از نظر ابزار و وسایل بسیار ثروتمندیم و از نظر هدف و اغراض خیلی فقیر و تهی هستیم.

آن میزان برتری عقلی که روزی از یک حرارت و ایمان دینی پیدا شده بود از میان رفت و این علم بی ایمان، اساس عالی اخلاق ما را به غارت برد.))

اگر خدا نباشد...!

((نیچه)) که بیان های فلسفه مشهور او با عنوان ((اصالت نیرومندی)) را در ابتدای این مقال مطرح کردیم، این گونه در اواخر عمر، اوضاع اسفناک روحی خود را در نامه ای که به خواهرش نوشته است مطرح می کند: ((هر چه روزگار بر من می گذرد زندگانی بر من گران تر

و سخت تر می شود . سال هایی که از بیماری در نهایت افسردگی و رنجوری بودم هرگز مانند حالت کنونی از غم ، پر امید ، تهی نبودم ، ... خدایا ! من امروز چه تنها هستم . یک تن نیست که بتوانم با او بخندم و یک فنجان چای بنوشم . هیچ کس نیست که نوازش دوستانه ای بر من روا بدارد .))

(۱۲) او که دچار بحران های شدید روحی و روانی بسیار شده بود ، سرانجام اعتراف کرد که : ((اگر خدا نباشد ، آدمی دیوانه می شود .))

وی فقر معنویت غرب را دریافته بود و از همین رو از ((مرگ خدا)) سخن می گفت ! به عقیده او تنها راه بیرون شدن از این وضع ، آن بود که فراسوی اخلاق و معیارهای معمول نیک و بد ظهور کنند؛ مردانی که آن ها را ((ابر مرد)) می نامید .

وضعیت و زخمی که تفکرات نیست انگارانه برای متفکران و اندیشمندان غربی به بار آورده ، این گونه درباره ((مارک اورل)) و نیز نیچه و شو پنهاور ، توسط ویلیام جیمز ، تصویر می شود :

((کلمات مارک اورل ، تلخی ریشه دار غم و اندوه را نشان می دهد . ناله های آن مانند ناله های خوکی است که زیرا تیغ ، سر می دهد . وضع روحی نیچه و شو پنهاور ، عبوسی ها و کج خلقی هایی در آن ها دیده می شود که آمیخته با دندان غروچه های تلخی می باشد . ناله های مرارت آمیز این دو نویسنده آلمانی آدم رابه یاد جیرجیرهای موشی می اندازد که مشغول جان

دادن است . در کلمات این دو نویسنده آن معنا و مفهوم تصفیه ای که مذهب به سختی ها و مشقات زندگی می دهد ، دیده نمی شود .)) (۱۳)

((افسانه سیزیف)) که کتابی است به قلم ((آلبر کامو)) یکی از مشهورترین نویسندگان نیهیلیست غربی - در واقع آینه تمام نمای اوضاع اسفناک زندگانی غیر دینی غربی می باشد که در قالب این افسانه تبلور می یابد : خدایان ، سیزیف را محکوم کرده بودند مدام صخره ای را تا قله کوهی بغلتاند و از آنجا سنگ با وزنی که داشت به پایین می غلتید و دوباره سیزیف باید سنگ را تا قله بالا می برد .

خدایان پی برده بودند که هیچ تنبیهی وحشتناک تر از کار بیهوده و بی امید نیست .

احساس یأس و ناامیدی در انسان غربی همواره او را با این سؤال درگیر می نماید که : ((ما ، روی کره خاکی چه می کنیم به جز کاری بیهوده و بی امید ؟ انسانها زندگی کوتاه و یگانه شان را صرف چه می کنند ؟ حال آنکه به زورکار ، موفق شوند صخره را تا قله بالا ببرند ؛ آن گاه یک بیماری یا یک جنگ دوباره به پایین رهاش می کند .)) همه کارها بیهوده و پوچ و عبث ؛ و انسانها ناامید و مایوس .

این موارد واقعیاتی انکار ناپذیر در بطن تمدن غیر دینی غربی است که ریشه در اندیشه دهری و جهان بینی مادی دارد .

به تعبیر دانشمند روسی ((لئوتولستوی)) : ((ایمان ، همان چیزی است که انسان با آن زندگی می کند .)) پس بدا روزی

که انسان ایمان خود را از دست بدهد!

((در حال حاضر دیگر غریبان همانند قرون گذشته به پیشرفت و حل مشکلات گوناگون فردی و تاریخی از طریق گسترش و بسط تفکر اومانیزم و نتایج تکنولوژی که محصول مستقیم آن است، چندان امید واری ندارند و بسیاری از مفسران و منتقدان که بیش تر تعلق به تفکر به جهان پست مدرن غرب دارند با اعلام خطر و بحرانی فراگیر جز یک مه غلیظ نیستی و ابهام و خطری کاملاً جدی در برابر اندیشه و تاریخ غرب، چیزی نمی یابند؛ به نحوه که چشم انداز آینده برای آنها حتی تا فاصله ای بسیار نزدیک کاملاً مبهم و سخت تیره و یأس آور است.)) (۱۴)

((داریوش آشوری)) نویسنده معاصر در بحثی تحت عنوان دو چهره نیهیلیزم امروز غرب می گوید: آن پروژوازی پرشوری که ((باستی)) را فتح کرده و پرچم ناسیونالیزم را بر افراشت، امروز چیزی ندارد که به آن بیندیشد، مگر بی اندیشگی! نسل جوان اروپایی بر نقطه ای پوچ ایستاده است. امروز غرب، صادراتش را تحویل می گیرد:

آشوب های اجتماعی، نومیدی، سرگردانی، حس حقارت، و نیهیلیزم. او همه این هارا به ملت ها و تمدن های دیگر تحمیل کرده بود. (۱۵)

ورشکستگی عقل

به هر حال با مروری در سیر تاریخ تمدن غربی، در می یابیم حقیقت چیزی جز این نیست که دکتر آلکسیس کارل این گونه به آن اعتراف می کند: ((انسان (غربی بی دین) در جهان، در جهانی که خود ساخته، غریب و بیگانه

است. این موجود هنوز نمی تواند دنیای خود را تنظیم کند... ماقوم بدی هستیم، ما ملت محکوم به زوالیم، و در طوفان ورشکستگی عقل، گرفتار شده ایم. ملت ها و جماعت هایی که در این اجتماع، در این تمدن صنعتی به عالی ترین مرتبه نمو و پیشرفت رسیده اند چون خوب نگاه کنی ملت هایی هستند که ضعف گرفته و به ناتوانی گراییده، ملت هایی هستند که به زودی به شکست و تباهی خواهند رسید؛ آن هم با سرعتی به مراتب بیش تر از سرعت دیگران.)) (۱۶)

واقعیتی که امروزه غرب با آن دست به گریبان است: افول تمدن غربی و تفکر بنیادین آن، یعنی اندیشه های اومانیستی است که با بحران های متعدد اجتماعی و فلسفی نیز قرین گردیده است.

امروزه کلیه جوامع غربی دچار نوعی خلاء اعتقادی و فرهنگی می باشند که در همین راستا دیگر به هیچ مکتب بزرگ فلسفی، حتی به معنای اومانیستی آن باور ندارند. امروزه انسان غربی نه اعتقادی جدی به ارزش های دینی دارد و نه همانند گذشته به هیچ حقیقت غیر الهی دیگر.

تمدن غیر دینی غربی، فقدان دین و معنویت ناشی از آن، اکنون در منجلابی توهم زا گرفتار آمده است، که بسیاری از متفکران، آن را سرانجام و پایان راه تمدن غربی می دانند.

((اشپینگر)) در کتاب ((سقوط غرب)) و ((توین بی)) در ((بررسی تاریخ)) به زوال و نابودی این تمدن، اشاره کرده اند.

((ناتائیل وست)) نویسنده آمریکایی که کافاکای آمریکا، لقب گرفته

است می گوید: ((این تمدن ، بوی مردار می دهد؛ وقت آن است که مؤ دبانه ولی زود به خاکش بسپاریم . ما اعضای بشاش اداره متوفیات دوران جدیدیم .))(۱۷)

به این ترتیب تجربه غرب در این روند تاریخی ، بیانگر این واقعیت است که انسان منهای معنویت ، یعنی تهی شدن او از ارزش های مقدس انسانی و تبدیل نمودن او به یک مرده متحرک ، یک ماشین بی روح و یک لش متعفن !

کابوس

بحران های ناشی از این تمدن بی روح ماشینی ، تاوانی است که باید غرب در قبال ترک و انزوای دین بپردازد : فساد و فحشای لجام گسیخته ، بی بند و باری های وسیع اخلاقی ، در خطر افتادن امنیت عمومی ، پر شدن سریع تیمارستان ها از بیماران روانی ، خودکشی های رو به تزاید در مرفه ترین کشورهای غربی ، فرو رفتن در دام اعتیاد و الکل و آمار وحشتناک از فرو غلتیدن جوانان در منجلاب روابط نامشروع جنسی که فقط ترس از بیماری ایدز ، آن را تا حدودی کنترل می کند ، انتشار اخبار تکان دهنده از فراگیر شدن موج خشونت در این جوامع تا حد درگیری های مسلحانه در خیابان و نیز مدارس ، تشکیل باندهای وسیع تجاوز جنسی به زنان و کودکان و هزاران هزار معضل اجتماعی دیگر ، کابوسی است که امروزه دامنگیر جوامع غربی شده است .

علم و تکنولوژی هم امروزه به شمشیری بران و تیز می ماند که اکنون در دست دیوانه ای ، همواره ، جان همه جهان را تهدید می کند . تولید سلاح های شیمیایی

، میکربی و نیز تولید و انباشت سر سام آور سلاح های ویرانگر هسته ای و اتمی ، از نمونه های بروز دانش تهی از ایمان است که امروزه تهدیدی جدی برای جوامع بشری محسوب می شود :

واستان از دست دیوانه ، سلاح

تا ز تو راضی شود ، عدل و صلاح

چون سلاحش هست و ، عقلش نی به بند

دست او را نه که آرد صد گزند

(۱۸) در هر صورت اوضاع کنونی غرب و آشفتگی ها و نا بسامانی های موجود در آن ، که این تمدن را تا حد نابودی و انفجار پیش برده است حاصل کار کسانی است که به تفکیک دین از دنیا پرداخته و تمام هم و غم خویش را مصروف انزوای دین و نیز کنار زدن آن از عرصه زندگی نمودند . هم چنین اوضاع جاری در این جوامع ، نتیجه مستقیم زمینه سازی های اربابان کلیسا در قرون وسطی است :

ظالم ان قومی ، که چشمان دوختند

وز سخن ها ، عالمی را سوختند

زان که تاریکی است ، هر سو ، پنبه زار

در میان پنبه ، چون باشد شرار ؟ !

سر خوردگی انسان غربی از مکاتب متعدد فلسفی ، مبتنی بر افکار دهری و نداشتن کار آیی این مکاتب در پاسخگویی به تک تک افراد این جوامع ، غریبان را به این باور رسانده که فلسفه های بشری قادر به ارضای فطرت انسانی نبوده و همواره از نقص نسبی و مطلق ، رنج می برند . به قول ((سنت آگوستین)) : ((فلاسفه ، بسیاری از حقایق عالی و سودمند را کشف کرده اند ، ولی آنان همه حقیقت ضروری برای

انسان را کشف نکرده اند و به این جهت در گمراهی ها افتاده اند . عقل آدمی با نیروی طبیعی که دارد نمی تواند راهی به همه حقیقت پیدا کند و از هر گونه گمراهی اجتناب بورزد .

بالا تر از این ، فلسفه به تنهایی قدرت تحریک نفس از معرفت خالص به عمل شایسته را ندارد . فلسفه از این جهت یک وسیله معرفتی ناقص برای کمال است .)) (۱۹)

فلسفی را ، زهره نی ، تا دم زند

دم زند ، دین حقش ، بر هم زند

((شاید احساس تهوع فرهنگی و تاریخی امروز جهان (غرب) پیش در آمد این تخلیه الهی و انسانی از برخی کثافات عصر جدید باشد تا در سایه آن ، آدمی اندیشه و وجود خود را در مقام فکر و عمل ، متصل به ملکوت هستی سازد . . . سرانجام او در خواهد یافت ، آنچه اصل است همان وجود و هستی است ، نه اندیشه و خیال ؛ که اندیشه در سایه هستی می اندیشد . باید کتاب وجود را از نو قرائت کرد اما نه به نام خویش ، بلکه به نام خالق آن . . . اگر این امر صورت پذیرد ، آدمی از رنج همه توهمات و بت ها و کثافات و تناقضات عصر جدید ، رهایی خواهد یافت . هر چند این نیز نکته ای بزرگ و ژرف است که وجود این ظلمات بزرگ و عظیم در اندیشه تاریخ عصر جدید ، در پرتو مشیت خالق حکیم ، موجب تنبه و تذکری عمیق در انسان معاصر نسبت به مقام بزرگ و جبار حقیقت خواهد گشت .

در جست و جوی راهی نو

به این ترتیب ، گرایش طیف جدیدی از غربیان نسبت به دین و تعالیم مذهبی ، نه تنها کاری غیر منتظره نیست ، بلکه نتیجه منطقی و معقول مباحث مطرح شده این بخش می باشند . آماری که خود جوامع غربی ، ارائه می دهند حاکی از آن است که امروزه دین گرایی و معنویت طلبی ، طیف وسیعی از مردم را در بر گرفته است .

دکتر سید حسین نصر از آن اندیشمندان مسلمان و ایرانی که خود به عنوان استاد دانشگاه جرج واشنگتن آمریکا از نزدیک با مسائل غربی آشنا بوده و در دل این تمدن ، همه جوانب آن را لمس کرده ، در این باره چنین می گوید : ((جوان مسلمان نباید به خاطر مشاهده آن همه لاقیدی و بی بند و باری در اخلاقی جنسی و یا به خاطر عده زیاد مردمی که با تعالیم دین مخالفت می کنند ، یا آن اندازه نسبت به آداب و مناسک دینی بی علاقه اند ، به اشتباه بیفتد و گمان کند نقش دین ، کلا مغفول مانده است .

واقع امر ، این است که امروزه در غرب ، علاقه و توجهی به مراتب بیش از چند دهه گذشته نسبت به دین ، نشان داده می شود و این عمده ناشی از در هم شکستن بسیاری از بت های ذهنی و ایدئولوژی های فکری غرب است ، که از بطن اندیشه قرون هیجدهم و نوزدهم اروپا ، سر برداشته و جای دین را گرفته است . این ایدئولوژی ها به تدریج طرد و ترک شدند و خطر و قدرت تخریبشان به نحوه بی

سابقه هویدا شد. امروزه دین در غرب، عده کثیری از افراد صاحب اندیشه را به تامل و مطالعه در این باب و نیز به میزانی که شاید از هر زمان دیگری بعد از غیر دینی شدن تمدن غرب در چند دهه پیش، بیش تر باشد، به گرویدن به جلب کرده است.))

در حال حاضر، دین گرایی در غرب چنان حالت وسیعی به خود گرفته که حتی شامل ادیان و تازه تاسیسی هم چون گرایش به سحر و جادو و نیز رسیدن به ادیان کهن اروپایی پیش از مسیح مانند ((دروئیدها)) نیز شده است. هم چنین در عصر حاضر تمایل به ادیان و مذاهب شرقی از عمده ترین گرایشات دینی این دوره در تاریخ غرب است، که برای گریز از پرتگاه های مخوف اندیشه های پوچ گرایانه و رهایی از زندان های تاریک یاس و ناامیدی صورت می گیرد، تا جایی که اکنون افراد بسیاری در جوامع غربی به آیین های هندو و بودا و نیز اسلام و تعالیم صوفیه، گرایش یافته اند. به این ترتیب می توان ادعا نمود که یک انسان سرگشته غربی که در ((شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل)) گرفتار آمده در جست و جوی دینی جامع به تکاپو افتاده است؛ زیرا او که تجربیات زیاد و زیان باری را از سر گذرانده، به خوبی پی برده است تنها راه رسیدن به سعادت و خوشبختی واقعی، راهی است که با فطرت او تطابق داشته باشد انگیزش های فطری او آن را اقتضا نماید؛ که

چنین راهی قطعاً فراتر از عقل ناقص بشری خواهد بود .

نیاز اساسی

توجه به نکات زیر ، اهمیت نقش دین در زندگی انسان را آشکارتر می نمایاند :

۱. دین ، انسان را به یک فلسفه حیات ، مسلح می کند و به عقل وی روشنگری لازم را می بخشد . دین برای یک فرد ، نقشی را ایفا می کند که قطب نما برای یک کشتی ، و در دریای زندگی ، جهت و راهنمایی در اختیار او می نهد .

۲. دین بر اراده انسان تاءکید می نهد؛ آن را تقویت و فرد را کمک می کند تا به فرمان های عقل گردن نهد .

۳. دین ، نیازهای اساسی روح ، به ویژه نیاز به عشق و جاودانگی را تحقق می بخشد . ((۲۱))

((میساک)) که در دفاع از ارزش های دین از لحاظ روان شناختی مطالب یاد شده را مورد توجه قرار داده است ، اعتقاد دارد که : ((از این مساعدت ها ، آرامش روح ، سازگاری معنوی و قدرت مقاومت در برابر خطرهای اخلاقی به وجود می آید .)) (۲۲)

((کارل گوستاو یونگ)) از دیگر دانشمندان غربی در تبیین جایگاه دین در زندگی انسان ها چنین می گوید : ((در میان همه بیمارانی که در نیمه دوم حیاتم با آن ها مواجه بوده ام . . . یکی هم نبوده که مشکلش در آخرین وهله چیزی جز یافتن یک نگرش دینی نسبت به حیات باشد . با اطمینان می توان گفت که همه آن ها از آن رو احساس بیماری می کرده اند که چیزی را که ادیان زنده هر عصر به

پیروان خود ، عرضه می دارند از دست داده اند و هیچ یک از آنان قبل از باز یافتن بینش دینی خود ، شفای واقعی نیافته است .

سرانجام دین

می توان با اتکا به مطالب بحث شده در این مقال ، نتیجه گرفت : دین و مذهب الهی و آسمانی ، تنها راهی است که انسان امروزی غرب می تواند به آن اعتماد کند و یقینا این شاهراه هدایت که از طریق کانال وحی به انسان ها ارائه گردیده ، ضامن سلامت و سعادت پیروان خویش خواهد بود .

((ابوعلی سینا)) دانشمند برجسته ایرانی در کتاب ((نجات)) خود ، چه زیبا و دل انگیز ، نیاز به یک دین و مذهب را توضیح داده است . او می گوید : ((نیاز به نبی و بیان کننده شریعت الهی و اودئولژی انسانی در بقای نوع انسان و رسیدن به کمال وجودی انسانی اش ، بسی بیش تر است از نیاز به رویانیدن مو برابران و مقعر ساختن کف دو پا و منافی دیگر از این قبیل که صرفا نافع در بقای نوع انسان اند؛ بدون آنکه ضرورت بقای نوع ایجاد کند .))

اما در باب فواید ایمان مذهبی و دین ، باعث انبساط خاطر و بهجت روحی می شود؛ چرا که خوش بینی به جهان هستی را در بر دارد؛ زیرا آفرینش و خلقت را هدفدار و هدف را خیر و سعادت و کمال می داند . ایمان مذهبی ، روشندلی ، امیدواری ، آرامش خاطر و دوری از دلهره و نگرانی ، لذت های عمیق معنوی مانند عبادت و پرستش خدا ، بهبود اجتماعی ، کاهش ناراحتی

های روحی و روانی و موارد بسیار دیگری از جنبه های مختلف یک زندگانی سعادت بار با خود همراه دارد .

ولی افسوس که در طول تاریخ ، انسان های غافل و بشریت ناآگاه ، همواره از در انکار ، در آمده و سر تسلیم فرود نیاورده است :

((سر هر کوه ، رسولی دیدند

ابر انکار به دوش آوردند

باد را نازل کردیم

تا کلاه از سرشان بردارد

خانه هاشان پر داوودی بود

چشمشان را بستیم

دستشان را فرستادیم به سر شاخه هوش

جیششان را پر عادت کردیم

خوابشان را به صدای سفر آینه ها آشفتم .))((۲۳)

سعی ما بر آن بود تا در این بخش ، با رسوخ در زاوایای پنهان تمدن غربی ، فراتر از نگاه های سطحی ، آن را مورد تحلیل قرار دادیم ، تا کاستی های اساسی و ضعفهای بنیادین آن که بنگاه های تبلیغاتی غرب ، همواره در صدد کتمان آن هستند ، آشکار گردد .

علت بررسی در مورد تمدن غربی ، در واقع به منظور رد شاهد و مثال ادعاهای طرفداران انزوای دین و نیز استفاده از همان مثال در توجیه جایگاه برجسته و جاودانه مذهب در عرصه زندگی بشر بود .

در پایان ، خالی از لطف نیست نظر دانشمند و متفکر برجسته غربی (آلبرت انیشتین) را در باب مذهب و دین مطرح کنیم . او می گوید : ((به سختی می توان در میان مغزهای متفکر جهان ، کسی را یافت که دارای یک نوع احساس مذهبی مخصوص به خود نباشد . این مذهب با مذهب یک شخص عامی ، فرق دارد . . . دین این دانشمند ، تحیری شرف آور از نظام عجیب و دقیق

کائنات است که گهگاه پرده از روی اسراری، بر می دارد که در مقایسه با آن، تمام تلاشها و تفکرات منظم بشری انعکاسی ناقابل بیش نیست.)) (۲۴)

وی در جای دیگری می گوید: ((اصلاً چیزی که سبب شد، دانشمندان و متفکران و مکتشفان، در تمام طول قرون و اعصار در گوشه تنهایی به مطالعه

حسن ختام

حسن ختام این بخش را سخنانی از امام صادق (ع) پیرامون دین، قرار می دهیم: ((دیندار، اندیشید؛ در نتیجه آرامش و وقار بر او ظاهر گشت و حالت اثبات و استقلال شخصیت دست یافت؛ پس فروتن گشت و به آنچه خدا برایش انتخاب نموده، قانع گردید؛ پس از همه کس بی نیاز شد و به آنچه خدا به وی داده، بسنده کرد و از دنیا جدا گشت و آن گاه از اندوه های آن رها گردید، و شهوات را از خویش براند؛ پس آزاد گشت و خود را از دنیا و علائق آن جدا ساخت. از شرور و آفات آن، مصون ماند و کینه از دل فرو ریخت و محبت و مردم دوستی در او ظاهر گشت. از مردم نترسید و آن ها را از خود نترسانید و درباره آن ها خطایی مرتکب نگشت؛ در نتیجه از شرشان محفوظ ماند، و دل از همه چیز کند؛ پس به مراد خویش نائل گشت و به کمال فضیلت، دست یافت و با بصیرت به آینده خویش نگریست؛ پس از پشیمانی، ایمن گشت.)) (۲۵)

بخش دوم: چرا اسلام!؟

سرآغاز

در بخش نخست بحث بر سر چرایی دین و تبیین جایگاه آن، در زندگی انسان بود که با مروری در تجربه تمدن غربی و کندوکاوی در وضعیت کنونی آن، مشخص گردید که غرب - خود - مثال بارزی برای اثبات نیاز و احتیاج دائمی انسان به یک دین الهی است؛ دین که در بر دارنده همه نیازهای اساسی بشر بوده و در تقابل با علم

و دنیا و منطق و عقلانیت - هم چون مسیحیت قرون وسطایی - نباشد؛ مذهبی که پاسخگوی سؤالات اساسی انسان بوده ، روشنی بخش راه زندگانی او گردد و با ترسیم اهدافی موجه برای ((بودن)) او را از دنیای سیاه و ناامیدی و سر در گمی برهاند؛ هدف زندگی را برایش روشن سازد و بر نامه ای قابل وصول برای رسیدن به کمال و سعادت مطلوب و دلخواه ، ارائه نماید .

هم چنین با زندگی امروزه انسان و با مقتضیات زمان ، قابل تطبیق باشد و بالآخره در یک کلام ، با اتکا به منبع علم لایزال الهی ، سعادت انسان را تاءمین و تضمین نماید .

حال در این بخش به بررسی و تحلیل اجمالی دین اسلام به عنوان آخرین و جامع ترین دین الهی پرداخته و تا حد توان ، نمایی روشن از این دین آسمانی ، ارائه می دهیم .

قطعا بررسی همه جانبه این دین از عهده این حقیر ، خارج بوده ، از طرفی مجال چنین بحثی نیز نخواهد بود؛ و لذا علاقه مندان را به کتاب های بسیاری که در این حوزه ، تاءلیف گردیده ارجاع می دهیم .

برای آن که از جانب طرفداران متدهای علمی به تعصب مذهبی در این بحث ، متهم نگردیم در جای جای مطالب از نوشته ها و سخنان اندیشمندان برجسته غربی نیز استفاده خواهیم کرد؛ هر چند بسیاری از این نوشته ها و سخنان که تحت عناوین مختلف از طرف محققان غربی انتشار یافته به علت ناآگاهی و نیز عدم شناخت صحیح و یا بنا به غرض ورزی های دیرینه نسبت به

اسلام ، غیر واقعی بوده و نا درست می باشد؛ اما بوده اند محققان و اندیشمندان منصفی که به صورتی کاملاً بی طرفانه و علمی به تحقیق پیرامون اسلام پرداخته و حاصل تلاش های خویش را ارائه کرده اند؛ که در این مقال ؛ سخنانشان مورد استناد قرار خواهد گرفت .

هدف در این بخش ، ارائه تصویری کلی از اسلام - به عنوان گم شده انسان امروزی - و بررسی پتانسیل های موجود این دین با توجه به این سوابق تاریخی آن و نیز بحثی پیرامون نقش اسلام در دو حوزه فردی و اجتماعی می باشد .

((برگ سبزی است تحفه درویش ؛ تا چه قبول افتد و چه در نظر آید .))

طلوع اسلام

((دائرة المعارف فرید وجدی ، ذیل کلمه ((اسلام)) در ماده ((سلم)) به مناسبت توضیح پیدایش اسلام . . . چنین می نویسد :
((اسلام ، آیینی است که آن را آخرین پیامبر از پیامبران که از میان توده مردم عرب برخاسته بود برای هدایت و سعادت بشر به ارمغان آورد . نام این برگزیده آخرین ((محمد بن عبدالله)) پایان بخش مقام نبوت و رسالت سفرای الهی می باشد . اسلام ، مشهورترین ، بزرگ ترین و نیرومندترین آیین آسمانی در پاسخ به مشکلات و رد شبهات و سالم ترین ادیان از شک و تردید می باشد . . . اسلام ، مکتبی است که بین دین و دنیا را سازش داده و میان جهان زود گذر و آخرت پایدار ، پیوند اخوت بر قرار نموده است . از سوی دیگر این نظام نامه جاوید ، آزاد فطری را که زیر بنای قوام

انسانی است ، به عقل هاو اندیشه ها ، اعطا فرموده ، تا در سایه این آزاد نگری و آزاد اندیشی ، بشر در صدد پژوهش و استکشاف مسائل مشکل هستی بر آید ، و از همین رهگذر ، به مکنونات و مخفی های نوامیس حاکم بر آن - که به قانون تعبیر می شود - توفیق حاصل کند .)) (۲۶)

قرآن ، دین اسلام را به عنوان عصاره آیین همه انبیا- از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - نامیده (۲۷)

و در دفاع از آن می فرماید : ((بگو ، ای پیغمبر ! چه گواهی بزرگ تر از گواهی خدا ، بگو ، خدا میان من و شما گواه است و وحی می کند به من آیات این قرآن را ، تا به آن شما و هر کس از افراد بشر را که خبر این قرآن به او برسد پند دهم و بترسانم از عواقب کفر و عصیان . . . (۲۸) برای نخستین بار ، ندای اسلام در نیمه اول قرن هفتم میلادی یعنی در عصری که عقل بشریت به رشد و تکامل خود رسیده ، و انسان ها آماده پذیرش دستوره های الهی در کامل ترین صورت آن بودند از دل سرزمین عربستان برخاست و منادی آن ، محمد بن عبدالله که در آن روزگار به خاطر صداقتش در امانت داری به محمد امین شهرت یافته بود خود را آخرین پیامبر الهی نامید نه تنها اعراب که همه انسان های جهان را با شعار توحیدی : ((لا اله الا الله)) به آیین اسلام فرا خواند؛ و بدین ترتیب :

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد

دل

رمیده ما را انیس و مونس شد

نگار ما که به مجلس نرفت و خط نوشت

به غمزه مساءله آموز صد مدرس شد (۲۹)

وی دعوت خویش را معطوف به قوم عرب و مخصوص قبیل و ملتی خاص قرار نداد بلکه تمام بشریت را مخاطب خویش قرار داده همگان را به اسلام دعوت نمود :

و ما تو را جز برای این که عموم بشر را (به رحمت خدا بشارت دهی و از عذابش بترسانی) نفرستادیم ؛ ولیکن اکثر مردم از این حقیقت آگاه نیستند . (۳۰)

و یا آنکه در آیه ۳۳ سوره توبه آمده است : اوست خدایی که رسول خود را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم ، تسلط و برتری دهد؛ هر چند مشرکان و کافران نا راضی باشند .

ظهور دین اسلام و بعثت حضرت محمد (ص) در واقع در امتداد ادیان دیگر و دنباله مبارزات رسولان پیش از اسلام در راستای هدایت بشر به سوی سعادت بود که تکامل یافته ادیان پیشین و نهایت آن ها بود و به وسیله پیامبران قبلی ظهور آن بشارت داده شده بود موسی و مسیح ظهور پیامبر بزرگ تر از خودشان را با اطمینان برای آینده مژده داده بودند و وعده انجیل (یوحناصالح ۱۴ و ۱۶) درباره پارکلت (برگزیده) یا روح مقدس یا آسایش دهنده مورد شبهه قرار گرفت ؛ در حالی که بر مسمی شخص محمد از هر جهت تطبیق می کرد . (۳۱)

حقیقت آن است پیامبران پیش از محمد(ص) در واقع با ترویج آیین خویش ، زمینه را از هر جهت برای تحقق و ظهور دینی جامع

و کامل ، آماده می ساختند و بشریت را برای چنین پذیرشی دعوت می نمودند؛ لذا با ظهور دین اسلام ، ادیان دیگر که هم چون چراغ هایی ، روشنی و نور را به مردم شناسانده بودند در برابر خورشید اسلام که روز روشن حقیقت را برای مردم به ارمغان آورده بود جایگاه و نورانیت خویش را از دست دادند او خدایی است که رسول خود (محمد ص را با قرآن و دین حق به عالم فرستاد تا او را بر همه ادیان دنیا غالب گرداند و بر حقیقت این سخن گواهی خدا کافی است . (۳۲)

بنای تمدن

بررسی اوضاع عربستان در عصر ظهور اسلام نشان می دهد این سرزمین در آن دوران فاقد تمدنی قابل توجه بوده و در مقایسه با سرزمین هایی چون روم و ایران که در آن روزگار دارای تمدن هایی درخشان بوده اند عملاً در مراحل ابتدایی زندگی به سر می برده است و هیچ زمینه خاصی در آن برای آغاز یک تمدن وجود نداشته است . و حال آن که بلافاصله پس از طلوع اسلام در این سرزمین عربستان به کانون یکی از عمده ترین تمدن های بشری در طول تاریخ بدل می شود که این خود بیانگر عظمت اسلام و قدرت عظیم تمدن سازی آن است .

((سرجان گلوب)) در کتاب ((امپراطوریه العرب)) ترجمه ((خیری حمار)) می گوید : ((تنها عاملی که عرب را به مرتبه دولت بزرگ و عظیم رسانید ظهور دین اسلام بود که به دست محمد(پیامبر عربی) تحقق یافت . قبل از پیدایش این حادثه عظیم که در نیمه اول قرن هفتم میلادی رخ

داد ملت عرب در بیابان (جزیره عربی) زندگی می کردند و اغلب آن ها به صورت قبایل در حالت بیابان گردی و پرورش شتر و گوسفند و اسب و این گونه حیوانات به سر می بردند و در آن بیابان وسیع از منطقه ای به منطقه دیگر منتقل می شدند؛ طبعاً در چنین زندگانی، فراگیری دانش، بلکه خواندن و نوشتن امکان پذیر نیست.

تحلیل نحوه زندگانی عرب در آن دوره که به عصر جاهلیت، شهرت دارد و بررسی روابط حاکم بر جوامع عربی در آن روزگار به خودی خود این جنبه از اعجاز اسلام را آشکارتر می سازد. علی (ع) در بیانی شیوا در خطبه ۲۶ نهج البلاغه این گونه به وصف عمل جاهلیت می پردازد: ((همانا خدا محمد را بر انگیخت تا مردمان را بترساند و فرمان خدا را چنان که باید برساند. آن هنگام شما ای مردم عرب! بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده منزلگاهتان سنگستان ناهموار هم نشینانتان گرزه مارهای زهردار آبتان تیره و نا گوار و خوراکتان گلو آزار خون یک دیگر را ریزان از خویشاوند بریده و گریزان بت هاتان همه جابر پا پای تا سر آلوده به خطا.))

با این حال اسلام در مدتی کوتاه اوضاع اجتماعی عربستان را به کلی دگرگون ساخت؛ آداب و رسوم خرافی و رفتارها و روابط پلید و غیر انسانی را بر انداخت و بالاترین فضایل اخلاقی و انسانی را حاکم نمود.

برای نمونه نظام طبقاتی در آن عصر به شدیدترین صورت در کل جهان آن روزگار و از

جمله عربستان وجود داشت؛ به این ترتیب هر یک از افراد متعلق به گروه و طبقه ای خاص بوده و با توجه به آن دارای اختیارات و امتیازات ویژه و یا فاقد برخی حقوق و مزایا در جامعه بود. توده مردم در واقع هیچ گونه حقی در عرصه زندگی اجتماعی نداشتند و عملاً در زیر سیطره ی ظالمانه طبقات بالاتر زندگی می کردند.

نظام برده داری با این تعریف که در آن بردگان هم چون حیوانات فاقد هر گونه حقوق بشری باشند، یکی از اصول رایج آن دوران بود. و حال آن که در چنین شرایطی، شعار اساسی اسلام، یکسان بودن انسان ها و برتری نداشتن و امتیاز نژادی و طبقاتی آن ها بر یک دیگر بود: ((ای مردم! ما همه شما را نخست از یک مرد و زن آفریدیم و آن گاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم، تا یک دیگر را بشناسید. (نه آن که به واسطه نسب، بر هم، فخر و مباهات کنید و دل یک دیگر را بشکنید؛ و بدانید که اصل و نسب نژادی، مایه افتخار نیست، بلکه) بزرگوارترین شما نزد خدا با تقواترین شماست و خدا (بر ظالمان و باطن خلق) آگاه است.)) (۳۳)

در اسلام، نژاد برتر و طبقه بهتر، معنا و مفهوم خود را از دست داده و همه انسان ها در جوامع، دارای شرایط و امتیازات یکسان بودند. در تعبیری رسا، قرآن همه مؤمنان را برادران یک دیگر می نامد: ((به

حقیقت مؤمنان (که از یک روح قدسی به وجود آمده اند) همه برادر یک دیگرند؛ پس همیشه بین برادران خود صلح دهید و خدا ترس و پرهیزکار باشید؛ باشد مورد لطف الهی قرار گیرد .)) (۳۴)

غرب با همه ادعاهایش هنوز در هضم این قانون لطیف انسانی ، مشکل دارد . ویل دورانت ، مورخ و فیلسوف شهیر آمریکایی می نویسد : ((اسلام برای محدود کردن بردگی و اصلاح حال بردگان کوشش داشت ؛ به طوری که بردگی را به غیر مسلمانی که در جنگ اسیر می شد یا فرزندان که از بردگان زاییده می شدند محدود کرد . . . ولی با برده معمولاً خوش رفتاری می کردند تا جایی که وضع بردگان بدتر از کارگران کارخانه های اروپا در قرن نوزدهم نبود ، بلکه وضع آن ها از این گونه کارگران بهتر بود؛ چون بر زندگی خود ایمن تر از کارگران بودند . . .)) (۳۵)

سخنان ((ار . اف . بودلی)) نیز در این زمینه قابل توجه است ؛ او مس گوید : ((اسلام ، تنها دینی است که قوانین دموکراسی به معنای درست در آن پیاده می شود . دستورهای اسلامی ، تصریح دارد بر این که هر چه در عالم هست ملک (خدا) و همه مردم است . . . اسلام ، تصریح می کند که مستمندان سهم خاص و معینی را در اموال ثروتمندان دارند . این افکار . . . دموکراتیک اسلام ، نظام استعماری را نمی پذیرد .)) (۳۶)

اسلام مروج دانش

اما از دیگر فضایی که ترویج و توسعه آن از افتخارهای دین اسلام و از دلایل حقانیت

آن و نیز رمز و راز قدرت تمدن سازی اش می باشد، توجه به علم و دانش، و تاءکید بر تعلیم و تعلم است.

در سرزمینی که به گواهی تاریخ جز عده ای انگشت شمار توانایی نوشتن ندارند و اصولاً کتابت را شغلی پست و کاری بی ارزش می انگارند. اولین آیه ای که بر پیامبر امی و درس نخوانده نازل می شود، این است: ((بخوان به نام پروردگارت که آفرید (موجودات را)... آن که نوشتن با قلم آموخت و به انسان یاد داد آنچه را می دانست.)) (۳۷)

((بررسی ورث اسمیت)) در کتاب خود به نام ((محمد و مسلمانی)) می نویسد: ((من با کمال جرات، ایمان دارم که روزی عالی ترین دانش ها و فلسفه های انسانی و صادق ترین اصول مسیحیت، گواهی خواند داد و ایمان خواهند آورد که قرآن، کتاب الهی است و محمد، پیامبر خدا.

آری، پیامبر درس ناخوانده و مکتب ندیده ای از جانب خدا، برگزیده شد و قرآن آورد؛ کتابی که در طول تاریخ میلیون ها رساله و کتاب به وجود آورده، کتابخانه ها ساخت و از کتاب انباشت، و کتاب ها آفرید و فلسفه ها و حقوق ها و سیستم های تربیتی و فکری و ایدئولوژی و مبانی و اصول و معارف در دسترس انسانیت نهاد. در محیطی، طلوع کرد که از دانش و تمدن، خبری نبود؛ در سراسر مدینه تنها ۱۱ تن، توانایی خواندن و نوشتن داشتند و در قبیله پر شاخه و بزرگ قریش، در

مکه و اطراف آن ، تنها ۱۷ نفر با سواد وجود داشت . تعالیم قرآن که در نخستین آیات از علم و قلم نام می برد تحولی عظیم در این زمینه ایجاد کرد . تحصیل علم به حکم اسلام یکی از فرایض شد و قلمداد گردید . از رهگذر تعالیم قرآن و در توصیه علوم و معارف قرآنی ، دانشمندان بی شمار پدید آمدند و کتاب های بسیاری تالیف گردید . رشته های گوناگون علمی ، از قرآن ، مایه گرفت و به وسیله متفکران اسلامی در سراسر جهان ، منتشر شد و دنیا از پرتو نور قرآن و جامعه اسلامی ، روشنی گرفت . (۳۸)

بر خلاف تصور برخی که عقل و دین را در برابر هم می نهند و آن ها را در تقابل با یک دیگر مطرح می کنند ، اسلام و قرآن ، تعقل و اندیشه را مبنای تدین و ایمان قرار می دهد .

ای برادر تو همه اندیشه ای

مابقی خود ، استخوان و ریشه ای

گر گل است اندیشه تو ، گلشنی

ور بود خاری ، تو همه گلخنی (۳۹)

باتوجه به همین نکته است که دعوت به تفکر و تدبیر در کائنات و نیز تعقل در باب عالم خلقت ، در جای جای قرآن به چشم می خورد؛ ((این کتاب از خلقت انسان و راز آن سخن می گوید)) (۴۰) و از چگونگی برافراشته شدن آسمان و کوه ها بحث می کند . (۴۱) حتی کیفیت آفرینش شتر را یاد آور می شود (۴۲) مردم را به سیر و سفر در آسمان ها و زمین دعوت می کند . (۴۳) و موضوعات دیگری هم چون زندگی

مورچگان و زنبوران عسل ، چگونگی پرواز پرندگان و شکفتن دانه در خاک و ... را مطرح می سازد؛ زیرا می خواهد انسان ها در عمق فطرت خلقت هر یک از آن ها ژرف اندیشی کنند و از کنار هیچ پدیده و موجودی ساده نگذرند . کثرت این گونه آیات ، انسان را متحیر می سازد؛ چنان که ((طنطاوی)) صاحب تفسیر الجواهر در این باره ادعا می کند بیش از ۷۵۰ آیه قرآن اشاره به علوم طبیعی و مطالعه در راز آفرینش عالم است . (الجواهر ، ج ۱ ، ص ۷)

آری اسلام هیچ اکراهی در پذیرفتن دین ندارد؛ چرا که راه های زوال و سقوط و نیز راه های رشد و کمال مشخص شده است که حال انسان باید با

تفکر و تعقل ، راه خویش را برگزیند . (۴۴)

اقتضای جان ، چو ای دل ! آگهی ست

هر که ، آگه تر بود ، جانش قوی ست (۴۵)

از طرف دیگر علاوه بر قرآن - کتاب آسمانی اسلام - که در جای جای آن سخن از علم و دانش و برتری دانایان بر نادانان است (زمر/۹) احادیث و روایات بسیار زیادی از پیامبر اسلام و سایر ائمه می توان در دعوت به علم و دانش ، سراغ گرفت که نمونه هایی از آن در کتاب های ((اصول کافی)) تاءلیف یعقوبی کلینی (جلد اول) ، باب ((فضل و العلم)) و کتاب ((احیاءالعلوم)) اما محمد غزالی (جلد اول) و در نهج الفصاحه و ... آمده است .

((ام . ساواری)) محقق فرانسوی با اشاره به یکی از این روایات می

گوید: ((به دستور پیامبر (ص) مقرر گردید، اسیران باسوادی که پول برای پرداخت ندارند، هر یک، ده کودک مسلمان را خواندن و نوشتن بیاموزند و آزاد شوند. این فرمان مقدس و دلپذیر، نشانه دلبستگی و خواست پیامبر به آموزش و پرورش و فرهنگ مردم و نسل جوان بود.)) (۴۶)

و لذا همین تاءکید اسلام بر علم و دانش بود که به قول جرجی زیدان، مورخ مشهور مسیحی در متاب تاریخ تمدن اسلامی، باعث می شد: ((هر جا اسلام، حکومت می کرد، علم و ادب به سرعت پیشرفت می نمود.))

استدلال پروفیسور هانری کربن در این باره بسیار جالب توجه است؛ او می گوید: ((هر گاه اندیشه پیامبر اسلام، خرافی بود و اگر قرآن، وحی الهی نبود، وی هرگز جرات نمی کرد بشر را به علم و دانش دعوت کند. هیچ بشری و هیچ طرز فکری به اندازه پیامبر اسلام و قرآن مردم را به دانش دعوت نکرده است؛ تا آنجا که در قرآن ۹۵۰ بار از دانش و عقل و اندیشه سخن به میان آمده است.)) (۴۷)

به این ترتیب تاءکید و توجه فراوان اسلام بر علم و دانش، موجب رشد و شکوفایی سریع و غیر قابل تصور علمی مسلمانان و ظهور چهره هایی برجسته و درخشان در عرصه های مختلف علمی گردید. که غرب از جهات بسیاری علم و دانش کنونی اش را مدیون مسلمانان است؛ و این واقعیتی است مه بسیاری از اندیشه مندان برجسته غربی به آن معترفند، که

در ادامه این بحث به آن خواهیم پرداخت .

موج رو به گسترش

توسعه سریع اسلام در مناطق مختلف جهان شناخته شده آن روزگار ، از جمله شکست امپراتوری ایران و بسط و نفوذ اسلام در یکی از کانون های تمدن آن روزگار که در واقع با استقبال مردم رنج کشیده ایران به وقوع پیوست ، موجب شد تا جهان اسلام هر وسعت بیش تری بیابد .

((اسلام در دعوت خود ، راهی را پیش گرفت که منجر به فتوحی شد که از بزرگ ترین و جالب ترین فتوحات جهان به شمار آمد . آن نیروی اسلامی که از دل جزیره العرب بعد از رحلت پیامبر ، نمایان شد تا آن جا که ممکن بود به سرعت همه جا را در نوردید . از ناحیه شمال ، شام را فرا گرفت و تا آناتولی پیش رفت و قسطنطنیه را به خطر انداخت و در شرق ، عراق و ایران و قسمت عمده افغان را گشود . از نهر جیحون گذشته ، به بلاد ترکستان امروز رسید . و در غرب به مصر و تمام سواحل شمال آفریقا مستولی شد و تا ساحل آتلانتیک رسید و از آن جا به شمال ، رو کرده و به جبل و الطارق . اسپانیا گسترش یافت . سپس از آن گذشته به فرانسه داخل شد و بر ((برافینیم)) و ((کارکازون)) و ((کاربون)) و ((بوردو)) سیطره یافت . هنوز صد سال از وفات پیامبر نگذشته بود که یک امپراتوری بزرگ از شبه جزیره ایبریه در غرب گرفته تا سواحل جنوبی مدیترانه و سواحل نهر سند و دریای خزر ، امتداد داشت ، به وجود آمد

بسیار ساده انگارانه خواهد بود اگر بپنداریم توسعه روز افزون جهان اسلام و به طور مثال ، غلبه مسلمانان بر امپراتوری وسیع ایران به زور شمشیر ، تحقق پیدا کرد ، زیرا نگاهی به تاریخ ، نشان می دهد که اعراب مسلمانان ، درگیر جنگ در برابر سایر کشورها و ملل ، دارای تعداد سربازان بسیار کم و تجهیزات ناچیز بوده اند و حال آن که مجبور ساختن ملتی به قبول یک دین ، لازمه اش این است که عده زیادی از مبلغان آن دین و سربازان اش در هر شهر و دهی که فتح می کنند اقامت کنند تا با محافظت از آن شهر به تبلیغ و توسعه دین خویش پردازند و حال آن که تاریخ ، نشان می دهد مسلمانان چنین کاری را هرگز انجام ندادند . از طرف دیگر ، اگر دینی به ور شمشیر ، بر ملتی تحمیل شود ، آن دین و مرام ، دوام نخواهد داشت ؛ دز جالی که با نگاهی به تاریخ ملل مسلمان ، مشاهده می کنیم ملت هایی که از صدر اسلام ، پیرو آن شده اند هرگز حاضر نبوده اند آن را با چیزی عوض نمایند .

در هر صورت در این دوران ، قسمت اعظم آثار علمی و فلسفی و ادبی اقوام مختلف به زبان عربی ترجمه شد و به جهان اسلام منتقل گردید . جرجی زیدان در این مورد می گوید : مسلمانان بهترین معلومات هر ملتی را از آنان گرفته اند؛ مثلاً در قسمت فلسفه و طب و هندسه و موسیقی و منطق و هیئت از یونانیان استفاده نموده اند؛ و از

ایرانیان تاریخ و موسیقی و ستاره شناسی و ادبیات و پند و اندرز و شرح حال بزرگان و اقتباس کردند و از هندیان ، طب هندی ، حساب و نجوم و موسیقی و داستان . گیاه شناسی آموختند؛ و از کلدانیان و نبطی ها کشاورزی و باغبانی فرا گرفتند و شیمی و تشریح از مصریان به آن ها رسید . در واقع آنان علوم آشوریان و بابلیان و مصریان و ایرانیان و هندیان و یونانیان را گرفتند و از خود چیزهایی بر آن افزودند و از مجموع آن ، علوم و صنایع و آداب تمدن اسلامی را پدید آوردند . ((۴۹)

به این ترتیب با انتقال میراث تمدن های گذشته به جهان اسلام و در آمیختگی آن با روح اسلامی حاکم بر جوامع مسلمان ، فرهنگ و تمدن وسیع اسلامی به وجود آمد؛ تمدنی که روح آن اسلامی و عناصر آن ، میراث تمدن های دیگر بود .

جهان اسلام و انتقال دانش به غرب

ایجاد مراکز علمی و مدارس و دانشگاه ها به عنوان کانون های اشاعه علم و دانش از کارهای پر اهمیت و قابل توجه جهان اسلام در توسعه و پیشرفت علوم بود که در اوج تمدن اسلامی - همان زمان که غرب در دامان تاریک قرون وسطی به خوابی عمیق فرو رفته بود - به فعالیت چشمگیر مشغول بودند .

((در قرون وسطی ، صدها دانشگاه و مدارس عالی با عناوین مختلف در ممالک اسلامی وجود داشت که طالبان علم و دانش را با آغوش باز پذیرا بود؛ به عنوان نمونه (و از باب مثال) مدارس : رشیدیه ، امینییه ، طرخانیه ، خاتونیه و شیرفیه در سوریه ؛
مداری

ناصریه و صلاحیه در مصر و مدارس دیگری در قاهره ، نیشابور سمرقند ، اصفهان ، مرو ، بلخ ، حلب ، لاهور و غزنه ؛ مشغول آموزش دانشجویان بودند . (۵۰)

که به علت کثرت آن ها از ذکر نامشان خودداری کرده و خوانندگان را در این زمینه به کتاب ((تاریخ دانشگاه های بزرگ اسلامی)) تاءلیف ((عبدالرحیم غنیمه)) ارجاع می دهیم و در این جا به این سخن ابن جبیر ، اکتفا می کنیم که در قرن ششم هجری تنها در بغداد ، ۳۰ مدرسه و در دمشق ۲۹ مدرسه به صورت فعال به کارهای علمی مشغول بودند . یا آن که ((میان محمد شریف)) می نویسد : ((تنها در قرطبه (پایتخت اندلس) صدها مرکز علمی سرگرم فعالیت بودند و فلسفه و تاریخ و ادبیات و رشته های گوناگون علمی را دوشادوش تحقیقات مذهبی تدریس می کردند .

(۵۱) کتاب هایی که در دانشگاه های اروپا تدریس شده و معتبر شناخته می شد ، در واقع همان ترجمه کتاب هایی بود که در دانشگاه های اسلامی ، توسط مسلمانان تاءلیف و یا از زبان های یونانی و ایرانی و هندی ترجمه شده بود . ((دکتر گوستاولوبون)) در این باره چنین می نویسد : ((تمام دانشکده ها و دانشگاه های اروپا پانصد تا ششصد سال روی همین ترجمه ها دایر ، و مدار علوم ما فقط علوم مسلمانان بوده است و در برخی رشته های علوم . مثل طب می توان گفت تا زمان ما (نیمه دوم قرن نوزده و اوایل قرن بیستم) هم جاری مانده است ؛ چه ، در فرانسه مصنفات بوعلی سینا تا آخر

قرن گذشته باقی بوده و شروحن بر آن ها نوشته می شد))

و باز هم او در جای دیگری می گوید : ((تا قرن پانزدهم قولی را که ماءخوذ از مصنفان عرب نبود ، مستند نمی شمردند ، ((رژرباکن)) ، ((لئونار دوپیز)) ، ((آرنود)) ، ((ویلاف)) ، ((سن توماس)) ، آلبرت کبیر ، آلفونس دهم و ... تماما یا شاگرد علمای عرب بودند و یا ناقل احوال آن ها)) (۵۲)

همزمان با نفوذ افکار و اندیشه های متفکران و دانشمندان اسلامی ، بسیاری از آداب و رسوم دانشگاه های اسلامی نیز در مراکز علمی غرب و اروپا جاری شد؛ چنان که صاحب کتاب ((مدارس نظامیه و تائثیرات علمی و اجتماعی آن)) در این کتاب می نویسد : ((آنچه را ما پس از تاءسیس دانشگاه های جدید در نیم قرن اخیر به عنوان اقتباس از غرب در استعمال عناوین دانشگاهی مترادف با استادیار ، دانشیار و استاد استفاده می کنیم در حقیقت همان اصول و ضوابطی است که دانشگاه های اروپایی نظام معمول در مدارس نظامیه و مستنصریه در استعمال القاب : معید ، نائب و مدرس استفاده کرده اند و حتی لباس سیاه (جبه) پوشیدن و به هنگام تدریس کردن بر کرسی (سده) نشستن نیز از روش معمول در نظامیه ها اقتباس شده (۵۳)

است .)) تاءثیر مسلمانان در غرب و دانشگاه ها و مراکز علمی آن ، به حدی بود که غریبان حتی چگونگی یادداشت برداشتن در کلاس و یا این که چگونگی گواهینامه دادن به دانشجو را نیز از دانشگاه های اسلامی اقتباس کردند . (۵۴)

برخی از کتاب هایی

که در این در این حوزه به وسیله مسلمانان نوشته شده و از طریق ترجمه به غربیان رسیده است ، عبارت است از : ((ادب الاملاء و استملاء)) نوشته عبدالکریم سمعانی که این کتاب به زبان آلمانی برگردانده شده و کتاب دیگر : ((الاجازه فی فنون التدریس عندالاسلام)) که آن هم به زبان فرانسوی ترجمه شده بود . (۵۵)

الگوپرداری غربیان از دانشگاه های اسلامی و نفوذ آری متفکران مسلمانان در بطن مراکز علمی اروپایی به حدی بود که آن ها حتی در ساختن دانشگاه ها از مراکز علمی مسلمانان در شیوه معماری تقلید می کردند؛ به طور نمونه ساختمان کالج دانشگاه کمبریج و صحن آن عمارت از ساختمان دانشگاه الازهر ، اقتباس شده است .

بحث درباره یکایک علوم چون : فیزیک ، نجوم ، شیمی ، فلسفه ، ریاضی و ... از عهده این بحث خارج بوده و خود نیاز به بحث های مفصل و طولانی دارد که علاقه مندان می توانند به منابعی که در این حوزه ها تالیف گردیده مراجعه کنند .

حال نظریات تنی چند اندیشمندان غربی را پیرامون مطالب یاد شده مطرح می نمایم : پرفسور روزه گارودی که از دانشمندان برجسته غربی است در کتاب ((هشدار به زندگان)) خویش می گوید : ((دانش اسلامی از تکنیک یا فنی که از آن مایه گرفته است سرچشمه اصلی علم و دانش دوران رنسانس اروپا یا عصر نهضت روشنگری غرب است . اما صفت مشخصه دانش اسلامی این است که علم ، جدا از حکمت و دانایی از نظر مسلمانان نیست ... هدف دانش اسلامی ، انسانی و خدایی است ؛

یعنی این دانش باید به نام انسانیت و خدا در خدمت تکنیک و فن ابزار سازی در آید و ثمره علمی باید انسانی و در راه خدا باشد . . . امروزه رسم نیست که در غرب وقتی وسیله ای می سازد درباره هدف آن نیز بیندیشد؛ (لذا) غرب و سراسر جهان در معرض خطر مرگ قرار گرفته است ، و اینک که طغیان انسان علیه آسمان ، زمین را آلوده کرده است ، الهام گرفتن از دانش اسلامی در اوج خود ، هدف های انسانی و خدایی و دانش و ضرورت رعایت آن را به ما غریبان می فهماند .

((لیبری)) دانشمند مشهور فرانسوی می گوید : ((اگر اسلام و مسلمین در تاریخ پیدا نمی شدند ، حیات علمی اروپا تا چند قرن عقب می افتد .))

((برناردوشاو)) نویسنده بزرگ انگلیسی می نویسد : ((ترقیات علم و فلسفه در سراسر جهان جهان به اسلام تخصیص دارد .))

دکارت ، بنیانگذار فلسفه جدید غرب و اندیشه مند برجسته اروپایی نیز می گوید : ((روبر فرانسوی که از دانشمندان نامی و مشهور اروپاست ، در اندلس نزد مسلمانان کسب علم نموده است .))

دکتر گوستاو لوبون درباره ((دوسن مارتن)) که از مقام مسلمانان و خدمات علمی آنان قدر دانی نکرده است ، می گوید : از کسی مانند دوسن مارتن خیلی بعید است که زحمات مسلمین و حق علمی را که آن ها بر ما - ملل اروپا - دارند از نظر دور بدارد .

- ((ارنست رنان)) فیلسوف شهیر فرانسوی می گوید : آلبرت کبیر ، هر چه داشت از ابن سینا دانشمند اسلامی گرفته

و ((سن توماس)) فلسفه اش را از ابن رشد - عالم اسلامی - اخذ کرده است .

((مسیو سدیلو)) مورخ معروف فرانسوی می گوید : ترقی تمدن امروز اروپا مرهون دانش هایی است که اسلام در سراسر شرق و غرب منتشر ساخت و حقیقتا باید اعتراف کرد که مسلمین استادان اولیه ملل اروپا بوده اند .

((بوگلد)) ، دانشمندان معروف انگلیسی می گوید : دانشگاه های اسلامی در بغداد و اندلس ، به دانشجویان خارجی ، یهودی و نصرانی ، خوش آمد می گفت و هزینه تحصیلات آن ها را از خزانه دولتی می داد آن ها را محترم می داشت . صدها جوان اروپایی از این آزادی و کمک مسلمین استفاده نموده ، در آن مراکز علمی به تحصیل علوم و معارف پرداختند .

((بوگیزئیوئی)) می گوید : ((مسلمین در قرون وسطی فرهنگ را رسماً ایجاد کرده و دانشگاه ها تاسیس نمودند که هر اروپایی وارد دانشگاه های اسلامی می شد ، در اجتماع به خود می بالیده ، افتخار می کرد و با سرافرازی و سربلندی در میان خانواده ها قدم به فخر برداشته ، اظهار بزرگی و دانشمندی می نمود .))

((راموزار سیلوستر)) کشیش نام دار فرانسوی می گوید : در همان عصر که پرتو اسلام از مشرق زمین ، سربر کشید ، اروپایی ها در خواب غفلت و نادانی خوابیده بودند و بعد از چند مدت ، تازه اقلیتی کوچک سر از بالش بطالت برداشته ، متوجه مراکز علمی اسلامی شده و دانشگاه های اندلس را اشغال کردند .

((سیدیلو)) مورخ مشهور فرانسوی در کتاب ((تاریخ اعراب)) می نویسد : مسلمان ها

در قرون وسطی در علم فلسفه و فنون مختلف ، یگانه روزگار بودند و هر کجا قدم گذاشتند ، دانش های خود را انتشار دادند؛ تا این که علومشان به اروپا رسید و باعث ایجاد نهضت علمی غرب گردید .

((ژوزف ماک کاپ)) می نویسد : در هیچ تاریخی نمی توانیم پیدا کنیم این سان توده ملت در جست و جوی علم روند و تا این اندازه دانش و هنر در دل طبقات نفوذ و اثر کرده باشد؛ مگر در سایه اسلام .

((رنبورت)) می گوید : باید اعتراف کرد که علم طبیعی ، فلکی ، فلسفی و ریاضیات که در قرن دهم اروپا را ، زنده نمود از قرآن گرفته شده ، بلمه اروپا رهین منت اسلام است .

((دلایم)) در متاب هیئت خود می نویسد : خدمات مسلمین نه تنها این بود که علم را از راه تحقیق و اکتشاف ، ترقی دادند ، بلکه روح مخصوص ، به قالب آن دمیده و به کمک نگارش و مدارس عالی آن را در دنیا انتشار دادند و به دنیای علوم و معارف اروپا از این راه احسانی نمودند که می توان گفت مسلمانان قرن ها استاد علوم و فنون اروپا بوده اند .

((د . همبلت)) که یکی از دانشمندان برجسته اروپایی است می گوید : ((مسلمین را باید مؤسس واقعی علوم طبیعی دانست .
(۵۶))

آیا اسلام ، افیون ملت ما بود ؟!

در این جا تاءکید مجدد بر این نکته ضروری است که هر چند در اوج گیری و بسط تمدن عظیم اسلامی ، مسلمانان و بنیان این تمدن ، نقش ارزنده ای ایفا نمودند ، اما چنان که اشاره رفت

عامل عمده پیشرفت سریع جهان اسلام و توسعه ، روز افزون تمدن اسلامی . نیز علت رشد علمی مسلمین ، پویایی دین اسلام و پتانسیل ها و توانایی های موجود در آن بود که منبع ((حرکت)) و ((توسعه)) نیز منشاء اوج گیری تمدن بزرگ اسلامی بود که در این بین نقش قرآن به عنوان کتاب آسمانی این دین بسیار حائز اهمیت است .

آری ، اسلام و تعالیم الهی آن بود که در مدتی کوتاه ، انقلابی عظیم در عرصه تمدن بشری را به وجود آورد . ؛ حال آیا منبعی آسمانی و الهی و پشتوانه ای فراانسانی که از علمی لایزال و قدرتی بی زوال نشاءت بگیرد برای خلق چنین حماسه ای لازم و حتمی نیست ؟

((حق را به باطل می پوشانید؛ تا حقیقت را پنهان سازید و حال آن که به حقانیت آن واقفید .)) (۵۷)

با مروری در آنچه مورد بحث قرار گرفته ، نقش اساسی دین اسلام در شکل گیری تمدن عظیم اسلامی و نیز جایگاه رفیع این تمدن در تاریخ بشری آشکار می گردد . تاریخ ، گواهی است بر این مدعا ، که اسلام نه تنها ((افیون)) مات ها نبوده ، بلکه عامل تحرک و پویایی در این جوامع بوده است ؛ و لذا شبهه کسانی که دین مبین اسلام و مسیحیت تحریف شده قرون وسطائی را همسان گرفته و با استناد به تجربه ی مثبت غرب در کنار گذاشتن مسیحیت قرون وسطایی در عصر رنسانس ، اسلام را عامل عقب ماندگی مسلمانان دانسته و خواهان کنار گذاشتن آن از صحنه ی زندگی مسلمانان بریا آغاز یک پیشرفت

عظیم می باشند ، مرتفع می گردد .

در جست و جوی علل رکود

اما سؤال اساسی که ذهن هر محقق را در این زمینه به خود مشغول می دارد ، این گونه مطرح می شود که : پس چه عواملی موجب رکود تمدن اسلامی و عقب ماندگی فعلی جهان اسلام گردیده است ؟ آیا یک تمدن دینی ، هم چون یک تمدن غیر دینی دوره های مختلف ((اوج)) و ((افول)) دارد ؟ آیا تمدن اسلامی که در عصر حاضر دچار انزوا و رکورد گردیده سرانجام هم چون یک تمدن پیرو از کار افتاده به انحطاط خواهد رسید ؟ اگر خواب مثبت باشد پس در آن صورت چه تفاوتی بین این دو نوع تمدن - دینی و غیر دینی - وجود دارد ؟

به راستی چه عللی باعث گردید تا تمدن اسلامی که روزگاری به شهادت تاریخ در راس قافله تمدن بشری و پیشتاز در عرصه های مختلف اجتماعی بود ، این گونه امروزه در برابر تمدن غیر دینی غربی ، ناتوان و عقب مانده و منفعل جلوه کند ؟ مگر نه این که اسلام به عنوان آخرین دین الهی ، ادعای جاودانگی دارد ؟ پس چرا تمدنی که بر مبنا و اساس این دین ، پی ریزی شده بود ، این سان دچار نابسامانی گردیده ؟

با این یادآوری که تمایز قائل شدن بین اسلام و تمدن اسلامی ، از نکات مهمی است که در این بحث باید مورد توجه قرار گیرد ، به بررسی علل عقب ماندگی فعلی جهان اسلام پرداخته ، در پی جواب هایی مستدل و قانع کننده برای سؤالات یاد شده خواهیم بود؛ که در نهایت

با طرح احیای تمدن اسلامی با مبنا قرار دادن تعالیم این دین آسمانی ، به رفع شبهه می پردازیم .

عواملی که در رکورد تمدن اسلامی ، دخیل بوده و نقش داشته اند به دو حوزه مجزا تقسیم می گردند؛ یک دسته علل و عوامل درونی و دسته دیگر علل خارجی می باشند که به اختصار پیرامون هر دو حوزه ، بحث خواهد شد .

عوامل درونی

در باب عوامل درونی در تاریخ اسلام ، نشان می دهد که پس از رحلت پیامبر (ص) در بطن جامعه اسلامی ، زاویه انحرافی ایجاد گردید که روز به روز با گذر زمان ، وسعت بیش تر گرفته ، اندازه آن بزرگ تر شد؛ تا در نهایت منجر به متروک ماندن اسلام ناب در این جوامع و مسخ مفاهیم دینی با عناوین مختلف گردید؛ تا جایی که از اسلام جز نامی در عرصه زندگی اجتماعی مسلمانان باقی نماند .

((ژول لابوم)) محقق فرانسوی که خصوصیات برجسته و ممتاز اسلام را به صورت اصول دوازده گانه مورد بررسی قرار می دهد ، در این مورد اظهار می دارد : ((در تبیین علل عقب افتادگی مسلمین در یک جمله کوتاه باید گفت که : آن ها از این اصول ، منحرف گشتند و از راه اسلام دور شدند ، بلکه با تلاشی مذبحانه به اصول اسلام ، پشت کرده ، و با آن دشمنی ورزیدند .))(۵۸)

((سرجان گلوب)) گرایش به دنیا بعد از رحلت پیامبر را مطرح ساخته ، می گوید : ((۳۰ سال از وفات پیامبر که گذشت ، اکثر آنانی که با پیامبر نشست و برخاست داشتند و او را دست

شناخته بودند، وفات کردند و آن روح که مسلمانان اول داشتند و توأم با حماسه و احساسات دینی بود در نسل دوم، رو به سستی گذاشت. پس انداز اموال و خوشگذرانی و خرید کنیزان در زندگانی آن ها رواج یافت و محیط اسلامی، آمیخته با این گونه امور دنیوی گردید. اختلافات و عصبیت قبیله ای، دوباره از سر گرفته شد و نزدیک بود مسلمانان دوباره به همان روزگار جاهلیت قبل از اسلام برگردند. ((۵۹))

او در جای دیگری چنین می گوید: ((شاید بهترین چیزی که در این نوشته تاریخی ما خیلی روشن خود نمایی می کند فرق کلی و آشکاری است که بین حضرت رسول و خلفای راشدین او و بین حکمرانان عرب که بعد از سی سال از وفات پیامبر، روی کار آمدند، دیده می شود. خلفای نخستین به دنیا بی اعتنا بودند و نسبت به دین، اخلاص داشتند و این ها در پی عیاشی و مال دنیا بوده، علاقه به خوشگذرانی داشتند... آیا نمی شود گفت که مأمون با آن شدت علاقه ای که به تجملات زندگی داشت، خود بزرگ ترین دشمن اسلام بود))؟ ((۶۰))

به این ترتیب روح اسلامی از جوامع مسلمان، طرد گردید و عملاً متروک ماند. امام خمینی (ره) بزرگ احیاگر اسلامی در این زمینه می نویسد: ((اکنون بینیم که چه گذشته است بر کتاب خدا؛ این ودیعه الهی و ما ترک پیامبر اسلام (ص)، مسائل اسف انگیزی که باید برای آن خون گریه کرد، پس از

شهادت حضرت علی (ع) شروع شد. خود خواهان و طاغوطیان، قرآن کریم را وسیله ای کردند برای حکومت های ضد قرآنی، و مفسران حقیقی قرآن و آشنایان به حقایق را که سراسر قرآن را از پیامبر اکرم دریافت کرده بودند و ندای ((انی تارک فیکم الثقلین)) در گوششان بود با بهانه های مختلف و توطئه های از پیش تبیین شده آنان را عقب زده و با قرآن در حقیقت قرآن را که برای بشریت تا ورود به حوزه بزرگ ترین دستور زندگانی مادی و معنوی بوده و هست، از صحنه خارج کردند و بر حکومت عدل الهی که یکی از آرمان های این کتاب مقدس بوده و هست، خط بطلان کشیدند و انحراف از دین خدا و کتاب سنت الهی را پایه گذاری کردند؛ تا کار به جایی رسید که قلم از شرح آن شرمسار است. هر چه این بنیان کج به جلو آمد کجی ها و انحراف ها افزون شد، تا آن جا که قرآن کریم را - که برای رشد جهانیان و نقطه جمع همه مسلمانان بلکه عائله بشری، از مقام شامخ احدیت به کشف تام محمدی (ص) تنزل کرد که بشریت را به آنچه باید برسند، برساند و این ولیده به علم الاسماء را از شر شیاطین و طاغوت ها رها سازد، و جهان را به قسط و عدل رساند و حکومت را به دست اولیاء الله معصومین (علیهم صلوات الاولین و الاخرین) بسپارد تا آنان به هر که صلاح بشریت است بسپارند - چنان از صحنه خارج نمودند که گویی نقشی برای

هدایت نداد. کار به جایی رسید که نقش قرآن به دست حکومت‌های جائر و آخوندهای خبیث بدتر از طاغوتیان وسیله ای برای اقامه جور و فساد و توجیه ستمگران و معاندان حق تعالی شد. و مع‌الاصف به دست دشمنان توطئه‌گر و دوستان جاهل، قرآن این کتاب سرنوشت ساز، نقشی جز در گورستان‌ها و مجالس مردگان نداشت و ندارد، و آن که باید وسیله جمع مسلمانان و بشریت و کتاب زندگی آنان باشد وسیله تفرقه و اختلاف گردید و یا به کلی از صحنه خارج شد. (۶۱)

حال با توجه به آن که پویایی اسلام، از پویایی دستورهای قرآن، ناشی می‌شود، کنار نهادن قرآن، چیزی جز کنار گذاشتن اسلام و متروک ساختن آن نیست. اما از طرف دیگر در اعصار اخیر، غفلت از مسائل روز و ناآگاهی از مقتضیات زمان و کشیده شدن یکسره حوزه‌های دینی به سمت و سوی مسائلی که غبار زمان بر آن نشسته و مربوط به گذشته می‌باشد، و نیز تمایل بیش از حد و حتی تعصب نسبت به آن‌ها موجب فاصله گرفتن، کانون‌های دینی از اقتضات زمان حال گردید، که شهید مطهری این‌گونه به آن اشاره می‌کند: علل و عوامل این جریان بر کسی پوشیده نیست، چیزی که نباید کتمان کرد این است که جمود و رکود فکری که در قرن اخیر بر جهان اسلام حکمفرما شد و مخصوصاً باز ایستادن فقه اسلامی از تحرک و پیدایش روح تمایل و نگرش به گذشته و پرهیز

از مواجهه با روح زمان ، یکی از علل این شکست به شمار می رود . امروز جهان اسلام بیش از هر وقت دیگر نیازمند به یک نهضت قانونگزاری است که با یک دید نو و وسیع و همه جانبه از عمق تعلیمات اسلامی ریشه بگیرد . (۶۲)

این موضوع مخصوصا در بین اهل سنت که باب اجتهاد ، بسته بوده و چارچوب فکری ثابتی بر حوزه های آنها حاکم است ، به صورتی ملموس و آشکار به چشم می خورد . باب اجتهاد از محاسن برجسته شیعه در تطبیق اسلام با زمان می باشد .

آسیب نهاد روحانیت به عنوان مبلغان دینی و اشاعه دهندگان اسلام ، از دیگر مواردی است که در انزوای اسلام بین جامعه های مسلمانان نقش داشته است . از جمله این آسیبها نفوذ افراد روحانی نما در نهاد روحانیت و سوء استفاده از اسلام با به خطر انداختن این دین می باشد که : خطر بزرگ کوتاه مدت آن بدنام نمودن حوزه ها با اعمال ناشایسته و اخلاق و روش انحرافی است و خطر بسیار عظیم آن در دراز مدت به مقامات بالا رسیدن یک یا چند نفر شاید که با آگاهی بر علوم اسلامی و جا زدن خود در بین توده ها و قشرهای مردم پاکدل و علاقه مند نمودن آنان به خویش و ضربه مهلک زدن به حوزه های اسلامی و اسلام عزیز (است) . (۶۳)

و نیز از دیگر آفات این نهاد مقدس ، عوام زدگی است که شهید مطهری این گونه از آن انتقاد می کند : روحانیت عوام زده ما چاره ای ندارد از این که

هر وقت یک مساله اجتماعی می خواهد عنوان کند ، به دنبال مسائل سطحی و غیر اصولی برود و از مسائل اصولی ، صرف نظر کند و یا طوری نسبت به این مسائل اظهار نظر کند که با کمال تاسف علامت تاخر و منسوخیت اسلام به شمار رود و وسیله ای به دست دشمنان اسلام بدهد .

افسوس که این آفت عظیم ، دست و پاها را بسته است و گرنه معلوم می شد که اسلام در هر عصر و زمانی تازه است : لاینفی عجائبه و لاینقضی غرائب ، معلوم می شد که حتی عمیق ترین سیستم های اجتماعی عصر ما قادر نیست با آنچه اسلام آورده است رقابت کند . روحانیت عوام زده ما چاره ای ندارد از این که همواره سکوت را بر منطق و سکون را بر تحرک و نفی را بر اثبات ، ترجیح دهد : زیرا موافق طبیعت عوام است . (۶۴)

عوامل بیرونی (تقابل تمدن های اسلامی و غربی)

اما در کنار این عوامل داخلی و درونی که به اختصار به گوشه هایی از آن اشاره شد ، علل بیرونی و خارجی نیز در اثر عداوت ها و کینه های دیرینه رقیبان و مخالفان اسلام ، دست اندر کار انزوای اسلام و انحطاط تمدن اسلامی و عقب ماندگی جوامع مسلمان گردید ؟ در همین زمینه به بررسی تقابل بین دنیای مسیحیت و جهان غرب با دنیای اسلام و ملل اسلامی می پردازیم تا عداوت های دینی مسیحیت قرون وسطایی و به تبع آن غرب ، با اسلام و جوامع اسلامی و نیز میزان و چگونگی تاثیر گذاری آن ها را انحطاط تمدن وسیع اسلامی و عقب ماندگی

مسلمانان آشکار گردد .

اولین برخورد این دو دنیا او تولد تمدن اسلامی ، مصادف با سده های ۷ و ۸ و ۹ میلادی بود که منجر به پیروزیهای چشمگیر تمدن تو پای اسلامی و بسط و گسترش اسلام تا عمق اروپا گردید . غرب در واکنشی که نسبت به این تهاجمات او خود نشان داد باعث آغاز جنگ های صلیبی به مدت ۲۰۰ سال گردید که به رغم خواست غرب ، مبنی بر شکست سیطره و نفوذ و حضور اسلام به نتیجه ای مطلوب نرسیده و عقیم ماند . در همین دوران بود که غرب به علت تماس نزدیک با جهان اسلام ، بهره های فراوان فرهنگ و هنر و علم و دانش مسلمین برد .

پس از این دوران زاویه انحراف موجود در جهان اسلام - که به آن اشاره شد - به شکل روشن ، نمود پیدا کرد ، باعث ایجاد سستی و آغاز ضعف و زوال از درون تمدن اسلامی گردید . عوامل درونی دخیل در این میان زمینه انزوای قرآن و اسلام را در این جوامع - که اکنون دیگر فقط نام اسلام را به یدک می کشیدند - فراهم آورد و تمدن اسلامی را در سرایشی انحطاط قرار داد .

از سوی دیگر در همین دوران ، غرب با آغاز رنسانس و کنار زدن قید و بندهای قرون وسطایی و دست برداشتن از دینی که جز ظلمت و پریشانی ، چیز دیگری برای غرب تدارک ندیده بود بنای تمدنی غیر دینی نهاد و با انقلاب صنعتی ، تحولی بزرگ انجام داد .

مسلمانان ، اسلام را کنار گذاشتند و به فلاکت ، گرفتار

آمدند و غریبان ، دین خود را رها کردند و به توسعه دست یافتند :

میان ماه من ، تا ماه گردون

تفاوت ، از زمین تا آسمان است

در هر حال به دنبال این تغییر و تحولات در هر دو بلوک و تمدن که یکی منجر به ضعف تمدن اسلامی و دیگری باعث قوت تمدن غربی گردیده بود ، حملات وسیعی از طرف غرب ، علیه جهان اسلام - که اکنون خلع سلاح شده بود و حربه موثر خویش از کف نهاده بود - آغاز گردید .

این حملات که بیشتر مبتنی بر شگردهای موزیانه و فریب های شیطانی در راستای دور ساختن بیش از پیش جوامع اسلامی از قرآن و اسلام و دامن زدن به فاصله ایجاد شده بین دنیای شرق و جوهره اسلامی آن بود ، با نفوذ در پیکره جهان اسلام به تضعیف بیش از پیش آن پرداخت و در قالب استعمار ، تبلور یافت .

به عنوان نمونه : امپراتوری عثمانی که در آن روزگار به عنوان تمدن اسلامی و نماینده آن محسوب می شد از نمونه کشورهای مسلمانی است که در برابر این تهاجمات وسیع غرب ، تسلیم شده ، در کام تمدن غربی فرو رفت .

غرب با تبلیغ ناسیونالیسم منفی در جوامع شرق ، مسلمانان را از هم دور می کند و اتحاد را از بین می برد ، پریده ای به نام اسراییل را به وجود می آورد تا انتقام جنگ های صلیبی را از مسلمانان بگیرد . در این برهه ، غرب به تجزیه تضعیف امپراتوری عثمانی می پردازد که در نهایت با حرکت مصطفی کمال (آتاتورک) تبدیل به جمهوری

ترکیه به عنوان یکی از اقدار غرب می گردد . ترکیه ، نمونه و مثال بارزی از کشورهای اسلامی است که مورد تهاجم غرب قرار گرفته و اسلامیت خود را به کلی از دست داد . آتاتورک با اجرای مو به موی سناریویی که غرب آن را نوشته بود ، با مینا قرار دادن اصول لائسیته به کنار زدن اسلام از صحنه اجتماعی و سیاسی پرداخت ، تا جایی که در آوریل سال ۱۹۲۸ قانونی از طرف مجلس ترکیه به تصویب رسید که تمامی عبارات و واژه های مذهبی قانون اساسی را حذف کرد . و در ۹ آوریل همان سال این جمله که دین رسمی ترکیه ، دین اسلام است حذف شد و از آن پس نمایندگان مجلس به جای سوگند خوردن به قرآن به شرف خود سوگند خوردند . غرب به وسیله مصطفی کمال ، اسلام را از ترکیه گرفت و امروز ترک ها که زمانی به تعبیر گیون ، هرکول و افروdit با شکوه و نیرومندی بودند به کارهایی پست در آلمان و اتریش و . . . مشغول اند . طنز شگفتی است : روزگاری ، وین در محاصره ترک ها بود و حالا ترک ها در خیابان های وین و فرانکفورت ، زیبا به ها را جمع می کنند . (۶۵)

این به این ترتیب ، امپراتوری عثمانی به عنوان یک کشور وسیع اسلامی در دامان غرب فرو غلتید . دولتها و جوامع مسلمان دیگر نیز هم چون امپراتوری عثمانی همواره در معرض آماج حملات وسیع غرب بوده و یکی پس از دیگری از پای در آمدند .

تقابل دین اسلام و غرب

اما مطلبی که

در بحث تقابل غرب و جهان اسلام، در خور توجه است. موضع اسلام - و نه تمدن اسلامی - در این میان می باشد. به رغم انحطاط جوامع به ظاهر اسلامی - که نتیجه مستقیم دوری این جوامع از جوهره اسلام ناب بود - دید مبین اسلام، که جوهره آن در قرآن مجید تبلور یافت، با رخنه در دل تمدن غربی و جذب دائمی طیف وسیعی از مردم غرب، تهدیدی جدی برای تمدن غیردینی غربی محسوب می گردید.

اسلام، که پاسخی به ندای فطرت آدمی و دینی منطبق با خواسته های ذاتی بشر است به رغم موضع تهاجمی خویش در قبال تمدن اسلامی، در برابر اسلام، حالتی تدافعی به خود گرفت تا مانع از نفوذ آن در بطن تمدن غیردینی خویش گردد. سردمداران غربی - چه ارباب کلیسا در قرون وسطی و چه خادمان تفکرات ضد دینی و یا مادیگری در رنسانس و عصر حاضر - تمام تلاش خویش را مصروف کنترل اسلام و ممانعت از نفوذ آن به داخل جوامع غربی ساختند.

در همین راستا ممانعت از عدم شناخت صحیح آن توسط توده مردم به وسیله مخدوش جلوه دادن آن با تبلیغات وسیع و همه جانبه که توأم با روانه ساختن سیل اتهامات علیه این دین الهی گردید، از اهم فعالیت های غرب به حساب می آید.

در دوران جنگ های صلیبی و قرون وسطی سردمداران کلیسا به خاطر حفظ منافع خویش و جلوگیری از ترویج اسلام که باعث کساد بازار داغ معیشتی آنان می گردید، سیل تهمت ها و افتراها را

نثار این دین ساختند ، تا واقعیات این دین را دگرگون نشان داده و دین عجیب با اوهام خویش را بی رقیب در صحنه ، نگاه دارند . پس از رنسانس نیز حامیان تفکرات مادی و دهری و مخالفان و معاندان دین و مذهب از یک طرف و همه کسانی که اسلام و تعالیم آن ، منافع شان را تهدید می کرد از طرف دیگر ، به مبارزه با این دین برخاستند .

امیل دیرمنگهام در کتاب خویش به نام حیات محمد در این باره می گوید : از روزی ؟ جنگهای صلیبی شروع شد ، بدینی نسبت به اسلام در میان مسیحیان زیادتر شد ، تا کار به جایی رسید که لفظ محمد ، مساوی با کفر به خدا قلمداد گردید و در زمان شکسپیر به هر دیانت باطل و پوچ ، محمدی گفته می شد ، بالخصوص دیانتی ؟ بت پرستی بود ! لفظ محمد (MAMMEYS) به جای بت ، استعمال می گردید ، که از این کلمه ، کلمه (MAHMETIE) و پس از آن کلمه (MAMMETY) را مشتق ساختند که به جای دیوانه و جن زده استعمال می کردند . (۶۶)

کج اندیشی در واقع در اثر این بود که متکلمان مسیحی یک سلسله مطالب بی اساس و پوچ را بدون آن که درباره آنها تحقیقاتی بکنند به اسلام نسبت دادند . شما نویسندگان و شعرای دوره گرد غربی را می بینید که چگونه با سخیف ترین و بی اساس ترین وصف ها و تعبیرها با مسلمانان نبرد می کنند . اینان محمد صلی الله علیه و آله را طوری نشان می دهند ؟

گویی العیاذ بالله دزدی نابغه یا فردی بی پروا یا ساحر و یا رئیس راهزنان است .

و یا این که او مانند اسقف رومان می خواست به عنوان پاپ کشیش بزرگ انتخاب شود و چون به این سمت نرسیده ، به خشم آمده ، برای خود خدا و دین تازه این ساخته است .

بطروس ترجمه قرآن به حروف لاتینی را حرام کرد . . . و پاپ اینوسان (رهبر مسیحیان محمد را دشمن عیسی معرفی نمود .
(۶۷)

و این تهمت ها در حالی است که قرآن ، آکنده از وصف های حضرت عیسی علیه السلام بوده ، از طرفی این دین به گواهی تاریخ ، بزرگ ترین مبارزه علیه بت پرستی را در طول تاریخ به نام خود ، رقم زد .

اما بعد از رنسانس و در عصر حاضر نیز این تبلیغات منفی با پیشرفت تکنولوژی شکل های پیچیده تری به خود گرفته و با گسترده تر شدن موج اسلام در جوامع غربی بسیار شدیدتر و وسیع تر گردیده است . خبرنگار CNN در مصاحبه با دلپ هیرو خود این گونه به این امر اعتراف می کند : در غرب به ویژه در مطبوعات ، رسم بر این شده است که عنوان خشونت و ترور با بنیانگرایی و اسلام پیوند بخورد و این ، تصویری منفی از مسلمانان و اسلام ایجاد کرده است ، تصویری که مسلمانان را فردی خشن ، تروریست و بدون پایبندی به اصول اخلاقی جلوه می دهد . همین تصور موجب آن شد که در ترکیه که یکی از متحدین سنتی غرب است ، با روی کار آمدن نجم الدین اربکان

موجی از ترس و وحشت در میان سیاستمداران برانگیخته شود. این تصور، هم چنین موجب سکوت نسبی منافع غرب در برابر صرب های بوسنی شد، زیرا بیم آن می رفت که مسلمانان در غرب اروپا یک حکومت رادیکال مذهبی ضد غرب ایجاد نمایند. (۶۸)

به عنوان نمونه عینی دیگر از فعالیت های اسلام ستیزانه غرب، با مخدوش جلوه دادن چهره آن، انتشار وسیع کتاب آیات شیطانی بود که با صدور حکم اعدام سلمان رشدی نویسنده مرتد آن کتاب، از سوی امام خمینی، راه برای تکرار توطئه هایی نظیر آن بسته شد. امام خود در این باره می فرماید: مسئله کتاب آیات شیطانی، کاری حساب شده برای زدن ریشه دین و دینداری و در راس آن اسلام و روحانیت است. یقیناً اگر جهانخواران می توانستند، ریشه و نام روحانیت را می سوختند، ولی خداوند همواره حافظ و نگهبان این مشعل مقدس بوده است و ان شاء الله که از این پس نیز خواهد بود، به شرط آن که حيله و مکر و فریب جهانخواران را بشناسیم. (۶۹)

پاسخی که خداوند در قرآن به همه این معاندان می دهد، این است: علما و راهبان خود را به مقام ربوبیت شناختند و نیز مسیح پسر مریم را به الوهیت گرفتند، در صورتی که مامور نبودند جز آن که خدای یکتایی را پرستش کنند که منزله و برتر از آن است که به او شریک قرار می دهند * کافران می خواهند نور خدا را به نفس تیره و گفتار جاهلانه خود خاموش کنند

و خدا نگذارد تا آن که نور خدا را دین اسلام و معارف قرآن و حقایق الهی در منتهای ظهور و حد اعلای کمال برساند ، هر چند کافران ناراضی و مخالف او باشند * اوست خدایی که رسول خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله) را با دین حق به هدایت خلق فرستاد ، تا بر همه ادیان عالم ، تسلط و برتری دهد ، هر چند مشرکان مخالف باشند * (۷۰)

به هر حال به رغم تلاشهای بی وقفه بنگاه های تبلیغاتی غرب و خواست معاندان اسلامی که منافعشان با اسلام گره خورده است ، امروزه غرب ، فصل نوینی در مواجهه با اسلام را تجربه می کند که بسیار امید بخش می نماید . حقیقت آن است که آفتاب حقیقت هیچ گاه پشت ابرهای توطئه و تبلیغ نخواهد ماند . اکنون طیف وسیعی از مردم جهان - بنا به احتیاج و نیازی که از فطرت آن ها نشأت می گیرد - به اسلام ، روی آورده و موج اسلام خواهی ، غرب را فرا گرفته است . تقدیر الهی بر آن است که اسلام به عنوان آخرین دین آسمانی ، تنها دین جهانی باشد ، ان شاء الله .

دکتر سید حسین نصر ، در این باره می گوید : در باب اسلام باید گفت که این دین هم در آمریکا و هم در اروپا بسیاری از کسانی را که در پیچ و خم های سرگشتگی دنیای متجدد ، گم شده اند و در پی نور هدایتی هستند که بتواند آنان را از ناامیدی و پوچی و بی هدفی نجات دهد ، جلب کرده

است. بسط اسلام در غرب هم نتیجه مهاجرت مسلمین و هم در نتیجه گرایش شماری از مردم غالباً برجسته و تحصیل کرده غربی به این دین، بسیار فراتر از آن است که بتواند آن را نادیده گرفت. . . . در نتیجه امروزه جامعه متنابھی از مسلمین هم در اروپا و هم در آمریکا به ویژه در مرکز شهرهای بزرگ، شکل گرفته است. (۷۱)

کارلتون. اس. کون دانشمند معروف آمریکایی نیز در این باره چنین می گوید: ما می توانیم بگوییم اسلام یک دین جهانی است. کدام دینی است که میلیون ها پیرو در ده ها مملکت داشته باشد و با این که در هر محل و محیطی که رفته، مواجه با تاثیرات و اختلافات تاریخی آن جامعه شده، با این همه توانسته حقیقت خود را حفظ کند. (۷۲)

پروفسور روزه گارودی فیلسوف شهیر و دانشمند برجسته فرانسوی که به دین اسلام، مشرف گردیده، در باره سرنوشت اسلام چنین می گوید: سرنوشت اسلام شاید این باشد که میان شرق و غرب را پیوند بخشد و همه نیروهای زندگی را (به تساوی) در هر دو کرانه جهان پخش کند. (۷۳)

اما در کنار مطالب مطرح شده، توجه به نکته ای دیگر در سیر تاریخی تمدن اسلامی، حائز اهمیت می باشد، و آن ظهور احیاگران اسلامی از بطن جوامع مسلمان است.

احیاگران و اسلام ناب

تجربه تاریخ نشان داده است که هرگاه انسانهایی آگاه و روشن اندیش و مسلمانان آشنا به روح زمان و مؤمن به قدرت تطبیق اسلام با مقتضیات زمان،

ظهور کرده اند ، تعالیم اسلام ناب را زنده ساخته اند و اسلام را وارد معادلات سیاسی و اجتماعی کشورهای اسلامی نموده اند و در مدتی کوتاه چنان جوشش و خیزشی در بطن جهان اسلام به پا خاسته که به هیچ روی با عقل غربی سازگار نیست ، علامه اقبال لاهوری ، سید جمال الدین اسد آبادی . . . و در نهایت امام خمینی که نقطه اوج بیدارگری هایشان وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومتی بر مبنای قرآن بود ، از زمره این احیاگران می باشند .

انقلاب اسلامی ایران یکی از مصادیق بارز بالندگی اسلام و جاودانگی تعالیم آسمانی این دین الهی بود که به نوعی واکنش تند در قبال اندیشه‌ها و ارزش های پوچ غربی و عکس العملی شدید از طرف اسلام در دفاع از ارزش های اصیل معنوی محسوب می گردد . انقلاب اسلامی ایران به رهبری زعیم عالی قدر آن ، نشان داد که هرگاه مسلمانان به هویت اسلامی و دینی خویش باز گردند ، می توانند مجد و عظمت از دست رفته خویش را دوباره باز یابند :

گر عشق عاشق ، دم زند ، در این عالم زند

وین عالم بی اصل را ، چون ذره ها برهم زند

دودی برآید از فلک ، نی خلق ماند ، نی ملک

زین دود ، ناگه آتشی برگنبد اعظم زند (۷۴)

وقوع انقلاب اسلامی در ایران ، آغاز مرحله ای جدید در رویارویی جهان اسلام با دنیای غرب است . اکنون کشور ایران به عنوان منادی اسلام در جهان به تحکیم موقعیت در برابر غرب پرداخته و بنا به اعتراف بسیاری از سردمداران و اندیشمندان

غربی، حتی موضع برتر یافته است، تا جایی که در صدد صدور انقلاب خویش به همه نقاط جهان اسلام بوده، به عنوان عامل مهمی برای شناخت درست اسلام در غرب و توسعه این دین در درون جوامع غربی گردیده است.

امام خمینی (ره) رهبر بزرگ این حرکت عظیم اسلامی در این زمینه چنین می گوید: ما باید در صدور انقلابمان به جهان کوشش کنیم، و تفکر این که ما انقلابمان را صادر نمی کنیم کنار بگذاریم، زیرا اسلام بین کشورهای مسلمان فرقی قائل نمی باشد و پشتیبان تمام مستضعفین جهان است. (۷۵)(۱/۱/۵۹)

ایشان که از همان ابتدای امر این گونه تکلیف و خط مشی انقلاب را روشن ساخته بودند در جای دیگری می گویند، اسلام، صادر شده در سرتاسر دنیا، از این سیاه های عزیزی که در آمریکا هستند و تا آفریقا و شوروی و همه جا، نور اسلام تابیده است، و توجه مردم به اسلام (جلب) شده است. و مقصود ما از صدور انقلاب همین بود و تحقق پیدا کرد، و ان شاءالله اسلام در همه جا غلبه بر کفر پیدا خواهد کرد. (۷۶)(۴/۲/۶۴)

به هر حال آنچه تا این جا مورد بحث قرار گرفته است سیری در تاریخ اسلام و بررسی پاره ای از ویژگی ها و قابلیت های این دین الهی و نیز تحلیلی پیرامون ابعاد اجتماعی آن می باشد. اینک ادامه بحث را به ذکر برخی از خصوصیات برجسته اسلام و نیز بیان ویژگی هایی از آن در بعد فردی، اختصاص می دهیم.

نگاهی دوباره...

دین اسلام، آخرین دین الهی است، به این معنا که اتمام حجتی است بر بشریت از طرف خداوند. این دین، جامع همه ادیان ماقبل خویش بوده و در نهایت، تبلور قوانین الهی برای رستگاری دنیوی و اخروی انسان در همه قرون و اعصار است.

نگاهی به تاریخ نیز نشان می‌دهد که پس از دین اسلام تاکنون هیچ دین فراگیر و تمدن ساز و وسیعی چون ادیان ماقبل آن مانند یهود و مسیحیت و... ظهور نیافته و این نکته را به اثبات رسانده که اسلام آخرین دین در عرصه تاریخ بشری است.

اسلام، دینی است توحیدی که مبنا و بستر حرکت آن، اقرار به یگانگی خداوند می‌باشد، و لذا جهان در این دین، خالقی دارد خدا نام که جهان را و به تبع آن، انسان را بی هدف نیافریده و از آفرینش عالم خلقت، هدفی متعالی را دنبال کرده است.

انسان در این دین، ماهیت از اوایی و به سوی اوایی دارد. او دارای دو بعد مادی و روحی بوده و با مرگ زندگانی اش پایان نمی‌یابد، بلکه فصل نوینی در حیات او آغاز می‌گردد که در آن روح از زندان تن، آزاد گشته و به ملکوت می‌رود. به این ترتیب ترس از زوال و نابودی که انسان بی ایمان دهری را، به ناله و پوچی می‌کشاند دیگر جایگاهی ندارد.

هدفی که اسلام برای زندگی انسان و حیات بشری تبیین می‌نماید و تکلیفی که برای او جهت رسیدن به

این هدف معین می کند ، به زندگانی او رنگ و بویی تازه داده و او را که در مسیر تکاملی خویش حرکت می کند از بزرگ ترین لذایذ معنوی ، برخوردار می کند و به او بینشی متعالی و روشن ارائه می نماید .

در این بینش انسان از عالم خاک نبوده ، بلکه مرغ باغ ملکوت است که چند روزی از بدن او قفسی ساخته اند . پس زندگانی محدود به این جهان نبوده و آن فقط زمینه ای برای جهان دیگر محسوب می شود .

قرآن هدف از دین اسلام را دعوت به سوی حیات و زندگی می داند (۷۷) که شامل حیات معنوی ، حیات مادی ، حیات فرهنگی ، حیات سیاسی و اقتصادی ، حیات اخلاقی و اجتماعی و بالاخره حیات و زندگی در تمامی زمینه ها و ابعاد می باشد .

وصف هایی که در قرآن برای دین اسلام آمده است آن را دین حنیف ، (۷۸) خالص (۷۹) غیر قابل تغییر (۸۰) و خالی از سخت گیری (۸۱) عنوان کرده است .

اسلام ، انسان را دعوت به آگاهی و شناخت می نماید و اختیار انتخاب راه را برای او محترم می شمارد . ابزار شناخت : حواس و قوه فکر و استدلال . . . و نیز منافع شناخت : انسان ، طبیعت ، تاریخ ، عقل و . . . را بر می شمرد ، اما از نظر ایدئولوژی اسلام دینی است که دارای جامعیت و همه جانبگی است ، اجتهاد پذیر می باشد و مسائل زمان را می توان بر آن منطبق ساخت ، سماحت و سهولت از ویژگی

های دیگر این دین عزیز می باشد . اما از دیگر برجستگی های آن در این حوزه می توان موارد زیر را نیز برشمرد :

زندگی گرایی و نفی رهبانیت ، اجتماعی بود و و تعالیم مفصل اجتماعی داشتن ، احترام به حقوق و آزادی افراد ، تقدم حق جامعه بر حق فرد ، اصل شورا ، منتفی بودن ضرر ، اصالت فایده و پرهیز از کار بیهوده و لغو ، اصالت خیر در مبادلات ، ضدیت با ضد عقل ، مانند : شراب و دیگر سكرات ، ضدیت با ضد اراده (لهو) ، ارزش نهادن به کار و نفی از حقوق ، اصلاح جویی و مبارزه دائم با فساد ، توحید ، نفی شرک در نظر و عمل ، الغای همه واسطه ها در مقام پرستش ، امکان همزیستی با اهل توحید ، مساوات و نفی تبعیض و ...

معجزه پیامبر

تعالیم اسلامی در قالب کتاب آسمانی این دین ، که در واقع معجزه اسلام نیز محسوب می شود تبلور می یابد ، که در این جا به علت اهمیت جایگاه آن در اسلام به بررسی برخی جوانب این کتاب الهی می پردازیم :

محمد صلی الله علیه و آله پیامبر دین اسلام که خود فردی امی و درس ناخوانده و مکتب نرفته بود در اثبات رسالت خویش ، کتاب آسمانی دین خود را به عنوان معجزه ارائه می نماید .

کلام و کتاب به عنوان معجزه نبوت پیامبری امی ، که در همه زمان ها و در همه مکان ها خواهد بود و همه منکران را به تحدی و آوردن کتابی چون خود فرا خواهد خواند

(۸۲) و همواره در معرض قضاوت عموم مردم همه اعصار خواهد بود ، چه شگفت معجزه و چه بزرگ آیتی است بر حقانیت اسلام .

قرآن خود در این زمینه چنین می گوید : و ما هم چنان که بر رسولان پیشین ، کتاب آسمانی فرستادیم ، بر تو هم ای رسول ! قرآن را نازل کردیم ، پس آنان که به آن کتب که برای شان فرستادیم ، ایمان آوردند ، به این کتاب نیز ایمان آرند و از این گروه (اهل مکه) هم بعضی ایمان آوردند و به جز کافران هیچ کس آیات ما را انکار نخواهد کرد * و تو پیش از این نه می توانستی کتابی بخوانی و نه خطی بنویسی ، تا مبادا مبطلان (منکران قرآن) در نبوتت شک کنند (و بگویند این کتاب به وحی خدا نیست و خود آن را جمع و تالیف کرده است .) (۸۳)

قرآن در طول ۱۴ قرن به عنوان برنامه ای کامل و منظم ، جهت نیل به سعادت و کمال انسانی بنا به تعریف اسلامی و قرآنی آن بوده و هم چون قلبی در پیکره جهان اسلام همواره خون حیات و زندگی را در شریان های آن به گردش در آورده و هنوز هم پس از ۱۴۰۰ سال ، معجزه جاوید محمد صلی الله علیه و آله به رغم پیشرفت دانش و علم و بینش بشریت و سیر سریع تمدن انسانی ، هم چنان یگانه و باطراوت بی رقیب و تنها در عرصه حیات بشری حضور دارد و هرگز گرد و غبار کهنگی بر آن ننشسته است که هیچ ، بلکه هر

روز که می گذرد بر درخشندگی و عظمت آن افزوده می شود و جنبه های مختلف اعجاز آن آشکار می گردد .

این کتاب که انسان ۱۴ قرن پیش از شنیدن آن به وجد می آید و انقلاب عظیم معنوی در وجود او رخ می نماید ، توانایی پاسخگویی به همه نیازهای روحی و معنوی انسان امروزی را نیز دارد ، که همین امر هم انسانی را وادار به ستایش آن می سازد .

اعترافات دانشمندان و متفکران غربی در این باره شاهدهی است بر مدعا ، که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم :

تاریخ نویس فرانسوی امیل درمینگهام در کتاب خویش با عنوان حیات محمد می نویسد : هر پیامبری ، معجزه ای دارد که دلالت به پیغمبری او می کند . . . قرآن ، یگانه معجزه محمد است ، اسلوب بیان و قوت بحث آن ، خود معجزه می باشد و تا به امروز نیز برای هر شنونده مانند معماست و خواننده را اگر چه پرهیزگار هم نباشد باز به اندیشه فرو می برد بهترین دلیل بر پیامبری محمد ، همین است که از جن و بشر همگی می خواست که اگر می توانند نظیر قرآن را بیاورند . جای هیچ گونه تردیدی نیست ، هر آیه ای از قرآن اگر چه درباره زندگانی خصوصی پیغمبر باشد ، به گونه ای بیان شده که روح را بیش تر از یک معجزه عقلی به اهتزاز در می آورد . (۸۴)

ولتر نویسنده برجسته فرانسوی نیز می گوید : . . . قرآن در حقیقت ، مجموعه ای است از پنندهای اخلاقی ، دستورهای

دینی ، راز و نیاز به درگاه الهی ، برنگیختن و تشویق جهانیان به کار نیک و شرح سرگذشت فرستادگان خدا ، آیا می توان چنین کتابی را به پیروی از پندهایم بی سواد ، افسانه خواند ؟! . . . اگر تمام قرآن را بخوانید یک کلمه از این داستان کودکانه را نخواهید یافت . این ها ساخته ذهن دورغ پردازان مسیحی و غیر مسیحی است ، که می خواهند ، با جعل افسانه ها ، دین محمد را زشت جلوه دهند . (۸۵)

حیدر بامات (ج . ربوا) دانشمند و محقق فرانسوی این گونه زبان به ستایش قرآن می گشاید : قرآن به زور به کسی تحمیل نشد ، فقط به نیروی منطقی و اقناع ، پیشرفت کرد . . . و تنها نیروی منطقی قوی قرآن بود که توانست ملت های پیروز شده بر مسلمانان را در این اواخر چون ترک و مغول به طرف خود جلب کند . و با همین اقناع بود که در هند با این که عربها آن جا فقط رهگذر بودند ، پیشرفت کرده ، پیروان اسلام در آن جا امروزه به پنجاه میلیون نفر می رسند و تعدادشان هر روز بیش تر می شود . (۸۶) و (۸۷)

به هر تقدیر ، قرآن رمز جاودانگی دین اسلام و سر خاتمیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که همواره وحی را به صورت مستقیم در دسترس خواننده آن قرار می دهد و بوسیله آن قاری به هیچ واسطه و حجابی مستقیماً با خدا مرتبط می شود و در طول قرائت به سخنان او گوش می سپارد

اما بارزترین ویژگی قرآن در مقایسه با کتاب های آسمانی ادیان دیگر و علت برتری و رجحان آن بر سایر کتابهای الهی آسمانی ، تحریف ناپذیری آن است که خداوند خود ضمانت حفظ آن را تقبل نموده است . (۸۸)

این خواسته خداوند از طریق اهتمام مسلمین در طول تاریخ برای محافظت از قرآن تحقق یافته و عملی شده است و لذا اکنون هم که ۱۴ قرن از طلوع اسلام می گذرد فقط یک قرآن واحد در کل جهان اسلام وجود دارد که این خود دلیلی است بر مدعا

مصطفی را ، وعده داد ، الطاف حق

گر بمیری تو ، نمیرد ای سبق

من ، کتاب و معجزت را حافظم

بیش و کم کن راز قرآن مانعم

ای رسول ما ! تو جادو نیستی

صادقی هم خرجه موسی ستی

هست قرآن ، مر تو را ، هم چون عصا

کفرها را ، در کشد ، چون اژدها

عدم تحریف قرآن - بر خلاف سایر کتاب های آسمانی که بارها مورد دستکاری و اعمال سلیقه قرار گرفته و تحریف شده است - چنان واقعیت آشکار و حقیقت روشنی است که حتی مخالفان اسلام هم در این باره هیچ ادعایی نکرده اند .

ار . اف . بودلی دانشمند و محقق غربی در کتاب الرسول ، حیاة محمد می گوید : کتاب او ، قرآن ، رو به روی من است . از نظر اصیل و سالم ماندن از حوادث تاریخی ، بی نظیر است ، کسی قدرت تشکیک در صحت و بقای آن به همان نحوی که نازل شده است ندارد . این کتاب که به نام قرآن خوانده می شود ، امروز به همان

ترتیبی است که روز اول زیر نظر محمد ، جمع آوری شده بود . . . متأسفانه این کار درباره تورات و انجیل انجام نگرفته و آن ها را پس از گذشت سال های متمادی از وفات نویسندگانش هم جمع آوری نکرده اند . . .

به این ترتیب وحی الهی در قالب این کتاب آسمانی از دستبرد اغیار ، محفوظ مانده ، در طول تاریخ هر گاه مورد توجه و عنایت عمومی جوامع اسلامی واقع شده ، گره گشای مشکلات این جوامع گردیده ، نقش خود را به عنوان راهنما و راهگشای انسان و جامعه در حرکت به سوی سعادت و سلامت به خوبی ایفا نموده است .

حافظ که به اعتراف خود هر چه کرده ، همه دولت قرآن کرده ست .

این گونه به نقش قرآن در زندگی خویش اشاره می کند :

عشقت رسد فریاد ، گر خود ، به سان حافظ

قرآن ز بر بخوانی ، به چارده روایت

و یا مرحوم اقبال لاهوری این چنین به بیان نقش مهم قرآن برای یک مسلمان و جوامع اسلامی می پردازد :

ملتی را رفت ، آئینی ز دست

مثل خاک ، احزای او ، از هم شکست

هستی مسلم ، ز آیین است و ، بس

باطن دین نبی ، این است و بس

تو ، همی دانی ، که آیین تو چیست ؟

زیر گردون ، سر تمکین تو چیست ؟

آن کتاب زنده ، قرآن حکیم

حکمت او ، لایزال است و قدیم

نوع انسان را ، پیام آخرین

حامل او رحمه للعالمین

ارج می گیرد از او ، نارجمند

بنده را ، را از سجده سازد ، سر بلند

اقوام مشترک و بت پرستی را به توجیه و

بقای روح دعوت نمود ، نه تنها باید او را در صف مردان بزرگ تاریخ بشریت دانست ، بلکه بر ماست که بر پیامبری و رسالت او اعتراف کنیم و بگوییم محمد صلی الله علیه و آله پیغام آور از سوی آسمان به سوی زمینیان است . (۸۹)

جان دیون پورت در کتاب خویش به نام عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می نویسد : الله یا خدایی که قرآن وصف می کند ، صرف نظر از این که به اصطلاح فلسفی ، علت العلل باشد . . . در عین حال خود با عظمت و غیر قابل درکی قائم بالذات است ، نیرویی است که همیشه حاضر ، و توانایی است همیشه بی نیز . از این گذشته اسلام ، دینی است منزّه از تضاد و اختلاف . دینی است که هیچ توهّم در عین احساسات آتشین و تعصبات کورکورانه که آن اندازه شخص را از راه خارج می کند به عبادت تنها و یکنواخت قانع باشد . (۹۰)

نویسنده مشهور اروپایی ولتر در باب دین اسلام در مقایسه با مسیحیت می گوید : دینی که محمد آورد بی شک از مسیحیت برتر بود . در آیین او هرگز یک مرد یهودی را به خدایی نگرفتند ، و یا یک زن یهودی را مادر خدا نپنداشتند ، و یهودیان دیگر را مورد نفرت و کینه خویش قرار ندادند . هرگز پیروان آیین او به کفر جنون آمیز مسیحیان دچار نگشتند ، و یک خدا را به سه خدا و سه خدا را یک خدا ندانستند . در آیین او هرگز خدای خود را در زیر

دندان‌ها نجویدند و پروردگار خود را به... نفرستادند. ایمان به خدای یکتا، تنها اصل بزرگ آیین محمد بود. (۹۱)

(منظور آقای ولتر از خرد کردن خدا زیر دندان، همان عشای ربانی است که مسیحیان معتقدند حضرت مسیح در آن نان و شراب طول می‌کشد، و با خوردن آن نان، حضرت مسیح در قلب انسان حلول می‌نماید)... انجیل‌ها با یکدیگر متناقض اند، و او هر چه بر مغز خود فشار می‌آورد که دریابد چگونه خدا به دنیا آمده و سپس مرده است؟ به جایی نمی‌رسد و هر چه از خود می‌پرسد چگونه یک یهودی به درجه خدایی رسیده است، جوابی برای سؤال خویش نمی‌یابد... آری؛ زیرا مردم آن روز فهم و بینش نداشتند، آیا کسی که شعور دارد هرگز می‌پذیرد که یکی سه تا و سه تا یک شود؟ و به جز دین اسلام که از میان همه دین‌های جهان، یگانه دین الهی به نظر می‌رسد، و قرآنش در آسیا و آفریقا و همه جا دستوالعمل مسلمانان است. (۹۲)

هیچ کشیشی نیست که در برابر یک مرد شریف مسلمان از شرم، سر به زیر نیفکند

بخش سوم: چرا نماز می‌خوانیم؟!!

سر آغاز (قیر شب)

دیر گاهی است در این تنهایی

رنگ خاموشی، در طرح لب است.

بانگی از دور مرا می‌خواند

لیک پاهایم، در قیر شب است.

رخنه‌ای نیست در این تاریکی

در و دیوار به هم پیوسته

سایه‌ای لغزد، اگر روی زمین

نقش وهمی ست، زبندی

نفس آدم ها

سر به سر ، افسرده است

روزگاری ست در این گوشه پژمرده هوا

هر نشاطی ، مرده است . . .

. . . دیرگاهی است که چون من ، همه را

رنگ خاموشی ، در طرح لب است

جنبشی نیست در این خاموشی

دست ها ، پاها در قیر شب است .

قیر شب - سهراب سپهری

ما غافلان ذلیل ، بازماندگان سبیل کمالیم و اسیران خواب نوشین بامداد رحیل که رنگ خاموشی در طرح لب داریم و پای در قیر شب نهاده ایم و از نور و روشنی ، دور افتاده ایم .

آینه دل هامان - که باید تجلی گاه عشق باشد - زنگار غفلت بسته است و بر دیده هامان - که باید جز روشنی نبیند - غبار عادت نشسته است . اندیشه هامان از تحرک و پویایی ، بازمانده و در رخوتی غریب ، گرفتار آمده که او را چون مردابی راکد ، به سکونی نفرت انگیز کشانده است .

هیئات از تکرار مکررات ! هیئات !!

- بدانید که زندگی دنیا به حقیقت ، بازیچه ای است طفلانه ، و لهو و عیاشی و زیب و آرایش و تفاخر و خودستایی با یک دیگر و حرص افزودن مال و فرزندان ، این حقیقت کار دنیا است و در مثل مانند بارانی است که بیارد و گیاهی در پی آن از زمین بروید که (برزگر) یا کفار (دنیاپرست) را به شگفت آورد و سپس بنگری که زرد و خشک شود و بیوسد و در عالم آخرت (دنیاطلبان) را عذاب سخت جهنم و (مؤمنان را) آمرزش و خشنودی حق نصیب است و باری بدانید

که دنیا جز متاع فریب و غرور ، چیزی نیست .

(حدید / ۲۵)

روزها و شب ها می گذرد و ثانیه ها به سرعت طی می شود : روز و شب ، نو می شود ، دنیا و ما ، غافل از این نو شدن ، اندر بقا .

کودکی به دنیا می آید ، با گذر زمان به جوانی پای می گذارد و جوانی را همه امیدها و آرزوها به سرعت برق از سر می گذرانند و به پیری و کهولت می رسد و آن گاه در بستر مرگ می افتد و زندگانی بی حاصل و پوچ و بیهوده خویش را بدرود می گوید و بدین سان عمری به سرانجام می رسد و شمع زندگانی انسانی ، خاموش می شود ، بدون آن که اندکی در باب بودن خویش بیندیشد و لحظه ای در هدف زندگی ، تأمل کند . با این حال چگونه می توان او را که چون حیوان زیسته است و پس از عمری بطالت و بیهودگی و بی ثمری ، با دستانی خالی و یاس شیطانی به خوف و حسرت و پشیمانی ، از سرای فانی ، رخت بر بسته است ، اشرف مخلوقات نامیده ، در شمار آدمیان نهاد ؟

فرار از یاد مرگ ، گریز از خود

آری ، نفس مکار آدمی ، همان که در هیبت شیطان ، تبلور می یابد و ریشه در ضلالت دارد ، آدمی را ناخواسته به دام پلید روزمرگی می کشاند و او را زیرکانه به عقد دنیا در می آورد و پرده غفلت بردیده عبرت او می افکند ، تا گذر زمان را در نیابد و حتی از مرگ کسان پند نگیرد

و هم چنان به لهُو و لعب دنیا خویشتن را بفریید :

یافت مردی گورکن ، عمری دراز

سائلی گفتش ، که چیزی گوی باز

چون تو عمری ، گور کندی در مخاک

چه عجایب دیده ای ، در زیر خاک ؟

گفت : این دیدم عجب ، بر حسب حال

کاین سگ نفسم ، همی هفتاد سال

گور کنند دید و ، یک ساعت نمرد

یک دم ، فرمان یک اطاعت ، نبرد

علی علیه السلام به خطابه ای غرابه در نهج البلاغه این گونه مردمان غفلت زوده همه قرون و اعصار را مورد خطاب قرار می دهد که : ای مردم !... شما را سفارش می کنم به یاد آوردن مردن ، و از مردن اندک غافل بودن ، و چگونه از چیزی غافل شوید که شما را فراموش نکند ؟ و در چیزی طمع بندید که مهلتتان ندهد ؟ اندرز گوی شما پس از مرده هایی را که دیدید . بر دوش ها به گورهای شان بردند ، نه خود سوار بودند ، در گورها یشان فرود آوردند ، نه خود فرو آمدند . آنچه را وطن خود گرفته بودند . از آن رمیدند ، و در آن جا که از آن می رمیدند ، آرمیدند .

بدانچه که از آن جدا شدند (دنیا) مردم گردیدند و جایی را که بدان رفتند ، تباہ گردانیدند .

نه از زشتی باز گردیدن توانند و نه توانند و نه بر کار نیک افزودن ، به دنیا خو گرفتند و آنان را فریفته ساخت و بدان اعتماد کردند و بر خاکشان انداخت . پس بر یک دیگر پیشی گیرید - خدای تان بیآمرزد ! -

در خانه هاتان و بدان خوانده اند . و با شکیبایی بر طاعت خدا و دوری گزیدن از معصیت او ، کامل ساختن نعمت هایش را بخواهید ، که فردا به امروز نزدیک است ، و چه شتابان گذارد : ساعت ها در روزها و در ماه ها و ماه ها در سال و سالها در دوران زندگی کوتاه (۹۳)

مسعود سعد سلمان این گونه غفلت آدمی را در قالب شعر به تصویر می کشد و وصف می نماید :

آگاه نیست آدمی ، از گشت روزگار

شادان همی نیستند و ، غافل همی رود

دل بسته هواست ، گریند ره هوا

تن ، بنده دل آمد و ، با دل همی رود

گر باطلی ببیند ، گوید که هست حق

حقی که رفت ، گوید باطل ، همی رود

ماند بر آن که ، باشد بر کشتی روان

پندار اوست ، ساکن و ، ساحل همی رود

به راستی آیا تا کنون پیش آمده است تا با نشستن بر لب جوی و دیدن گذر عمر ، این اشارت را از جهان گذران دریابیم ، و یا شبی ، سر خویش را در امتداد آسمان لایتناهی معرفت بگیریم و داس مه نو را بر مزرع سبز فلک ببینیم و از کشته خویش و هنگام درو ، یاد آریم ؟ (۹۴)

چرا ما همواره از خویشتن خویش می گریزیم و از خلوت و تنهایی - این لحظات اهورایی - می پرهیزیم ؟ و در مواجهه با جهان خود ، این گونه خویش را بیگانه و غریبه می یابیم ؟ به ناچار غرقه در محیط می شویم ، تا خود را و زندگانی خود را و بودن خود را

به فراموشی بسپاریم . چرا تاکنون این جرات را به خود نداده ایم تا مدتی با خود گم شده هامان ، همان که این گونه ناآشنا و غریبه می نماید ، به گفت و گو بنشینیم و در هدف زندگی خویش بیندیشیم و از برابر سؤال سرنوشت ساز خود نگریزیم ؟ از خود بپرسیم : که در این دنیای فانی ، بر چه آمده ایم و چگونه باید باشیم ؟

از کجا آمده ام ، آمدنم بهر چه بود

به کجا می روم آخر ، نمایی وطنم ؟ !

مانده ام سخت عجب ، کز چه سبب ساخت مرا

یا چه بوده ست مراد وی ، از این ساختنم ؟ !

مثل زندگی ما انسانها همانند آن قطاری است که با سرعتی مهیب ، عنان گسیخته و بی مهار ، به سمت سرانجام خوفناک خویش پیش می رود و کسی را یارای کنترل ریل که ابتدای دره ای تاریک و مخوف است نزدیک می شود ، مسافران قطار ، انسان های غافل بی اعتبار ، همه می دانند که سرانجام راهشان در امتداد ریل های آهنین زمان ، سقوط در دره نیستی و فناست ، و نابودی ، نهایت و پایان این لحظه هاست ، با این وجود به جای آن که به فکر چاره برآیند و با شناخت قطار و مسیر آن و نیز با درک موقعیت خویش و فهم محیط بیرون راه های نجات خود را بیابند ، در صدد فراموشی او واقعیت هستند که دیر یا زود به وقوع خواهد پیوست ، سرانجام تن خاکی و بعد مادی آدمی به دره نابودی و فنا ، ختم

خواهد شد ، اما افسوس که انسان - این مسافر ناآگاه قطار زمان - خود را از این دام بلا نمی رهد ، راه های نجاتش را نمی بیند و سرنوشت خویش را با روح قدسی و جاودانه اش به بقا ، گره نمی زند ، خود را به انواع لُهو و لعب مشغول می سازد و وقت اندک و مجال کوتاه عمرش را به عادت و روزمردگی و تکرار ملال آور ثانیه ها می گذراند و تلف می نماید : و محققا بسیاری از جن و انس را به جهنم وا گذاردیم ، چه ، آن که آن ها را دل هایی است بی ادراک و معرفت ، و دیده هایی ، بی نور ، بصیرت و گوش هایی ناشنوای حقیقت . آن ها مانند چهارپایانند ، بلکه بسی گمراه ترند ، زیرا قوه ادراک مصلحت و مفسده داشتند و باز عمل نکردند . آنها همان مردمی هستند که (از خدا و قیامت و عاقبت کار خود به بازیچه دنیا) غافل شدند . (۹۵) .

در هر حال آن که در طول حیات خود ، با سؤالاتی از این سنخ که : از کجا آمده ام ؟ چه کسی مرا آورده است ؟ به کجا می روم ؟ در کجا هستم ؟ چرا آمده ام و چرا می روم ؟ و ... (۹۶) دست به گریبان نباشد و مجال طرح آن ها را از زندگانی خویش بستاند ، تمام انسانیت او در چشم و دهان و گوش و بینی خلاصه می شود و زندگانی اش در خور و خواب و خشم و شهوت

تبلور می یابد ، که در آن صورت به قول سعدی : چه میان نقش دیوار میان آدمیت ؟

صالحان وارسته

اما از طرف دیگر از آن جا که زمین هیچ گاه ، از بندگان صالح خدا ، خالی نیست ، خوشبختانه همواره در طول تاریخ بوده اند انسان های آگاهی که گذر زمان را درک کرده اند و خود را به این زندگی چند روزه و زیبایی فانی و ناپایدار ، قانع نکرده اند و مردانه پای در راه نهاده اند و صادقانه به جست و جو پرداخته اند . آن ها مسئولیت سنگین امانتی را که آسمان از پذیرش آن ، سرباز زده و قرعه فال بر گردن ایشان نهاده ، احساس می کنند و در همین راستا آینه دل را صیقل می دهند و به تماشای انوار الهی می نشینند . آنان خود را از درون قطار مادیت که در امتداد نیستی به سرعت ، پیش می رود رها کرده اند ، و به بال های اندیشه و ایمان در آسمان ابدیت به پرواز آمده اند و از آن اوج و عروج سرنوشت تاسف بار همگنان را به تماشا نشسته اند و از این همه حماقت و غفلت به ناله آمده اند ، و هر لحظه فریاد بر می آورند و مخاطبان می سازند که :

ای مرغ عجب ! ستارگان چینه توست

در روز الست عهد دیرینه توست

گر جام جهان نمای ، می جویی تو

در صندوقی نهاده ، در سینه توست

(عطار ، عطارنامه)

ای گستره لایتناهی ، که تویی

فهرست سپیدی و سیاهی ، که تویی

بیرون ز تو نیست ، هر چه در عالم هست

از خود

بطلب ، هر آنچه خواهی ، که تویی (۹۷)

اما صد دری و افسوس که های و هوی این گیر و دار بی فرجام و کش و قوس های بی سرانجام ، صدایشان را در میان امواج خویش می بلعد و گنگ و نامفهوم می سازند ، تا فقط محرمان ، صدای این سروش غیبی را بشنوند و به وجد آیند ، پند گیرند و راه های باقی مانده را تا سرحد عشق را ، پیمایند .

عبور باید کرد

فرصتی نیست ؛ اسب بادپای زمان را توقفی نخواهد بود ، اینک ای سواره توسن تیزپای لحظه ها ! خود را برای پرش به ابعاد بی نهایت آماده ساز . گنج پربهای عمرت را به مکر و نیرنگ دنیا مباد . لحظه هایت را غنیمت بدان ، که گرانبارترین سرمایه زندگی است . خود را از این رخوت جانکاه و تکرار پوچ و ملال آور و لحظه ها برهان . فسون رنگ ها را از خود بزدا ، و چشم از غبار عادت بشوی :

اسیر خاک

تو آن همای پر شکسته ای

که سرنوشت خویش را

به لحظه های اوج ، بسته ای

تو هر کجای دیگری که جز به آسمان شوی ، به کام مرگ رفته ای

و آن زمان

کنار لاشه های خاک خورده هزاره های پیش از این

میان گور تنگ ، زیر سنگ نام و ننگ ، خفته ای !

غریق راه !

بیا و بشکن این قفس

همین نفس

- که عزم راه کرده ای -

به پای خیز و ، ره پیوی !

قیام کن !

مرا ، که عزم فتح کوه قاف کرده ام

طواف کن

بی در امتداد جاده های بی کسی ، سفر کنیم

بیا برای دیدن

دیار آفتاب ،

به خاطر خدا ، بیا ، خطر کنیم (۹۸)

چاره ای نیست جز آن که رکود و رخوت تن نگاه های مان را به باران پر طراوت معرفت و به آب روشنی بخش حکمت بشویم :

چشم ها را باید شست

جور دیگر باید دید

واژها را باید شست

واژه ها باید خود باد ، واژه باید خود باران باشد

چترها را باید بست ، زیر باران باید رفت

فکر را ، خاطره را ، زیر باران باید برد ...

زندگی ، آبتنی کردن در حوضچه اکنون است (۹۹)

اگر قدری تامل کنیم ، صدای علی علیه السلام را از پس زمان ها خواهیم شنید که این گونه ندای مان می دهد و صدای مان می کند :

همانا دنیا پشت کرده و بدرود گویان است ، و آخرت روی آورده و از فراز جای نگران است . بدانید که امروز ریاضت است و فردا مسابقات و خط پایان ، دروازه بهشت برین است ، و آن که بدان نرسد در دوزخ جایگزین است . آیا کسی نیست که از گناه توبه کند پیش از آن که مرگش سر رسد ؟ آیا کسی نیست کاری کند ، پیش از اینکه روز بدبختی اش سر رسد ؟ بدانید که شما در روزهایی به سر می برید که فرصت ساختن برگ است و از پس از این روزها مرگ است . آن که اجل نارسیده ، ساز خویش بر گیرد ، سود آن بیند و از مرگ آسیب نپذیرد ، و آن که تا دم مرگ کوتاهی کند ، حاصل کارش خسران است و مرگ او موجب زیان . کار از روی دل

چنان کنید که گویی از بیم جان کنید . من چون بهشت جایی را ندیده ام ، خواهان آن آسوده و از پای نشسته و نه چون دوزخ ترسنده ، از آن خفته و از بیم رسته ، بدانید ! آن که حق او را سود ندهد ، باطل زیانش رساند ، و آن که به او نیفتد ، گمراهی به هلاکتش کشاند . شما را فرموده اند که بار بندید و توشه برگیرید . من بر شما از دو چیز بیش تر می ترسم : هوای نفس رفتن ، و آرزوی دراز سر پختن . پس تا در این جهانید ، از آن چندان توشه بر دارید که فردا خود را بدان نگاه داشتن بتوانید . (۱۰۰)

آری برای رسیدن به سعادت واقعی و ابدی و یافتن زیبای مطلق ازلی ، همواره :

عبور باید کرد

و هم نورد افق های دور باید شد

و گاه در رگ حرف ، خیمه باید زد . (۱۰۱)

اینک ندایی موزون ، همیشه و همه جا ، ما را به آغاز این راه فرا می خواند و مشتاقانه صدایمان می کند ، این ترنم های همیشه جاری ، وسعت تنهایی مان را فرا گرفته است :

گوش کن ، جاده صدا می زند از دور ، قدم های تو را

چشم تو ، زینت تاریکی نیست

پلکها را بتکان ، کفش به پا کن و بیا

و بیا تا جایی ، که پر ماه به انگشت تو ، هشدار دهد

و زمان روی کلوخی بنشیند با تو

و مزامیر شب ، اندام او را ، مثل یک قطعه آوار به خود جذب کنند .

پارسایی است در آن جا

که تو را خواهد گفت :

بهترین چیز ، رسیدن به نگاهی ست که از حادثه عشق ، تراست . (۱۰۲)

خود را در مسیر جریان جویبار عشق ، قرار داده و توکل و رضا خویشتن را به امواج آن بسپار ، دست از مس وجود ، چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیایی و ، زر شوی از سختی های راه ، هراسی به دل ، راه مده و خللی بر عزم و اراده ات روا مدار . دریا در یک قدمی ماست ، آیا صدای امواج دل نوازش را نمی شنوی ؟

آوای روح انگیز و بهجت افزای مرغان سبکبار دریایی را گوش کن . آیا قرار گرفتن در آغوش گرم و وسیع دریا ، شوق رسیدن و وصال آن را در دلت پرشورتر نمی کند و بر سختی های راه نمی ارزد ؟ دریا ، بدایت و نهایت قطره هاست ، انا لله و انا الیه راجعون .

گرد مرد رهی ، میان خون باید رفت

از پای فتاده ، و سرنگون باید رفت

تو پای به راه ، درنه و ، هیچ می پرس

خود ، راه بگویدت که چون باید رفت (۱۰۳)

شرط اول قدم

اما گام نخستین در این راه شناختن خویشتن است و تأمل در وجود خود برای معرفت نفس . شاید به تعبیری سر آغاز عروج و اصلی ترین گام سعادت جاودانی ، پی بردن ، به ذات انسانی است که نهایتاً به شناخت خداوند می انجامد و معرفتی همه جانبه را در بر دارد :

چون زمن سازی ، به بالا ، نردبان

بی پریدن ، بر شوی ، بر آسمان

بدان که کلید معرفت خدای (عزوجل)

معرفت نفس خویش است و برای این گفته اند : من عرف نفسه فقد عرف ربه و نیز برای این است که گفت ایزد تعالی : سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم ، انه الحق . گفت : نشانه های خود در عالم و در نفوس ایشان به ایشان نمایم ، تا حقیقت حق ، ایشان را پیدا شود . در جمله هیچ چیز به تو از تو نزدیک تر نیست . چون خود را شناسی ، دیگری را چون شناسی ؟ و همانا گویی که من خویشتن را همی شناسم و غلط می کنی ! که چنین شناختن ، کلید معرفت حق را نشاید ، که ستور از خویش همین شناسند که تو از خویشتن : سر و روی و دست و پای و گوش و گوشت و پوست ظاهر بیش شناسی و از باطن خود این قدر شناسی که چون گرسنه شوی نان خوری و چون خشمت آید در کسی افتی و چون شهوت غلبه کند نکاح کنی و همه ستوران در این با تو برابرند ، پس تو را حقیقت خود طلب باید کرد تا خود چه چیزی و از کجا آمده ای و کجا خواهی رفت ؟ و اندر این منزلگاه به چه کار آمده ای و تو را برای چه آفریده اند و سعادت تو چیست و در چیست و شقاوت تو چیست و در چیست ؟

... و طلب کن نا بدانی که این صفات بهایم و سباع را ، در تو از برای چه آفریده اند ؟

ایشان را برای آن آفریده اند

تا تو را اسیر کنند؟ و به خدمت خویش برند و شب و روز در سخره گیرند؟ یا برای این که تا تو ایشان را اسیر کنی و در سفری که تو را فرمایش نهاده اند ایشان را سخره گیری و از یکی مرکب خویش سازی و از دیگری سلاح خویش سازی و این روزی چند که در این منزلگاه باشی ایشان را به کار داری، تا تخم سعادت خویش به معاونت ایشان صید کنی و چون تخم سعادت خویش به دست آوری، ایشان را در زیر پای آوری و روی به قرارگاه سعادت خویش آوری. (۱۰۴)

تن مادی و روح الهی

به این ترتیب، سیری در وجود خویشتن به قصد شناخت و معرفت از خود پس از اشراف بر خویش از خود معلوم می‌دارد که انسان را از دو بعد متفاوت: تن خاکی و روح الهی، عجین گردیده مجموع اضداد است:

آدمی زاد، طرفه معجونست

کز فرشته، سرشته، و ز حیوان

گر کند میل این، شود پس از این

ور کند میل آن، شود به از آن

او را علاوه بر کالبد خاکی و جسم مادی، روان و جانی است افلاکی که از آن تعبیر به روح می‌گردد و همان وجه امتیاز اوست از حیوان.

چون خداوند در بدو پیدایش انسان، خمیر مایه او را از خاک سرشت، آنگاه از روح خویش در این کالبدی جان دمید و او را با نفخت فیه من روحی... حتی بر فرشتگان امتیاز بخشید:

جرعه ای، چون ریخت، ساقی‌الست

بر در این شوره

خاک زیر دست

جوش کرد آن خاک و ، ما زان جوششیم

جرعه ای دیگر ، که بس بی کوششیم

(مثنوی مولوی)

جسم انسان ، با مرگ به همان شوره خاک زیر دست بدل می گردد و فانی و نابود می شود و حال آن که روح انسان ، همیشه باقی است و جاودان ، و مرگ تنها او را از قفس تن و زندان ماده می رهاند و در افلاک به پرواز می آورد :

جان که از عالم علوی ست ، یقین می دانم

رخت خود ، باز بر آنم که همان جا فکنم

مرغ باغ ملکوتم ، نی ام از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته اند ، از بدنم

ای خوش آن روز ، که پرواز کنم تا بر دوست

به هوای سر کویش ، پر و بالی بزدم

(مولوی)

بدین سان جوهره وجودی انسان ، روح مقدس الهی است که همواره جاودانه می ماند و خداوند ، فنایی بر آن روا نمی دارد . او به هنگام خواب ، روح را از تن آدمی می ستاند و به نزد خویش می خواند و به هنگام بیداری دوباره در جسم خاکی ، جاری می سازد و به هنگام مرگ ، برای همیشه این ودیعه پاک قدسی را می ستاند .

به این تفضیل ، عظمت وجودی آدمی در مقایسه با جهان ، آشکار می گردد ، و مقام و جایگاه برجسته او مشخص می شود :

این جهان ، چون کوزه ، دل ، چون بحر آب

این جهان ، چون کوچه ، دل ، شهر عجب

چیست اندر کوزه ، کاندلر بحر نیست ؟

چیست اندر کوچه کاندلر شهر نیست ؟

جسم تو جزء است ،

جانت کل کل

خویش را ، قاصر مبین ، در عین ذل

قدسیان ، یکسر ، سجودت کرده اند

جزء و کل ، غرق وجودت کرده اند

(مثنوی معنوی)

مولوی ، در مثنوی خویش ، چه نیکو به نیابت از انسانها ، خداوند را مخاطب خویش ساخته و می گوید (که نه ، می نالد :
خداوندا !)

ما چو ناییم و نوا ، در ما ، ز توست

ما چو هییم و ، صدا در ما ، ز توست

ما عدم هاییم ، هستی ها نما

تو ، وجود مطلق ، هستی ما

ما همه شیریم ، شیران علم

حمله مان از باد باشد ، دم به دم

حمله مان از باد و ، ناپیداست باد

جان فدای هر چه ناپیداست ، باد !

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

اما ، ای دریغ و افسوس که با این همه ما خیل غافلان ، و جمع نامیمون خفتگان و بی خبران ، چنان اسیر این تن نحیف و ناتوان گشته ایم که روح و جان خویش را هیچ گاه ندیده و نشناخته ایم و فریب شیطان خورده و تاکنون عمر خویش را به نفس مکار باخته ایم ، با این حال خدای را شاکریم که فرصتی داده است تا در این باب بیندیشیم و چه بسا راه سعادت بار رستگاری پیش گیریم . جوانی ، بهترین فرصت خودسازی و بزرگ ترین موهبت الهی در اختیار جوانان است که باید قدر آن را بدانند و بیهوده ، تلف نسازند :

جوانا! ره طاعت ، امروز گیر

که فردا ، جوانی نیابد ز پیر

فراغ دلت هست و ، نیروی تن

چو میدان ، فراخ

است گویی بزَن

قضا روزگاری ز من ، در ربود

که هر روزی از وی ، شبی قدر بود

من آن روز را ، قدر نشناختم

بدانستم اکنون ، که در باختم

چه کوشش کند ، پیر خر ، زیر بار

تو می رو ، که بر باد پایی سوار

(سعدی - بوستان)

غذای روح

اما در هر حال ، نتیجه ای که از تامل در مباحث مطرح شده می توان آن را به وضوح دریافت ، و مخصوصا پس از شناخت ابعاد مختلف وجودی خود به آن پی برد ، نیاز و اقتضائات دائمی روح آدمی است که چون تن مادی ، همواره محتاج غذا می باشد که در این جا قطعا این غذا ، از سنخ قدسی و معنوی است و حالتی ویژه و مخصوص به خود دارد .

روح انسان همواره باید به نحو مطلوب ، تغذیه گردد و به ریاضات و عبادات ، تزکیه شود . عبادت ، غذای روح آدمی است که بی آن ، روح ، رو به ضعف می گراید و ناتوان می نماید . روحی که به طریق عبادت با عالم پاک ابدیت مرتبط نباشد ، مهجور و متروک می ماند ، از رشد و نمو و قد کشیدن و بارور شدن و شکوفا شدن و میوه دادن ، باز می ماند :

چون که هر جز وی ، بجوید ارتفاق

چون بود جان عزیز ، اندر فراق

گوید ای اجزاء ! پست فرشی ام

غربت من تلخ تر ، چون عرشی ام

میل تن در سبزه و آب روان

زان بود ، که اصل او ، آمد از آن

میل جان ، اندر حیات و در حی است

زانکه جان لامکان ، اصل

وی است

میل جان در حکمت است و ، در علوم

میل تن ، در باغ و ، راغ است و ، کروم

میل جان ، اندر ترقی و شرف

میل تن ، در کسب اسباب علف

(مثنوی معنوی)

با ذکر این وصف ها ، نقش دین و تعالیم مذهبی - به عنوان غذای روح آدمی و نیازهای دائمی بعد روحانی در آشفته بازار نابسامان - بشری ، به عنوان تنها راه مطمئن نجات انسان از منجلا ب پوچ روزمرگی و پل ارتباطی او با جهان ابدی به طور ملموسی آشکار می گردد ، که متأسفانه در زندگانی ما به کلی ، مغفول مانده و متروک گردیده است و اگر هم نقشی از آن در عرصه زندگی مانده ، به زنگار عادت و غبار تقلید ، آلوده گردید . و آن را فاقد نتیجه ای ملموس نموده است ، چه بسا که از این ریسمان ها به جای صعود به روشنی و نور ، به فرو رفتن در چاه های ظلمت و تاریکی عادت و تکرار ، بهره برده ایم :

تو درون چاه ، رفتهستی ز کاخ

چه گنه دارد ، جهان های فراخ ؟

مر رسن را ، نیست جرمی ، ای عنود !

چون تو را سودای سر بالا نبود

دین ، ودیعه ای الهی است که راه خیر و شر را به انسان می نمایاند و تکالیف او را برای سعادت و نیکبختی بیان می دارد و با این تکالیف او را برای جاودانه زیستن در جوار زیبای مطلق ، آماده می سازد ، اما دریغا که آدمی در (خسرانی عظیم به سر می برد :

آیا ما به او دو چشم

(برای تشخیص و تمییز) عطا نکردیم؟* و زبان و دولب به او ندادیم؟* و راه خیر و شر (حق و باطل) را به او نمودیم؟* باز هم (این غافل ناسپاس) به تکلیف، تن در نداد* و چگونه می توان دانست که آن عقبه تکلیف و ایمان چیست؟

اما نماز را در این بین جایگاهی ویژه است و نقشی ممتاز، که به دلیل این اهمیت ویژه و تاثیر برجسته، ادامه بحث را در همین حوزه ادامه خواهیم

داد و اگر توفیق الهی، قرین باشد به بررسی کوتاه جایگاه و موقعیت نماز در ارتباط با انسان و زندگانی و حیات او خواهیم پرداخت و نقش آن را پیرامون اوضاع روحی و روانی و نیز حصول سعادت و کمال انسانی، روشن خواهیم نمود.

هم چنین به بررسی جایگاه نماز در دین مبین اسلام و نیز در نظر اندیشه مندان برجسته و بنام، می پردازیم و علت و دلیل موقعیت بسیار ممتاز نماز را در اسلام و نیز تاکید شدید به آن را مرور می نمایم.

جمع بندی

قبل از ادامه این مبحث، خلاصه مطالب مطرح شده را به همراه موضوع فعلی مان تشریح می کنیم، تا تکلیف بحث را تا بدین جا مشخص سازیم. در آغاز کلام این بخش با اشاره ای گذرا به برخی از جنبه های پوچ زندگانی روزمره - که غرقه در آنیم - نفرت و انزجار خود را از این نوع بودن که بی هیچ بهره ای به نیستی ختم می گردد و از غفلت مان نشات

می گیرد، اعلام نمودیم. آن گاه به ابعاد وجودی خود، نظری افکنده و دو بعد روحی و مادی را در خویشتن تشخیص دادیم و به طور مختصر و کوتاه ویژگی های هر یک - فنا پذیری ماده و بقای روح - را برشمردیم. نوعی از زندگانی را به عنوان نمونه مطرح ساختیم و آن ها را رستگاران و صالحان نامیدیم و به قیاس آن ها با دیگران پرداختیم، به این ترتیب معلوم گردید که امکان تکامل برای آدمی همواره مهیاست تا جایی که با بیرون آمدن از پای بند شهرت، طیران آدمیت نیز کاری ممکن و شدنی است. به دنبال این مطالب سخن از نیازهای روح و تزکیه آن به میان آمد و عبادت به عنوان راه تکامل روی و غذای معنوی مطرح گردید و به دنبال آن نماز به عنوان پل ارتباطی روح آدمی با منبع و منشا آن و نیز مایه تقویت و قوت روح و تزکیه نفس عنوان شد که اینک ادامه مبحث نیز با تفصیل بیش تری به این حوزه خواهد پرداخت.

البته در مطالبی که تا این جا مطرح گردیده به علت مجال اندک و فرصت کوتاه، جای بسیاری از سخن ها خالی مانده و در بسیاری از موارد صرفاً به ذکر اشارتی در یک موضوع کفایت شده است، که این حقیر از این بابت پوزش می طلبد و در آرزوی مجال دیگری برای مطرح مفصل این قبیل مباحث می ماند.

در هر صورت این مقال را به شعری از سنایی غزنوی، خاتمه می دهیم و به ادامه مبحث نماز

که اصلی ترین بخش این نوشتار است می پردازیم .

ای دل ! ار عقبات باید ، دست از دنیا بدار

پاک بازی ، پیش گیر و ، راه دین کن اختیار

تخت و تاج و ملک و هستی ، جمله را در هم شکن

نقش و مهر نیستی ، مفلسی ، برجان نگار

پای بر دنیا نه و ، بر دوز و چشم ، از نام و ننگ

دست بر عقبی زن و ، بر بند ، راه فخر و عار

عالم سفلی ، نه جای توست ، زین جا در گذر

جهد آن کن ، تا کنی در عالم علوی ، قرار

تا نگردی فانی ، از اوصاف این ثانی سقر

بی نیازی را ، نبینی در بهشت کردگار

ای برادر ! روی ننماید عروس دین ، تو را

تا هوا نفس تو ، در راه دین شد دهسپار

گر غم دین داردت ، توتیای دیده ساز

گرد نعل مرکب این افتخار روزگار

نماز ، ستون دین است

در بخش نخستین این نوشتار ، به بحث پیرامون دین پرداخته ، لزوم وجود ایمان مذهبی و دین را در زندگانی انسان با آوردن مثالی عینی - غرب و سیر تاریخی اندیشه غربی - و نیز با استناد به سخنان و نظریات اندیشه مندان و متفکران برجسته غربی به اثبات رسانیدیم و گفتیم که تنها راه نجات انسان از نابسامانی های فکری و پوچی و بیهودگی و ناامیدی ، توسل به دین و یافتن ایمانی مذهبی است که از طریق وحی در اختیار انسان قرار گرفته و ریشه در علم لایزال خداوندی دارد . آن گاه در فصل دوم به تبیین دین اسلام و بررسی و تحلیل آن پرداختیم و در نهایت آن را به

عنوان کامل ترین و جامع تری دین الهی و نیز مطمئن ترین ادیان آسمانی از باب معنویت از تحریف ، معرفی نمودیم و معجزه و کتاب آسمانی اسلام - قرآن - را به عنوان مرامنامه این دین الهی و علت اصلی جاودانگی دین اسلام و کارایی همیشگی آن ذکر کردیم و در نهایت ، نتیجه گرفتیم که دین اسلام ، تمام شرایط و ویژگی های یک دین کامل و جامع را به برجسته ترین و بهترین صورت داراست و همان گم شده انسانها در طول تمامی زمان ها محسوب می گردد .

و اما اینک در بیان عظمت و اهمیت نماز چه بیانی رساتر و چه تعبیری گویاتر از این که بگوییم نماز ، ستون و پایه و اساس همه ادیان الهی و مذاهب آسمانی است . نماز ، لاینفک و اصل محوری در تمامی ادیان محسوب می گردد و در همه آن ها دارای برجسته ترین و اصلی ترین جایگاه می باشد ، که اینک مورد بحث قرار می گیرد :

خداوند درباره انبیا و پیامبران گذشته در قرآن می فرماید : اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوه و نیز علاوه بر این بارها به ارتباط یکایک انبیا با نماز می پردازد ، که برای نمونه به موارد زیر اشاره می گردد : ابراهیم و نماز (ابراهیم / ۳۷ و ۴۰) اسماعیل و نماز (مریم / ۵۴ - ۵۵) اسحاق و یعقوب و نماز (انبیاء / ۷۱-۷۳) شعیب و نماز (هود / ۸۴-۸۷) موسی و نماز (طه / ۱۱-۱۴) لقمان و نماز (لقمان / ۱۷) زکریا و نماز (آل عمران / ۳۸-۳۹) و . .

که همه و همه اشاراتی به نقش نماز در برنامه تبلیغ پیامبران و میزان اهمیت برجسته آن در تمامی ادیان دارد .

البته باید توجه داشت که در این مباحث منظور از نماز ، انعکاس نیازهای آدمی و ارتباط روح و جان انسان با سرچشمه اصلی و معنوی آن است که می تواند قالب های مختلف و اشکال گوناگونی به خود بگیرد که برای نمونه ، نماز در دین اسلام ، شکل نمادین متعارف امروزی را به صورت قلبی ویژه و مشخص به خود اختصاص داده است .

در اسلام ، نماز پس از اصول دین از مهم ترین واجبات و اولین رکن از ارکان پنج گانه شریعت محسوب می گردد ، که اصل آن در ابتدای بعثت ، در مکه بر پیامبر نازل شد و کیفیت و چگونگی آن ، چنان که معهود و متعارف است در شب معراج ، نازل گردیده است . آیه ۷۸ سوره اسرا ، وجوب نمازهای پنج گانه و وقت آن ها را بیان می نماید .

قرآن کریم ، نماز را پس از ایمان به خدا مطرح می نماید تا اهمیت موضوع را به وضوح آشکار نماید ، به طور نمونه : الذین يؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوه و یا آن که قل لعبادی الذین آمنوا یقیمون اصلوه و نیز در جای دیگری می فرماید : انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر و اقام الصلوه هم چنین خداوند در قرآن بارها و بارها به وصف نماز می پردازد و آن را به زیبایی می ستاید . آن را رمز رستگاری انسان می شمارد (اعلی /

۱۵ و ۱۴) و برای اصلاح جامعه لازمش می‌داند (اعراف / ۱۷۰) انسان را به کمک گرفتن از صبر و نماز فرا می‌خواند (بقره / ۴۵ و ۴۶) نماز را یاد خدا معرفی می‌نماید (طه / ۱۴) و حال آن‌که با یاد خدا دل‌ها آرام و قرار می‌یابد (رعد / ۲۸) انسان را به مخالفت از نماز دعوت می‌کند (مؤمنون / ۹) و نمازگزاران را توصیه به نماز جماعت می‌نماید (بقره / ۴۳) نماز جمعه را مطرح می‌فرماید (جمعه / ۹) و نماز را به عنوان پاک‌کننده بدی‌ها می‌شمارد (هود / ۱۱۴) که حضرت علی علیه السلام به نقل از پیامبر این آیه را امید بخش‌ترین آیه می‌نامد. هم‌چنین خداوند نماز را باز دارنده از زشتی و گناه معرفی می‌کند و می‌فرماید ان الصلوه تنهى عن الفحشاء والمنکر (عنکبوت / ۴۵) و باز در بسیاری دیگر از آیات قرآن به بحث پیرامون نماز می‌پردازد، که به موارد فوق در این باره بسنده می‌گردد.

اما در احادیث و روایات و نظریات و گفته‌های پیامبر اسلام و ائمه اطهار نیز نماز جایگاهی برجسته و نقشی ارزنده دارد که نشان از موقعیت بسیار مهم و حیاتی آن در ارتباط با دین و ایمان دارد، تا جایی که پیامبر آن را مرز بین مسلمانی و کفر می‌شمارد (۱۰۵) و نور چشم خود می‌نامد (۱۰۶) و کسی را که نماز را سبک بشمارد از امت خویش نمی‌داند (۱۰۷) و در زیباترین و رساترین

تعبیر ، نماز را ستون دین می نامد (۱۰۸) و نیز می فرماید : شیطان در هراس از مؤمن به سر می برد ، تا زمانی که متوجه نمازهای پنج گانه است ، ولی آن گاه که نماز را ضایع کرد ، شیطان جرات می یابد و او را گناهان بزرگ ، آلوده می سازد . (۱۰۹)

در ارشاد القلوب آمده است : در یکی از روزهای جنگ صفین که جنگ و کشتار به اوج خود رسیده بود ابن عباس دید که علی علیه السلام بین دو لشکر ایستاده و به آسمان نگاه می کند ، گفت : این چه وقت نماز است که جنگ در اوج شدت است ؟! فرمود : مگر ما به چه هدف با اینها می جنگیم ؟ ما به حساب نماز و برقرار ماندن نماز مشغول جنگ هستیم .

هم چنین در (بحار ۱۰/۸۹) از علی علیه السلام نقل شده است که : اگر نماز گذار می دانست که در حال نماز چه رحمتی از سوی پروردگار او را فرامی گیرد هرگز راضی نمی شد سر از سجده بردارد .

امام صادق علیه السلام نیز درباره نماز می فرماید : کسی که نماز را بدون عذر ترک کند کافر است . (۱۱۰) و یا در جای دیگری می گوید : نماز گرامی ترین و محبوب ترین اعمال نزد خداوند و آخرین سفارش انبیاست . (۱۱۱)

در هر حال با توجه به مطالبی که به اختصار به آن ها اشاره شد : بدان که نماز ، ستون دین مسلمانی است و بنیاد دین است و پیشرو همه عبادت هاست و هر که این

پنج فریضه به شرط خویش و به وقت (خود) به جای آورد ، عهدی است وی را با حق تعالی که در امان و حمایت آن باشد و چون از کبایر (گناهان بزرگ) دست بازداشت ، هر گناه دیگر که بر وی رود ، این نماز کفارت آن باشد . . .

(پیامبر) گفت : خداوند تعالی بر بندگان خود هیچ چیز فریضه نگردانید پس از توحید ، دوست تر نزدیک وی از نماز ، و اگر چیزی دوست تر از این داشتی ، فرشتگان خود را بدان مشغول گردانیدی و ایشان همه در نماز باشند . . . (۱۱۲)

نگاهی به گذشته و مروری در تاریخ اسلام جایگاه متین و نقش ارزنده نماز را در زندگی مسلمانان آشکار می نماید : نماز ، کشش روح است به سوی کانون معنوی جهان و معبود و معشوق خود و به گفته ویکتور هوگو :

قرار گفتن یک بی نهایت کوچک در برابر یک بی نهایت بزرگ نماز در اسلام و به ویژه در آغاز نهضت ، هر چند ساعت یک بار در شبانه روز فرد را از منجلاب زندگی فردی و اقتصادی - که همه تلاش ها برای تامین نیازهای فردی است - بیرون می کشید و در برابر خدا نگاه می داشت و در حالتی سرشار از احساس و جذب و جودوی یا در خلوتی پر از خلوص و یا در جمعیتی پر از هیجان و وحدت ، جهت وجودی آدمی را در مسیر کلی ، تجدید و تصحیح می کرد . (۱۱۳)

خواهی که ز دست نرود ، وقت فضیلت

مگذار که تا کار کشد ، وقت طهارت

از دست مده

، راتبه ورد شبانروز

تا آن که نویسند تو را ، از اهل عبادت

بر خیزی و وتری بگذاری ، به سحرگاه

مفتوح شود ، بر رخت ، ابواب سعادت

هرگز نتوانی که تلافی کنی ، آن را

گر از تو شود فوت ، نمازی به جماعت

این کار به عادت نشود ، راست خدا را

هنگام عبادات ، پرهیز از عادت

هر رنج که در راه عبادت کشی ، ای فیض !

در آخرت ، آن یابد ، تبدیل به راحت (۱۱۴)

اما مطلبی که توضیح آن در این جا ضروری می نماید ، اشاره ای گذرا به مراتب نماز و نماز گزار می باشد که لزوم این بحث را وجود مصادیق عینی آن در پیرامون مان آشکار می نماید . به راستی چرا نماز به رغم این همه وصف ها ، تاثیری در زندگانی بسیاری از نماز گزاران نمی گذارد ؟ مسیر زندگانی آن ها را در جهت کمال و سعادت ، تصحیح نمی نماید و به سوی خوشبختی و آرامش ، هدایتشان نمی کند ؟ حقیقت آن است که نماز را مراتب و مراحل مختلفی است که هر یک مشخصات مخصوص به خود دارد . به معنای دیگر هر نمازی مصداق تعاریف و وصف های قرآن و احادیث قرار نمی گیرد . پیامبر درباره تفاوت نمازها چنین می فرماید : دو مرد از یک امت به نماز بایستند که رکوع و سجود و ذکرشان یکی است و حال آن که میان نماز این نماز آن تفاوت از زمین تا آسمان باشد . هر کس می خواهد بداند نمازش پذیرفته شده یا خیر باید بنگرد ، اگر نماز او را از زشتی ها بازداشت ،

پس بداند که به میزان بازدارندگی (او از گناه) نمازش پذیرفته شده است. (۱۱۵)

یکی از عوامل توفیر و تفاوت نمازها، مسأله حضور قلب است که نبودن آن را در نماز، شاعری این گونه به تصویر می کشد :

حضور قلب من ، از من ، رمیده بود و ، نماز

به بازی عبث لفظها ، بدل شده بود

و یا آن که مرحوم فیض این گونه در این مورد می سراید :

گنج ابدی ، پیروی حق و عبادت

مفتاح در خیر ، نمازی به جماعت

معنای نماز است ، حضور دل احباب

زنهار به صورت مکن را دوست ! قناعت

خواهی به عبادت ، خللی راه نیابد

می کن دلت از وسوسه دیو ، حمایت

از دیگر عواملی که منافع از تاثیر می گردد ، عدم باور و اعتقاد راسخ به راه و نیز عدم اعتماد و ایمان به دلیل راه می باشد که ریشه در توهم و تقلید و عادت دارد و برای رسیدن به ایمان خالص و راستین باید از آن ها گذر کرد به هر صورت ادامه این بخش را به نگاهی دیگر و دیدی تازه تر نسبت به نماز اختصاص می دهیم و ادامه بحث را پی می گیریم .

نغمه های عاشقانه

نماز ، شکوه های عاشقانه روح آدمی است چون نی جدا مانده از نیستان ، ترنمات عرفانه را در فضای سبز هستی می گسترده و پیغام به معشوق می رساند و از درد پرفسور و گداز هجرت می نالد و معشوق را به یاری می طلبد .

نماز ، جان آدمی را با اصل خویش پیوند می زند و انسان را از قید و بند این تن

خاکی می رهاند ، او را از منجلا ب زندگی روزمره ، از مرداب متعفن تکرارها و عادت های پوچ روزانه ، از یاس و ناامیدی و از ترس نابودی و فنا بیرون می کشاند ، بال و پری به وسعت بی نهایت عشق به او می بخشد و در آسمان معرفت پروازش در می آورد و به معراجش می رساند ، زیرا : الصلوه معراج المؤمن (۱۱۶)

التهاب های دائمی و اضطراب های زندگی را - که نتیجه مستقیم زندگانی مادی و بعد حیوانی آدمی است - از وجودمان می ستاند و از این دریای پرتلاطم مادی که هر روز ما را به سوئی می کشاند و بر صخره ای می زند ، می رهاند و نجاتمان می بخشد . نماز ، پلیدها را و پستی ها و زشتی هایی را که در طول حیات بر تمنان می نشیند و بوی پلید آن همه جا را می گیرد و حتی خودمان را آزار می دهد و می رنجاند ، هم چون آبی زلال و پاک می شوید و پاکیزه می نماید . پیامبر اسلام چه نیکو در این باره می فرماید :

اگر نهری در کنار خانه شما باشد و در آن پنج نوبت هر روز خود را شست و شو دهید ، آیا در بدن شما چیزی از آلودگی می ماند ؟

هرگز ! نماز نیز مانند نهر جاری و روانی است که هرگاه بر پا می شود ، گناهان از می شوید و از بین می برد . (۱۱۷)

از طرف دیگر ، نماز ، تبلور سپاس انسان را خالق بی همتای هستی است ، آدمی

که با یک بخشش کوچک و یا لطفی اندک به وجد می آید و خود را مدیون دیگری می یابد و همواره در صدد جبران آن بر می آید، چگونه می تواند در قبال این همه بخشش و موهبت و در برابر خدایی که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت سکوت نماید؟ همان بخشاینده بی همتایی که باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده، پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد. آری:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو، نانی به کف آری و، به غفلت نخوری

همه از بهر تو، سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد، که تو فرمان نبری (۱۱۸)

سعدی در ادامه این گونه به تعبیری زیبا در لزوم سپاس گزاری و شکر خدا، مثالی می آورد و می گوید: هر نفسی که فرو می رود ممد حیات و چون بر آید مفرح ذات، پس در هر نفسی، دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی، شکری واجب:

از دست و زبان که بر آید

کز عهده شکرش به در آید؟

به این ترتیب هر لحظه ندایی موزون و آوایی قدسی، ما را به فرا می خواند، ولی افسوس که شیطان گوش های مان را به هیاهوی محیط، مشغول می دارد و این توفیق را از ما می ستاند. آن گاه که خود را قدری از این قید و بندها و روزمرگی ها رها نیده اید

، شاید این آوای دلنشین را به گوش جان شنیده اید که شما را به نماز دعوت می نماید :

خیز ، تا ما ، یک قدم بر فرق این عالم زنیم

وین تن مجروح را ، از مفلسی ، بر هم زنیم

تیغ هجران ، از کف اخلاص ، بر حکم یقین

در گذار مهره اصلی بنی آدم زنیم

از علایق ها ، جدا گردیم و ، ساکن تر شویم

بر بساط نیستی ، یک چند گاهی ، کم زنیم . (۱۱۹)

و این همان سروش غیبی است که گوش نامحرمان را ، یارای شنیدن آن نیست ، چرا که گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

از نگاهی دیگر

در هر حال ، آرامش حاصل از نماز مورد تایید و حتی تاکید و روانشناسان و دانشمندان بسیاری نیز می باشد که این خود بیانگر جایگاه برجسته و اهمیت فوق العاده این ارتباط روحانی با مبدا و منشا هستی برای آدمی می باشد .

سبیریل برت روان شناس انگلیسی می گوید : ما به واسطه نماز می توانیم وارد آن چنان محیط گسترده ای از نشاط عقلانی بشویم که در شرایط عادی ، یارای وصول بدان را نداریم . (۱۲۰)

و یا آن که دکتر دیل کارنگی در کتاب آیین زندگی خود می گوید : هنگامی که کارهای سنگین ، قوای ما را از بین می برد و اندوه ها هر نوع اراده ای را از ما سلب می نماید ، بیش تر اوقات که درهای امید بر روی ما بسته می شود ، به سوی خدا روی می آوریم ، ولی اصلا چرا بگذاریم روح یاس و ناامیدی بر ما چیره شود ، چرا همه روزه

به وسیله خواندن نماز و دعا و به جای آوردن حمد و ثنای خداوند، قوای خود را تجدید نکنیم؟ (۱۲۱)

دکتر لئون دنی دانشمند روان شناس اروپایی می نویسد: نیایش به درگاه خدای توانا، راز و نیازی است که بنده خاکسار، با معبود و آفریدگار خود می نماید. در خلوت تنهایی با تمرکز فکر، توجه خود را به سوی خدا و آفریننده موجودات که مرجع و پناه دلشکستگان است، معطوف می دارد و با خضوع و فروتنی، درماندگی و ناتوانی و پریشانی خود را به آستان الوهیتش عرضه می دارد و با ستایش ذات پاک خداوندی اش کوچکی و حقارت خود را بیان و از پیشگاه مقدسش بخشایش گناهان خود و شمول رحمت بی پایان او را مسألت می نماید. (۱۲۲)

و نیز توماس کارلایل محقق معروف اروپایی می گوید: دعا و نیایش، عمیق ترین سرچشمه کمال و نیرو است، ولی ما از آن غافلیم. (۱۲۳)

هم چنین ماهاتما گاندی رهبر بزرگ و رهایی بخش هند از استعمار انگلیس در کتاب همه مردم برابرند می آورد: دعا و نماز، زندگی مرا نجات داده است، من بدون آن ها مدت ها پیش دیوانه شده بودم. من در تجارب زندگی عمومی و خصوصی خود، تلخ کامی های بسیار سخت داشته ام که مرا دستخوش ناامیدی می ساخت، حال اگر توانسته ام بر این ناامیدی ها چیره شوم به خاطر دعا و نمازهایم بوده است. . . .

اغلب خود را در وضع و حالی می یافتم که احتمالاً بدون دعا و نماز

نمی توانستم شادمان باشم . هرچه زمان می گذشت ، اعتقاد به خدا بیش تر می شد و نیاز من به دعا و نماز افزایش می یافت و صورتی مقاومت ناپذیر به خود می گرفت . بدون آن ، زندگی سرد و تهی بود . به همان اندازه که غذا برای بدن لازم است ، دعا و نماز نیز برای روح ضرورت دارد ، در واقع آن قدری که دعا و نماز برای روح لازم است ، غذا برای بدن ضرورت ندارد . . . مردمی را دیده ام که حسرت آرامش مرا داشته اند . (۱۲۴)

و علی علیه السلام که خود از سرمستان این باده خوشگوار معنوی بود ، این گونه یاران خود را به نماز ، وصیت می فرمود : کار - گذاردن - نماز را بر عهده بگیری و نگاهداشت آن را بپذیری و آن را بسیار به جای آرید و با نماز ، خود را به خدا نزدیک دارید ، که نماز ، نوشته است بر مؤمنان و باید گزارده شود و به وقت آن . آیا گوش فرا نمی دهید به پاسخ دوزخیان که چون از آنان پرسیدند : چه چیز در آورد شما را در آتش سوزان ، گفتند که چون نبودیم از نماز گزاران . (۱۲۵) و نماز ، گناهان را می زداید ، چنان که برگ را از درخت بزاینند . و گناهان را می گشاید ، چنان که بند از کسی بگشایند و رسول خدا ، نماز را بر چشمه آب گرم که بر در سورای مردی بود همانند فرمود ، که او شبانه روز پنج بار

خود را بدان بشوید ، دیگر چرکی بر تن وی نخواهد بود همانا کسانی از مومنان ، حق آن را شناختند که زیور دنیا از نمازشان به فکر دیگر کار نیفکند و نیز نه آنچه موجب روشنی چشم بود از مال خداوند و فرزند . خدای سبحان می فرماید : مردانی که باز نمی دارد آنان را بازرگانی و خرید و فروش از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات (۱۲۶) و رسول خدا خود را با گزاردن نماز ، رنجه می فرمود ، با آن که مژده بهشت شنیده بود ، چون خدای تعالی بدو گفت : و کسان خود را بفرما تا نماز بگذارند و خود بر آن شکیبا باش (۱۲۷) پس کسان خود را به نماز امر می فرمود و خود برگزاردن نماز ، طاقت می آورد (۱۲۸)

ابو علی سینا ، دانشمند برجسته و نامدار ایرانی می گوید : هر زمان که هنگام مطالعه ، با مشکل علمی مواجه می شدم و نمی توانستم آن را حل کنم ، به مسجد جامع شهری رفتم و دو رکعت نماز می خواندم ، سپس از خدا می خواستم مرا به وسیله نور آن نماز ، مدد کند ، تا گره از مشکل باز شود . پس از بیرون آمدن از مسجد ، مشکل من حل می شد و به اندک زمانی بدانچه می خواستم می رسیدم (۱۲۹)

... جهان بینی ما ... نوعی تماس مستقیم با حقیقت است ، کشف فرمول احتراق نیست ، دست نهادن بر آتش است ... فرو رفتن در نوعی جذبه ،

کشش مغناطیسی میان دو وجود ، این بی نهایت کوچک که در برابر آن بی نهایت بزرگ قرار می گیرد و به گفته ویکتور هوگو : نماز ، این است . (۱۳۰)

آری ، نماز در واقع معاشقه ای است میان این عاشق حقیر با آن معشوق یگانه و بی نظیر ، و کدام عاشق است که از گفت و گو با معشوق ، سر باز زند و بگریزد ؟ عشق آن کس که خود را واله و شیدای خدا می داند و باز از نماز می پرهیزد و شب و روز به نماز بر نمی خیزد ، ادعایی بیش نیست .

ای که گویی خوف داری ، از خدا

فرق دارد ، ادعا با مدعی (۱۳۱)

سهراب سپهری در شعری کوتاه ، چه زیبا به ترسیم این معاشقه عارفانه می پردازد :

تهی بود و نسیمی

سیاهی بود و ستاره ای

هستی بود و زمزمه ای

لب بود و نیایشی

من بود و تویی

نماز و محرابی (۱۳۲)

و قطعا حاصل چنین معاشقه ای جز آرامش روحانی و عروجی آسمانی نخواهد بود ، به همین خاطر مروری در زندگی انسان های وارسته و با کمال ، نشان می دهد که نماز و راز و نیاز از برجسته ترین ابعاد زندگانی پربارشان بوده ، در سیر تکاملی شان نقشی حساس و اساسی ، ایفا نموده است که خود بارها در توضیح رمز و راز سعادتشان بدان اشاره کرده اند .

خوشا آنان که الله یارشان بی

که حمد و قل و هو الله ، کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند

بهشت جاودان ، بازارشان بی

در حدیث دیگران

پایان بخش این مقال را با استناد به این بیت پرمایه از مولوی

که در مثنوی شریف می فرماید :

خوش تر آن باشد که ، سر دلبران

گفته آید ، در حدیث دیگران

ذکر گوشه هایی از نظرات و سخنان اندیشه مندان برجسته جهان ، قرار می دهیم متفکر بزرگ فرانسوی می نویسد : شرکت آگاهانه انسان در این ستایش و تسبیح است که همه هستی و آفرینش را بسته و پیوسته به هستی بخش و آفریننده آن ها می اندیشد . در نماز ، انسان به خود باز می گردد و همه هستی را در وجود خویش احساس می کند نماز ، انسان با ایمان را به ستایش خدا وا می دارد در نماز ، همه مسلمانان جهان در برابر محراب های تمام مساجد که زاویه آن ها به سوی کعبه ساخته شده است ، در صف های فشرده با حضور قلب به طور گسترده و عمیقی ، مجذوب مرکز خود و بنیاد خود می شوند . (۱۳۳)

ویل دورانت مورخ مشهور آمریکایی می گوید : به راستی چه نیرومند و شریف است این دعوت اذان که مردم را پیش از طلوع آفتاب به بیداری می خواند چه خوب است انسان هنگام نیم روز از کار ایستد (برای نماز) و چه بزرگ و باشکوه است که خاطر انسان در سکوت شب به جانب خدا توجه کند . چه خوش آهنگ است صدای موذن در گوش مسلمان و غیر مسلمان که این جان های محبوس در پیکر خاکی را از فراز هزاران مسجد دعوت می کند که به سوی بخشنده زندگی و عقل ، توجه کنند و به جان با او پیوند گیرند . . . (۱۳۴)

مارسل بوازار که مسیحی بوده

و ۱۲ سال به عنوان نماینده صلیب سرخ در کشورهای مسلمان فعالیت کرده ، در کتاب انسان دوستی در اسلام ، می گوید : نماز ، تسبیح و خضوع و خشوع که نحوه برگزاری آن باکمال دقت مشخص گردیده است ، مسلمانان را به اسلام می پیوندد و انسان را به صورت جزئی از جهان کلی در می آورد . نماز ، انسان را با تصویری عالی از طبیعت خویش با شرافت انسانی خود ، آشنا می کند . حق به واسطه همین امر و در نتیجه آن او را به خضوع و خشوع وا می دارد که در هیات ظاهر نماز گزار دیده می شود ، زیرا در نماز ، اجزای شریف بدن باید با خاک تماس حاصل کند ، نماز فقط دعا به درگاه خدا نیست که ناشی از تاثرات شخصی با احساسات مبهم باشد ، بلکه بر عکس در نماز پیوسته باید کلام خدا ادا شود در مقابل در دعا نیز دعاکننده می تواند خواسته های خویش را گر عرب زبان نباشد بی هیچ مقدمه ای به زبان مادری عرضه نماید

در پایان این نوشتار از خدا می خواهیم که ما را در زمره نماز گزاران حقیقی و راستین قرار دهد و توفیق عظمای اقامه این عبادت را از بندگان عاجز و حقیر خویش نستاند .

در لحظه های سبز و پرشور نمازهای عاشقانه تان ، این حقیر را نیز دعای خیر بی بهره مسازید .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

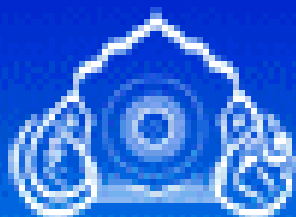
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات قرآنی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

